

# صغیر حیات

سال اول / شماره دوم / خرداد و تیر ۱۳۹۴ / ۷۶ صفحه

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

دوماهنامه

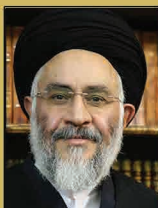
فرهنگی  
اجتماعی

پرونده ویژه:

## اصالت صلح در اسلام



ماهیت جنگ و صلح در اسلام  
در گفت و گوی صغیر حیات با  
حجت الاسلام والمسلمین فاضل میبدی



جنگ یا صلح، کدام؟!  
(آیت الله دکتر سیدمصطفی محقق داماد)

و با گفتاری از:

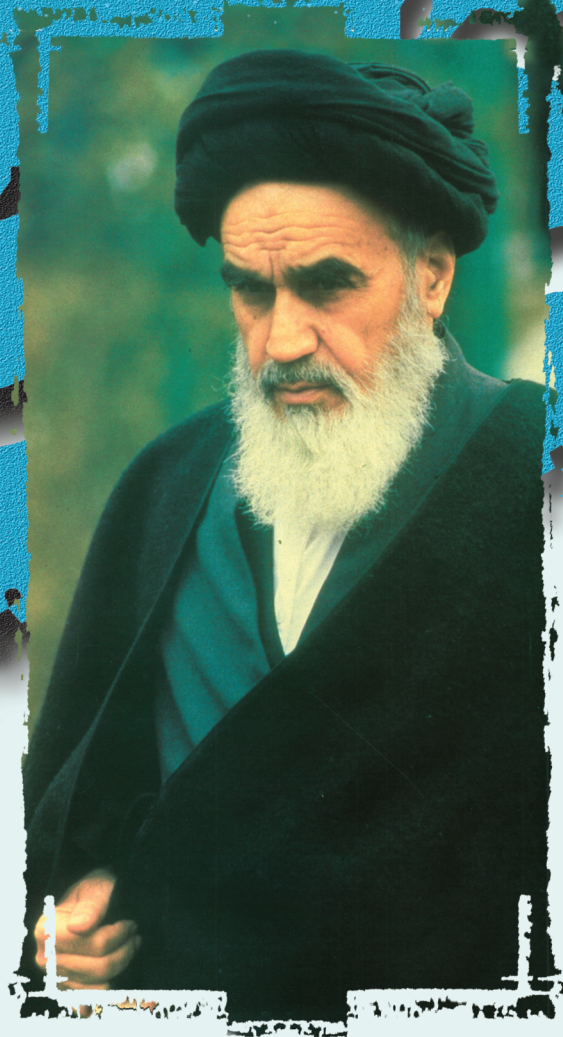


قرن ۲۱: توسعه همه جانبه در پرتو  
توسعه رفتارها و عادات  
(محسن رنائی)



توسعه وجوه مردم سالار در نظریه های  
فقه معاصر شیعه  
(داود فیرحی)





دفاع واجب است  
و کشتن آنها [متجاوزین] هم تا دفعشان واجب است.  
نه اینکه ما سر جنگی داریم،  
ما می خواهیم عالم در صلح باشد.  
ما می خواهیم همه مردم،  
همه مسلمین و غیر مسلمین همه در صلح و صفا باشند، ... ما میل داریم همه صلح و صفا باشد.  
همه عالم در صلح و صفا باشند.  
ما اگر قدرت داشتیم، اصلاً باروت را از بین می بردیم و قوای منفجره را از بین می بردیم  
که عالم خالی بشود از این جنایت‌ها. ما نمی خواهیم با کسی دعوا بکنیم، ...  
ما که اسلام را خواستیم و می خواهیم، اسلام اجازه نمی دهد که ما تعدی کنیم به یک کشوری.

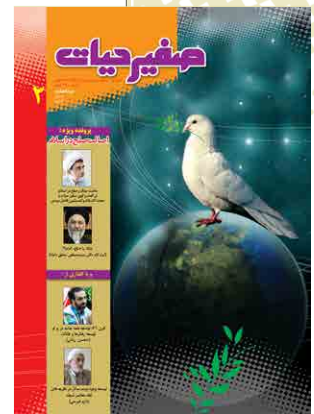
# صغیر حیات

سال اول  
شماره دوم  
خرداد و تیر ۱۳۹۴  
صفحه ۷۶  
قیمت: ۴۰۰۰ تومان

دوماهنامه

فرهنگی  
اجتماعی

۲



- ۴ / سخن نخست (مدیر مسئول)
- ماهیت جنگ و صلح در اسلام در گفت و گوی
- ۵ / صغیر حیات با حجت الاسلام و المسلمین فاضل میبدی
- پاسخ آیت الله العظمی منتظری به پرسش‌هایی درباره
- ۱۴ / ماهیت جهاد ابتدایی و ...
- ۲۰ / جنگ یا صلح، کدام؟! (آیت الله دکتر سیدمصطفی محقق داماد)
- ۳۴ / دعوت اسلامی با چه ابزاری: جنگ یا صلح؟ (سیدمحمد ثقفی)
- ۴۲ / گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با آیت الله العظمی صانعی در دهه ۹۰
- ۵۰ / قرن ۲۱؛ توسعه همه جانبه در پرتو توسعه رفتارها و عادات (محسن رنایی)
- ۵۶ / توسعه وجوه مردم سالار در نظریه‌های معاصر فقه شیعه (داود فیرحی)
- ۶۲ / اخلاق کریمانه در حکمت دینی (مکارم الاخلاق) (بخش ۱۰) (محمد تقی خلجی)
- ۶۵ / چشم اندازی به اخبار حوزه‌های علمیه
- ۷۲ / تک نگاه

صاحب امتیاز:  
فخرالدین صانعی  
مدیرمسئول:  
علی اکبر بیگی  
● زیر نظر شورای سردبیری  
● مدیر اجرایی:  
علیرضا رضایی  
مدیر هنری و گرافیکست:  
سیدمحسن زمانی  
اجرا:  
محمد شفیعی  
لیتوگرافی و چاپ:  
راه فردا  
توزیع:  
شرکت نامه امروز  
● نشانی:  
قم، خیابان شهداء، کوچه ۳۷،  
کوچه پنجم، پلاک ۱۶۲  
کدپستی: ۴۷۶۶۴ - ۳۷۱۳۷  
صندوق پستی: ۹۶۷ - ۳۷۱۸۵  
تلفن: ۳۷۷۴۱۰۶۵ - ۰۲۵  
نمابر: ۳۷۸۳۵۱۰۹ - ۰۲۵  
پست الکترونیکی:  
safir.hayat@yahoo.com



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا  
وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ». (مانده / ۳۲)

چالش‌های پیش رو در مناطق جغرافیایی جهان اسلام به خصوص در بین مسلمانان، ابهاماتی را در اذهان عمومی ایجاد کرده است که اولاً سر این نزاع‌ها چیست؟ چرا این جنگ‌ها و خشونت‌ها با همه‌ی ویران‌گری‌هایش، این چنین گاه و بی‌گاه باید در این مناطق و در میان مسلمانان اتفاق بیفتد؟ چرا مسلمانان قبل از دشمنی با دشمنان اصلی اسلام و مسلمین، در پی ساقط کردن برادران و هم‌کیشان خود، به دست یکدیگرند؟ و ثانیاً راهکار مناسب برای جلوگیری و پیشگیری از این جنگ‌ها و خشونت‌ها چیست و چه کسانی باید علم مبارزه با اعمال و انحرافات را به دست گیرند؟ در پاسخ به بخش اول این سؤالات و سؤالاتی از این دست، دو محور قابل طرح و بررسی است. محور اول: عامل خارجی است و محور دوم: عامل داخلی و درونی.

از جهت اول که با ابعاد سیاسی پیوند دارد، روشن است که مدیریت و برنامه‌ریزی‌های پیچیده‌ی قدرت‌های برتر امروز جهان که تماماً یا بیشتر آنها در خارج از مناطق جهان اسلام قرار دارند و به خصومت با اسلام و مسلمانان شهره هستند، عامل بسیار مهم و مؤثر در ایجاد، دامن زدن و پیشبرد این درگیری‌ها محسوب می‌شوند. لذا به واقع باید این عامل از سوی قدرتمندان و حکومت‌های مربوطه جدی گرفته شود و بر هوشمندی آنان در تحلیل، تدبیر و مقابله‌ی درست در مواجهه با رخدادهای سیاسی این چنینی، تصمیم مقتضی و راهکار و راهبرد مناسب اتخاذ گردد. بگذریم که آنچه ما در این مقال در پی آنیم، محور دوم پاسخ؛ یعنی عوامل درونی و داخلی در بین خود مسلمانان است. به لحاظ تاریخی، با نگاهی به عصر رسول خدا (ص) و در حکومت نبی‌گرامی (ص) جنگ‌هایی بین پیامبر با گروه‌های مختلف غیرمسلمان (کفار، یهودیان و ...) رخ داده است که در مرآ و منظر مسلمانان، مبنای قضاوت و ملاک عمل قرار گرفته است. گذشته از آنکه پیامبر خدا (ص) بنا به فرموده‌ی آیه‌ی شریفه: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم/۴ و ۳)، عملی را خارج از دستور الهی به انجام نمی‌رساند، لیکن توجه به برخی روایات و گفتارهای بعضی از سران و علمای طوایف و فرقه‌ی مختلف اسلامی، حقیقت وحی در مسأله جنگ‌های پیامبر (ص) و آیاتی که پیرامون آن نازل شده است، به گونه‌ای دیگر تفسیر و تبیین شد و باعث آسیب‌ها، خسارت‌ها و تهمت‌ها به ساحت مقدس اسلام و پیامبر عظیم الشان و امت ایشان گردید.

سخن نخست بر این است که آیا اسلام دین صلح است یا دین جنگ؟ اصالت در دین اسلام بر کدام است؟ آیا اسلام به دنبال جنگ است که قطعاً هر جنگی در ذات خود خساراتی چون خونریزی و کشتن انسان‌ها، تخریب آبادی‌ها و اموال، نا امنی و ... را شامل می‌شود؟ در توضیح این مطلب باید بگوییم که جنگ و جهاد در قرآن و فقه شیعه امری لازم و مورد تشویق قرار گرفته است؛ اما نه هر جنگی، بلکه جهاد به تعبیر قرآن، اگر چه جنگ و پیکار است؛ اما نه هر پیکاری. جهادی در قرآن مورد تأیید و توجه قرار گرفته که جنبه «فی سبیل الله» در آن ملحوظ باشد. لذا در آیه شریفه: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (نساء/۷۶) این قید، شرایطی را برای پیکارگران گوشزد می‌کند که: تجاوز و تهاجم به حریم کشورهای دیگر، یا برای به غنیمت گرفتن مال و ثروت آنان، یا تعدی از حد و حدود جهاد و ... به کلی ممنوع است، بلکه جهاد فی سبیل الله، جنبه دفاعی دارد. بلایی که به جان امت اسلامی افتاده، نگاه به دور از حقیقت نسبت به این آیات شریفه الهی است. سطحی‌نگری در آموزه‌های اسلامی و محتوای علوم نقلی، درهای اضلال و انحراف را به روی مسلمین گشود و از این طریق بستر لازم برای تزریق سموم و القای برداشت‌ها و قرائت‌های غلط فراهم آمد و اسلام و مسلمین در بسیاری از اکناف عالم به همراه معرکه‌گیری بدخواهان و دشمنان، اسلامی خشن و بی‌رحم و مسلمانانی بی‌پروا و بی‌علاقه به فرهنگ، تمدن و تاریخ، معرفی شده‌اند. از این منظر نمی‌توان نسبت به آلودگی‌های فکری برخی از رؤسای فرقه‌های اسلامی و حتی خصومت آنان نسبت به اسلام و امامان معصوم (ع) چشم‌پوشی کرد. گذری در تاریخ و پیدایش جریان ابن تیمیه و در ادامه عبدالله بن وهاب که به دشمنی و ضدیت با اهل بیت (ع) و خود رأیی و خود ساختگی در متون اسلامی و تفسیر غلط و نادرست از آنها معروفند، نمونه‌هایی از عوامل ظهور و بروز جنگ‌ها و خشونت‌ها، و همچنین به وجود آمدن گروه‌های تروریستی مانند داعش در میان مسلمانان است. شاید بتوان سز این گرفتاری‌ها را در محور دوم که عامل داخلی و درونی در بین مسلمین بوده، به همین قرائت و تحلیل‌های قشری و سطحی در متون و روایات اسلامی نسبت داد. لذا شایسته است با تمسک به قرآن کریم و تفسیر ائمه طاهرين (عليهم السلام) و تکیه بر احادیث معتبر از منابع اصیل و احترام و اهتمام به اقوال علما و فقهای عظام و رعایت ضوابط و ملاکات، و همچنین موضوع شناسی صحیح از پدیده‌ها به همراه استفاده از کارشناسان فن، بر قرائت واقعی از دین مبین اسلام دست یافت تا افق‌های روشن تابش خورشید اسلام بر اهل عالم، آشکار گردد و دنیایی عاری از ظلم، جنایت و جنگ، فرا روی بشر قرار گیرد.

پرونده‌ی ویژه این شماره از نشریه به وجوه مختلف موضوع فوق اشاره دارد. در این پرونده دلایل منطقی، وحیانی و نقلی با استحکام هر چه بیشتر مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته و چهره‌ی اسلام عزیز و پیامبر مهر و محبت و رحمت و رأفت به خوبی به خوانندگان محترم، معرفی شده است. به امید آنکه اسلام با تمام ابعادش به صحیح‌ترین و زیباترین قرائت‌ها در بین مسلمین مزین گردد و همه‌ی انسان‌ها از کمالات، صلح و صفای آن بهره‌مند گردند. ان شاء الله



# ماهیت جنگ و صلح در اسلام

در گفت‌وگوی صفیرحیات  
باحث الاسلام والمسلمین فاضل میبیدی

(محقق، پژوهشگر و عضو مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم)

**صفیرحیات** با توجه به وقایع امروزه جهان اسلام و جنگ‌های داخلی که درگیر آن است، و طرفداران جنگ و خشونت‌های افسارگریخته، به احکام جهاد در اسلام استناد می‌کنند؛ واکاوی ماهیت جنگ و صلح در اسلام امری ضروری تلقی می‌شود. به همین منظور با حجت الاسلام و المسلمین فاضل میبیدی به صحبت نشستیم. به عنوان اولین سؤال، اساساً فلسفه جهاد در اسلام چیست؟ ممکن است گفته شود آیا جنگ که امری خشن است، با اصل دین که رحمت برای عالمیان است منافات ندارد؟ دین که باید بر ضد جنگ باشد چرا خود قانون جنگ وضع کرده است؟

اگر کشوری بخواد از صلح پایدار بهره‌مند باشد ملازم آن وجود قوانین جنگی برای مقابله با دشمن است که از آن صلح پایدار نگاهیانی کند. اگر کسی بخواد به بلد امن و دارالسلام حمله کند یا در این صلح فتنه نماید، باید با آن مقابله کرد.

■ در جواب به این سوال ابتدا باید کلمات و واژه‌ها را معنا کرد و بعد وارد بحث تفصیلی شد. دو کلمه داریم؛ یک دین و دیگری تشریح جهاد در دین است. شما می‌خواهید بگویید که چه طور می‌شود دین رحمت در کنارش امر جهاد هم تشریح شده باشد؟ من معتقدم که هیچ منافاتی بین این دو نیست؛ یعنی دین اسلام مجموعه‌ای است که هم به اعتقادات آدمیان و هم به امور اجتماعی مردم سرو کار دارد و تنها به مقوله‌های شخصی و اعتقادی فرد نمی‌پردازد؛ بلکه به امور اجتماعی هم پرداخته است. یعنی دینی است که در آن مسائلی مانند: حقوق مدنی، ازدواج، طلاق، مالیات، نحوه ارتباط با غیر مسلمانان و امت به مفهوم قرآنی آن و مسأله امامت و زمامداری و نحوه برخورد با دشمن مطرح است. یعنی یک پدیده اجتماعی به شکلی که در دنیای متمدن امروز وجود دارد، اسلام هم آن پدیده امت و امامت را مطرح کرده که در آن جهاد، مالیات،

جزیه، حقوق اقلیت‌ها و... وجود داشته است. همه این احکام اجتماعی که مورد نیاز بشر آن روز بوده، در این دین مطرح شده است، بنابراین اگر گفتیم اسلام یعنی دینی که هم مربوط به اعتقادات شخصی فرد و هم مربوط به امور اجتماعی اوست این چنین دینی ناچاراً جنگ و جهاد و مسایل برخورد با دشمن و دفاع از خود را دارد، چون به خاطر طبع بشر در زندگی اجتماعی جنگ، ستیز، زیاده‌خواهی و به تسخیر درآوردن مخالفین وجود دارد؛ همانطور که تاریخ گواه است. اگر امتی تشکیل شد ممکن است حمله خارجی هم وجود داشته باشد. امروز در متمدن‌ترین و مترقی‌ترین کشورهای دنیا هم قوانین جنگی وجود دارد. هیچ کشوری عاری از قانون جنگ نیست. پس اگر دین را به این معنا گرفتیم، طبیعی است که در کنار آن پدیده‌ای به نام جهاد و یا قوانین مربوط به برخورد با دشمن هم وجود داشته باشد.

مسأله دیگری که شما مطرح کردید خشن بودن جهاد است. این هم به نظر من معنایش غلط است. اتفاقاً جهاد در نگاه اسلام برای بازدارندگی از خشونت است؛ اگر خشونت، حمله‌ای، جنگی یا غلظتی بر ملت‌ی بخواهد تحمیل شود؛ اگر شما مانع آن خشونت نشوید، ممکن است آن خشونت غلظت پیدا کند و جامعه‌ای را از بین ببرد. لذا در بسیاری موارد فلسفه جهاد برای دفع خشونت است نه اینکه خودش امر خشنی باشد. مانند واکنشی که ممکن است آزاردهنده باشد اما جلوی میکرب را می‌گیرد. قوانین جنگی اسلام در مقایسه با قوانین جنگی جهان آن روز خیلی بشردوستانه و مترقی بوده است.

**صفرچای** البته این بحث در مورد جهاد دفاعی

قابل توجیه است.

■ بعد وارد بحث می‌شویم که آیا در اسلام جهاد ابتدایی وجود دارد یا نه؟ من براین باورم که در اسلام جهاد ابتدایی وجود ندارد.

**صفرچای** شما در فلسفه جهاد مسأله توجه دین به امور اجتماعی بشر و تشکیل امت را مطرح کردید در حالی که در برخی ادیان، مانند مسیحیت، قانون جهاد تشریح نشده آیا مسیحیت امت نیستند؟

■ ببینید! در مسیحیت - آن طوری که ما الان می‌شناسیم - به شکلی که اسلام به امور اجتماعی توجه دارد به امور اجتماعی پرداخته نشده است. ما از مسیحیت نخستین اطلاعی نداریم، البته اگر مسیحیت باز تولید شریعت یهود باشد و عیسی موعود یهودیان باشد مسئله به شکل دیگری مطرح می‌شود.

**صفرچای** مگر مسیحیت دینی آسمانی نیست؟

■ دین آسمانی هست اما دین گاهی توأم با شریعت، و گاهی توأم با شریعت نیست. آن طوری که در شریعت موسی و در شریعت اسلام قوانین مربوط به اجتماعات وجود دارد. در نسخه‌های انجیل که در دست است شریعت به مانند اسلام وجود ندارد. مرحوم شهید مطهری می‌گوید: فرق اسلام و مسیحیت در این است که در اسلام عنصر امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد ولی در مسیحیت وجود ندارد. (مجموعه آثار ج ۱۰ ص ۷۱) وانگهی جهاد به معنایی که خواهیم گفت به دفاع برگشت خواهد کرد و اصلاً یک مقوله پیش از دینی است؛ و مقوله‌ای کاملاً فطری است و در فطرت هر انسانی چیزی به نام دفاع وجود دارد؛ نه فقط انسان که حیوانات هم از خود دفاع می‌کنند. ما اگر بر این باور شدیم، جهادی که در اسلام تشریح شده یک امر کاملاً دفاعی است نه ابتدایی، آن وقت می‌توان گفت یک امر فطری است، همان‌طور که برای ازدواج قانون دارید؛ نمی‌توان گفت اسلام ازدواج را تشریح کرده، بلکه ازدواج یک امر فطری بوده و اسلام برای این امر فطری قانونگذاری کرده، جهاد را هم اگر به معنای دفاع گرفتیم یک امر کاملاً فطری است منتها اسلام برای این جهاد قانون‌گذاری کرده که بعد به آن می‌پردازیم.

**صفرچای** شما امر جهاد را به دفاع برگردانید، لیکن با توجه به آیات متعددی از قرآن، این بحث شما مورد خدشه واقع می‌شود. مثلاً در آیه ۲۹ سوره توبه که جنگ با اهل ذمه را مطرح می‌کند؛ می‌گوید با اهل کتاب بجنگید تا اینکه آنها تسلیم شوند و جزیه پرداخت کنند. این چطور با بحثی که شما مطرح کردید سازگار است؟ در اینجا چه نوع جنگی مورد نظر قرآن است؟ آیا مطلق است یا مقید و می‌توان با همه اهل کتاب جنگید؟

■ جنگ برای تحمیل عقیده و این که با کسی و یا گروهی

بشود؛ طبیعی است که باید یک نوع مالیاتی غیر از مالیاتی که مسلمان‌ها می‌دهند، بپردازد.

**صفیرجیات** در آیه کلمه «قاتلوا» دارد؛ نگفته اگر می‌خواهند در دارالاسلام زندگی کنند با آنها بجنگید. بنابراین این، کلمه «قاتلوا» در این آیه به صورت مطلق آمده است. ما در کشور اسلامی در مقابل کشور مثلاً رُم یا هر کشور دیگری که اهل کتاب هستند قرار می‌گیریم، و در آیه بیان شده با آنها بجنگید؛ و نگفته با آنها ایی که می‌خواهند در داخل کشور اسلامی زندگی کنند بجنگید! اگر آیه مربوط به متدین به ادیان دیگر است که می‌خواهند در جامعه اسلامی زندگی کنند باید می‌گفت: با آنها قرارداد ببندید نه اینکه بفرماید با آنان جنگ کنید.

■ بر خلاف نظر شما آیه مربوط به آنانی است که در قلمرو اسلامی زندگی می‌کنند. در آیه آمده است: بجنگید با کسانی که ایمان به خدا و قیامت ندارند و آنچه خدا حرام کرده را قبول ندارند؛ و لا یحرمون ما حرم الله؛ این نکته مهمی است؛ یعنی اینها در کشوری زندگی می‌کنند که قوانین آن کشور را می‌خواهند زیر پا بگذارند؛ صرف این نبوده که «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله»؛ دقت کنید! اینها

بجنگید تا اسلام بیاورند، در این آیه وجود ندارد.

**صفیرجیات** آیه صراحتاً می‌گوید: «قاتلوا الذین اووتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة...»

■ غایت جنگ اخذ جزیه است؛ نه این که اسلام بیاورند هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که بگوید با دیگران بجنگید تا بگویند: لاله الاالله. اگر چنین آیه‌ای در قرآن پیدا کردید من حرف شما را می‌پذیرم. در آیه مورد اشاره، قرآن می‌فرماید: « قَاتِلُوا الذِّیْنَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا یُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا یَدِیْنُونَ دِیْنَ الْحَقِّ مِنَ الذِّیْنَ أُوتُوا الْکِتَابَ حَتَّىٰ یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صَٰغِرُونَ، با کسانی از کتاب داده‌شدگان - جهودان و ترسایان - که به خدای و روز واپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را که خدا و پیامبر او حرام کرده‌اند حرام نمی‌شمارند و دین حق را نمی‌پذیرند کارزار کنید تا آنگاه که به دست خود جزیه دهند در حالی که خواران باشند. » (التوبه/۲۹). غایت و هدف در جنگ جزیه گرفتن شد؛ یعنی اگر اینها مسلمان نشدند ولی پذیرفتند که جزیه بدهند دست از جنگ بردارید؛ ولی نگفت: «حتی یقولوا لاله الاالله».

**صفیرجیات** از سیاق آیه این طور برداشت می‌شود که اگر ایمان نیاورند و به دین حق نگر و بیدند با آنها بجنگید: « قاتلوا الذین لا یؤمنون... و لا یدینون دین الحق... »

■ شما جامعه‌ای اسلامی

تشکیل داده‌اید و در این جامعه گروهی غیرمسلمان می‌خواهند زندگی کنند که قوانین آن جامعه را محترم نمی‌شمارند «ولا یحرمون ما حرم الله»؛ می‌خواهد بگوید که اینها در برابر قانون عصیان می‌کنند؛ حال چه کار باید کرد؟ آیا خدا می‌گوید بجنگید تا اینکه اینها مسلمان بشوند؟ چنین مطلبی از آیه استفاده نمی‌شود بلکه می‌گوید بجنگید «حتی یوتوا الجزیه»؛ یعنی تن به قانون دادن. یعنی اقلیتی که می‌خواهد در جامعه شما زندگی کند مخیر است یا باید مسلمان بشود یا باید جزیه بدهد. قوانین آن جامعه را برسمیت بشمارد.

**صفیرجیات** اشکالی که ممکن است مطرح می‌شود همین است که چرا باید یا مسلمان شوند یا جزیه بدهند؟!

■ اجازه بدهید به این بحث بعداً بپردازم. بالاخره اقلیتی می‌خواهد بدون اینکه این قوانین اسلام را قبول داشته باشد در کشور اسلامی زندگی کند. یعنی می‌خواهد از قوانین، امنیّت، امکانات، امور رفاهی و ... در این کشور بهره‌مند



به آنها مهلت داده شده بود- سپری شود مشرکان را هر جا که یابید بکشید و بگیریدشان و در تنگنا قرارشان دهید- بازداشتشان کنید- و در هر گذرگاهی به کمینشان بنشینید...» (التوبه/۲ و ۵). خلاصه مشرکان چهار ماه بیشتر وقت ندارند یا مسلمان شوند یا با آنان می جنگیم و... آیا این آیات شدیدالحن نیستند؟

■ اگر این آیات را کنار آیه سوره بقره قرار دهید آن وقت معنایش روشن می شود؛ - متأسفانه وقتی آیهها را کنار هم نمی گذاریم، معنای آیات درست فهمیده نمی شود - آن آیات درباره حج و ماههای حرام است؛ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» تو را از کارزار کردن در ماه حرام - محترم و شکوهمند - می پرسند، بگو: کارزار کردن در آن [گناهی] بزرگ است و [لیکن] بازداشتن [مردم] از راه خدا و کفر ورزیدن به او و مسجد الحرام و بیرون کردن اهل آن نزد خدا [ناوایی] بزرگتر است و فتنه [کفر و شرک و بیرون راندن مؤمنان] از کشتن بزرگتر- بدتر- است. و [مشرکان] پیوسته با شما کارزار می کنند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند.» (البقره/۲۱۷). در مورد ماه حرام از تو می پرسند؛ بگو: در آن ماهها جنگ چیز بدی است اما مشرکان با شما در ماههای حرام می جنگند و جنگ را هم رها نمی کنند، تا دست از دینتان بردارید. چرا می گوید با آنها بجنگید اگر چه در ماه حرام باشد، چون عمل مشرکان که در آیه از آنها یاد شده مصداق فتنه است و فتنه، بزرگ تر از قتل است، چون که: «لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا». اینها دست از جنگ بر نمی دارند تا شمارا از دینتان باز گردانند. چه فتنه ای از این بالاتر.

در اینجا اگر سبک آقای صالحی نجف آبادی و آقای مطهری را دنبال کنیم شاید بهتر به نتیجه برسیم. ما در قرآن دو دسته آیه داریم؛ یک دسته آیاتی است که پیامبر را پیامبر صلح معرفی می کند و علاوه بر آن می گوید شما در پذیرفتن دین مجبور نیستی: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، در دین اکراه نیست.» (البقره/ ۲۵۶) یا «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، پس آیا تو مردم را به اجبار وامی داری تا مؤمن شوند؟» (یونس/ ۹۹) یا «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ، و بگو: سخن راست و درست از پروردگار شماست، پس هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد کافر شود.» (الکاف/ ۲۹) از این آیات برمی آید که عقیده و آیین تحمیلی نیست. یا در جایی خطاب به پیامبر می گوید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، شاید تو خویشتن را از [اندوه] اینکه ایمان نمی آورند خواهی کشت.» (الشعراء/ ۳) ایشان چنان به رنج می افتاد تا مردم ایمان بیاورند، که خداوند می فرماید: خود را به مشقت نینداز! یک

می خواهند در کشوری اسلامی - مثلاً ایران - زندگی کنند ولی نمی خواهند قوانین این کشور را عمل کنند. قوانین کشور چیست؟ حلال و حرام خداست. مثلاً شما می خواهید در شهر قم زندگی کنید ولی در خیابانهای آن گوشت خوک بفروشید، مشروب بفروشید، بتکده باز کنید و ... یعنی قوانینی را که اسلام در این کشور حرام یا حلال کرده، شما می خواهید زیر پا بگذارید. شما الآن اگر به یک کشور غیرمسلمانی بروید، و قوانینش را رعایت نکنید به شدت با شما برخورد می کنند. به نظر من آیه همین را می خواهد بگوید، آنهايي که قصد زندگی در کشور اسلامی را دارند ولی دین خدا را قبول ندارند و حلال و حرام خدا را می خواهند زیر پا بگذارند، جزیه هم نمی خواهند پرداخت کنند با اینها باید جنگید. (ممکن است در دنیای امروز بگویند تبعیدش کنید) ولی نمی توان به راحتی از کنار این تعدی گذشت؛ باید قوانین را بپذیرند و جزیه بدهند. مهم این است که نگفته: با اینها بجنگید تا بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

اگر بر فرض، این آیه همان حرف شما را بگوید؛ به قول آقای مطهری و آقای صالحی نجف آبادی این آیه از آیات مطلق جهاد است و در کنار آن، آیات مقید هم وجود دارد که با اینها بجنگید تا آنجایی که دست از جنگ بردارند و اگر با شما جنگیدند با آنها بجنگید. ما دهها آیه داریم که در برابر این آیه قرار می گیرد. من خلاصه کنم، به دو صورت می توان آیه را معنا کرد: یکی همان که ممکن است برخی بگویند: یعنی جهاد ابتدایی؛ با اینها بجنگید تا بگویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ اگر این معنا را گرفتیم آیه مطلق می شود که در کنار آن دهها آیه مقید دیگر وجود دارد؛ مثلاً پیامبر با اینها جنگ نکن اگر آنها با تو جنگیدند با آنها بجنگ. نظر آقای صالحی و شهید مطهری این است که باید آیات مطلق را حمل بر آیات مقید کرد. ولی من بر این باور هستم که این آیه مطلق نیست و جهاد هم به آن معنا که شما بجنگید تا طرف بگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از آیه استفاده نمی شود. غایت جنگ این است چون اینها قانون شما را قبول ندارند و جزیه هم نمی دهند پس آنها را بکشید، اما اگر «يُعْطُوا الْجِزْيَةَ» و قانون شما را بپذیرفتند، نباید با آنها جنگید؛ غایت و هدف جنگ «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ» است نه «حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

**صفریات آیه ابتدایی سوره توبه را چه توجیهی می کنید؟ آنجا به صراحت به مشرکین می گوید: «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ... پس [ای مشرکان] چهار ماه- از دهم ذو الحجه تا دهم ربیع الثانی سال نهم هجرت- در زمین [آزادانه و ایمن از تعرض] بگردید...» سپس به مسلمانان می گوید: «فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خَذُوهُمْ وَ احْضَرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ، پس چون ماههای حرام- چهار ماهی که**



▼ **مرحوم آقای مطهری**  
**و آقای طباطبایی**  
**از یک طرف می‌خواهند**  
**جهاد ابتدایی را**  
**به کلی مطرود ندانند و**  
**از طرف دیگر به یک معنا**  
**می‌خواهند جهاد ابتدایی**  
**به معنای**  
**آغاز جنگ را هم نپذیرند؛**  
**زیرا جهاد ابتدایی**  
**به معنای جنگ،**  
**حتی یقولون: لاله الاالله،**  
**را قبول ندارند**  
**اما جهاد ابتدایی برای**  
**برداشتن موانع راه**  
**تبلیغ اسلام را، لازم می‌دانند.**

دفاع بوده نه هجوم. از طرف دیگر شما هیچ موردی در تاریخ پیامبر اسلام پیدا نمی‌کنید که با کسی جنگیده باشد تا بگوید لاله الاالله. این روش تقييد آیات مطلق، راهی است که امروز بعضی‌ها می‌روند. پیامبر مکه را که فتح کرد، برخی مشرک باقی ماندند، کسی با آنان جنگید تا اسلام بیاورند.

در این میان، مرحوم آقای مطهری و آقای طباطبایی از یک طرف می‌خواهند جهاد ابتدایی را به کلی مطرود ندانند و از طرف دیگر به یک معنا می‌خواهند جهاد ابتدایی به معنای آغاز جنگ را هم نپذیرند؛ زیرا جهاد ابتدایی به معنای جنگ، حتی یقولون: لاله الاالله، را قبول ندارند اما جهاد ابتدایی برای برداشتن موانع راه تبلیغ اسلام را، لازم می‌دانند. مثلاً شما در جایی قصد دعوت به اسلام دارید و کسی هم با شما نمی‌جنگد ولی حکومتی در آنجا وجود دارد که نمی‌گذارد شما تبلیغ اسلام کنید؛ در اینجا می‌گویند با آن حکومت بجنگید تا مانع سر راه تبلیغ‌تان را بردارید. امثال آقای مطهری این نوع جهاد

ابتدایی را قبول دارند و معتقدند چون انسان در مسیر تکامل خلق شده و دین، بشر را به تکامل دعوت کرده و در مقابل کفر و شرک ضد تکامل است، اگر مانعی سر راه تکامل بشر وجود داشت و شما هم قدرت دارید باید این مانع را از سر راه تکامل بشر بردارید. مثلاً در کشوری مانند هندوستان، چین یا جای دیگر آدم‌ها می‌خواهند به تکامل برسند - تکاملی که آقای مطهری می‌گوید تکامل توحیدی است - اما حکومت‌ها یا بتکده‌هایی است که نمی‌گذارند این انسان‌ها دعوت اسلام و پیام توحید را بفهمند و به آن تکامل توحیدی نایل گردند؛ در اینجا می‌گویند شما با آن موانع بجنگید تا مانع از بین برود. این برداشت آقایان از آیات جهاد ابتدایی است. بنابراین باز هم تکرار می‌کنم اینکه بگوییم در قرآن از آیاتی می‌توان استفاده کرد که خدا به پیامبرش دستور داده با آدم‌ها بجنگ «حتی یقولوا لاله الاالله» این به نظر من در قرآن وجود ندارد و با سیره پیامبر هم سازگاری ندارد. البته روایتی به این مضمون وجود دارد که پیامبر فرمود: من مأمورم قتال کنم تا مردم بگویند: لا اله الا الله. ولی این معنا در قرآن و سیره پیامبر نمی‌توان یافت.

**صفریاء در بحث چگونگی گرفتن جزیه هم**  
**در قرآن و هم در متون اسلامی عنوان «صاغرون»**  
**آمده است آیا این به نوعی تحقیر و شهروند درجه**  
**دوم تلقی کردن یا تحت فشار دادن اقلیت‌های غیر**

دسته از آیات به این شکل است. و با به پیامبر می‌گوید با اینها صحبت کن اگر کارت به جدال رسید: «وَ جَادِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، وَ بَا أَنَانِ بِهِ شِيْوَاهِیْ كِه نِيْكَوْتَرِ اسْتِ مَجَادِلِه وَ كَهْتِ وَ كَوُو كِن.» (التحل / ۱۲۵) که این آیات در برابر کفار از جنگ صحبت نمی‌کند بلکه یا امر به صبر است یا امر به جدال احسن. دسته دیگری از آیات وجود دارد - هفت، هشت آیه است و آقای صالحی هم در کتابش آورده - که می‌گویند اگر با شما جنگیدند، شما هم با آنها بجنگید: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا، بِهِ كِسَانِي كِه بَا أَنَانِ كَارَزَار كَرْدِه‌اند، از آن رو که ستم دیده‌اند رخصت کارزار داده شد.» (الحج / ۳۹) در بعضی از این آیات می‌گوید: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً، بَا أَنَانِ كَارَزَار كَنِيد تَا أَشُوْبِي نَمَانِد.» (البقره / ۱۹۳) بر اساس این آیه فتنه‌ای در جریان بوده که برای دفع آن جنگ را تجویز کرده است. آیه دیگر می‌فرماید: «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوا فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ، خِدَاوَنْد شَمَا رَا از نِيْكي كَرْدَنْ وَ دَاكِرِي نَمُوْدَنْ بَا كِسَانِي كِه در دِين بَا شَمَا كَارَزَار نَكِرْدَنْد وَ شَمَا رَا از خَانَمَانْتَان بِيرون نَمِي رَانَنْد، باز نَمِي دَاَرِد.» (الممتحنه / ۸) یعنی آنهایی که مسلمان نیستند و در حق شما ظلم یا قتال نمی‌کنند و از شهر بیرون تان نمی‌کنند، در حق اینها به نیکی و عدل رفتار کنید، اما با چه کسی می‌توان بجنگید؟ می‌فرماید: «إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، جَزِ اَيْنِ نِيْسْت كِه خِدَا شَمَا رَا از دُوْسْتِي كَرْدَنْ بَا أَنَانِ كِه در دِين بَا شَمَا كَارَزَار كَرْدَنْد وَ از خَانَمَانْتَان بِيرون رَانْدَنْد وَ بَر بِيرون كَرْدَنْتَان هَمِيشْتِي نَمُوْدَنْد بَاز مِي دَاَرِد وَ هَر كِه بَا أَنَانِ دُوْسْتِي بَدَاَرِد، پَس اَيْنَانْد سَتْمَكَارَان.» (الممتحنه / ۹) خداوند در این آیات، مسیر جنگ را مشخص کرده است؛ نخست، کسانی که هیچ جنگی با شما ندارند شما با آنها نيكویی كنيد ولي کسانی که با شما جنگ می‌کنند در حقشان نيكویی نکنید. این آیات را در کنار آیات دیگر که قرار دهید مثلاً: «فَإِنِ اعْتَزَلْتُمْ مِنْكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوا فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ وَ لَمْ يُقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ سَبِيْلًا، پَس اِكْر از شَمَا كِناره كِرْفَنْد وَ بَا شَمَا نَجْنِيْدَنْد وَ بَه شَمَا پِيْشْنَهَاد صِلْح وَ أَشْتِي دَاْدَنْد، دِيْكَر خِدَاوَنْد شَمَا رَا بَر أَنَانِ رَاهِي [بِرَايِ پِيْكَار] كِرَار نَدَاْدَه اسْت.» (النساء / ۹۰) حال اگر کنار کشیدند، جنگ نکردند و تسلیم شدند دیگر شما نباید با اینها بجنگید، در آیه می‌گوید تسلیم شدند و پیشنهاد صلح دادند نه اینکه اسلام آورده باشند؛ یا «وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، وَ در راه خدا با کسانی که با شما کارزار کنند کارزار کنید و از حد مگذرید که خدا از حد گذرندگان را دوست ندارد.» (البقره / ۱۹۰) قاعده جنگ را هم اعمال کنید یعنی تجاوز نکنید چون خدا آن را مکروه می‌داند. بنابراین وقتی ما آیات مقید را کنار آیات مطلق قرار دهیم نشان می‌دهد که روح جنگ در اسلام

### مسلمان نیست؟

■ اولاً شهروند درجه یک و دو از مفاهیم امروزی است و این معنا را باید در همان عصر و روزگار فهمید و ثانیاً «صاغرون» در ترجمه‌ها به دو صورت معنا شده است، یکی به معنای تحقیر و توهین است که شما هم اشاره کردید که به نظر من با کرامتی که قرآن برای انسان قایل است، سازگار نیست. بعضی دیگر از مترجمان «صاغرون» را به تسلیم و خضوع ترجمه کرده‌اند به این معنا که آن شخص خاضعانه و خاشعانه و نه متکبرانه و منت-گذارانه بیاید جزیه‌اش را بدهد.

### صفریاء اصلاً تکبر برای کسی که در اقلیت است معنا ندارد.

■ البته، با توجه به آنچه شما گفتید ذکر این قید خودش توضیح واضح است؛ ولی به نظر من اینجا خدا می‌خواهد یک نوع امتیاز بین مسلمان و غیرمسلمان قائل بشود. می‌خواهد بگوید روح انسان مسلمان بلندتر و محترم‌تر از غیر مسلمان است: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، شما برترید، اگر مؤمن باشید.» (آل عمران/ ۱۳۹) البته این برتری روحی است و در قرآن انسان‌های غیرمسلمان اگرچه از جهت روحی با انسان‌های مسلمان برابر نیستند ولی از جهت حقوقی برابرند. البته مسائلی مانند نصف بودن دیه و قصاص غیرمسلمان، که بحثی اختلافی بین فقهاست، در قرآن وجود ندارد.

### صفریاء در این آیه (۲۹ سوره توبه) که ذکر شد یکی از دو وجه تحمیل عقیده یا تحمیل بار مالی آمده است؛ آیا این دو وجه با اختیار انسان در انتخاب دین منافات ندارد؟ و به عبارت دیگر با توجه به آیات متعددی که اشاره کردید نسبت بین جهاد و آزادی عقیده چیست؟

■ امروزه در هر کشوری بخواهید زندگی کنید باید قوانین آن کشور را رعایت کنید و به دلیل اختیار و آزادی بشر نمی‌توان از اجرای قانون امتناع کرد. بشر با وجود اینکه در اعلامیه حقوق بشر آزاد است ولی شما در هر کشوری بروید ملزم به رعایت قوانین آن کشور هستید و گرنه شما را اخراج می‌کنند. اینجا هم قرآن می‌گوید اگر شما بخواهید در کشور اسلامی زندگی کنید یا

باید مسلمان شوید یا جزیه بدهید؛ ولی اینکه تنها راه زندگی در جامعه اسلامی این است که مسلمان بشوید از قرآن استفاده نمی‌شود و به نظر من در جواب سوال شما باز می‌توان به عهد نامه پیامبر (ص) در سال دوم حضورشان در مدینه اشاره کرد که یک همزیستی مسالمت‌آمیز بین ادیان موجود ایجاد کرد و حتی مشرکین را شامل می‌شد. امروزه می‌گویند که از اولین اعلامیه‌های حقوق بشر همین عهدنامه پیامبر در مدینه است؛ اما یک شرط داشت - در سیره ابن هشام به آن اشاره شده است - که در کنار هم زندگی کنیم شما یهودی‌ها به دین خودتان و ما هم به دین خودمان؛ اما اگر کسی از بیرون به مدینه حمله کرد باید همه در دفاع شرکت کنیم یا اگر کسی برای دشمن خارجی جاسوسی کند با او برخورد می‌شود. برخوردی هم که با یهود بنی قریظه شد چون عهدنامه را زیر پا گذاشتند و به نفع مشرکان جاسوسی کردند.

### صفریاء به طور کلی و در نتیجه، با توجه به مباحثی که اشاره شد، اصالت در اسلام با صلح است یا جهاد است و کدامشان دارای ارزش ذاتی هستند؟

■ اگر جهاد را به یک امر دفاعی یا یک امر فطری برگردانیم، جهاد و صلح در تضاد با هم نیستند. اگر کشوری بخواهد از صلح پایدار بهره‌مند باشد ملازم آن وجود قوانین جنگی است که از آن صلح پایدار نگهداری کند. اگر کسی بخواهد به بلد امن و دارالسلام حمله کند یا در این صلح فتنه ایجاد کند باید با آن مقابله کرد. البته آقای صالحی نجف آبادی اصل را بر صلح می‌دانند ولی برای من روشن نیست. ما اگر جنگ را به معنای دفاعی بگیریم به نظر بنده یک امر کاملاً فطری است و اگر جایی به دنبال صلحی پایدار و برقرار هستیم در کنار آن قوانین جنگی هم لازم است. امروزه که در کشورها سربازگیری می‌کنند یا در مرزها سرباز گذاشته‌اند آیا اصل را بر جنگ گذاشتند؟ نه! اصل بر صلح است ولی برای دفاع از کیان کشور باید همیشه قانون جنگ آماده باشد. من معتقدم اسلام به همین صورت عمل کرده است یعنی جنگ و جهادش برای حفظ آن صلحی است که پیامبر، پیام آورش بوده است.

### گاهی جهاد

برای بازدارندگی از

خشونت است؛

یک خشونت، حمله‌ای، جنگی یا

غلظتی بر ملت می‌خواهد

تحمیل شود؛

اگر شما مانع آن خشونت نشوید،

ممکن است

آن خشونت غلظت پیدا کند

و جامعه‌ای را از بین ببرد.

لذا فلسفه جهاد در اسلام

برای دفع خشونت است

نه اینکه خودش امر خشن باشد.

وقتی ما آیات مقید را

کنار آیات مطلق قرار دهیم

نشان می‌دهد

که روح جنگ در اسلام دفاع بوده

نه هجوم.

از طرف دیگر شما

هیچ موردی

در تاریخ پیامبر اسلام پیدا

نمی‌کنید که با کسی

جنگیده باشد

تا بگوید لا اله الا الله

این قرائت اقلیتی  
گروه داعش و یا  
سایر گروه‌های تکفیری  
را هیچ گروهی از  
سنّی‌های عالم  
قبول ندارند.  
بنابراین یک گروهی  
حتی بدتر از  
خارج نهروان  
یک قرائت کاملاً  
منحرفانه از قرآن و اسلام  
ارائه می‌دهد و  
هیچ توجیهی  
هم برای آن ندارد.

بوده؛ امروزه در تقسیم‌بندی کشورها دیگر دارالاسلام و دارالکفر نداریم بلکه مرزهای جغرافیایی معتبر است. ممکن است در یک کشور، مسلمان و غیرمسلمان هر دو با هم زندگی کنند مانند کشور ما که مسیحی، زرتشتی، یهودی و ... ساکن هستند و مساله جزیه هم مطرح نیست؛ بلکه در دادن مالیات همه شهروند ایران تلقی می‌شوند. وقتی مفهوم شهروند ایجاد شود دیگر مرز اعتقادی نمی‌شناسد، اینجا همه در برابر قانون یکسان هستند و اینکه بگویم خون‌بهای اینها نصف خون‌بهای مسلمان‌ها بوده، مسأله‌ای فقهی است که در قرآن نیامده است.

**صفریچا** مسأله فتوحات پس از پیامبر گرامی اسلام را تحت چه عنوانی می‌توان مورد بررسی قرار داد؟ آیا اینها تحت عنوان ماهیت جهاد دعوتی قرار می‌گیرند؟ شما چه تحلیلی از این فتوحات دارید؟

اینجا دو مسأله مطرح است. یک مسأله اینکه بگویم اسلام دین جهان‌شمول است و باید همه جا را بگیرد: «هدیٰ للعالمین و رحمة للعالمین و كافة للناس و ...»، منظور از اینکه اسلام یک دین جهان‌شمول شود برایم روشن نیست؛ آیا قوانین اسلام امروز باید همه کشورها را فرا بگیرد یا اینکه در آخرالزمان

**صفریچا** پس علت کثرت جنگ‌های صدر اسلام چیست؟

این برای خود من هم سؤال بود. در تاریخ محمد (ص) نوشته مرحوم آقای آیتی - که تاریخ بسیار خوبی است - و در کتاب جهاد آقای صالحی نجف‌آبادی تک تک این موارد مطرح شده و اینها معتقدند که هیچکدام از این جنگ‌ها ابتدایی نبوده؛ فقط جنگ موته را می‌گویند ابتدایی بوده که آن هم در تاریخ آمده است که به پیامبر خبر دادند منطقه ناامن شده و پیامبر برای دفع ناامنی سرباز فرستاد. البته بحث ما آیات قرآن است و من بر این باورم که در آیات قرآن نمی‌توان موردی پیدا کرد که خداوند به پیامبر دستور داده باشد بجنگید: «حتّٰی یقولوا لا اله الا الله».

**صفریچا** اینکه جهان را به دارالاسلام و دارالکفر تقسیم می‌کنند چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

در این مورد در تفسیر آیه «حتّٰی یعطو الجزیة» سخن از دارالاسلام آمده ولی در جهان امروز دارالاسلام و دارالکفر معنا ندارد. به جای آن کشورهای اسلامی و غیر اسلامی است و مرزهای جغرافیایی تابع قوانین امروز است. عراق، ایران، افغانستان و پاکستان با این که هر چهار کشور اسلامی هستند ولی از هم جدا و دارای مرزهای مشخص است. و این‌ها از مقوله‌های شرعی هم نیست؛ دارالاسلام و دارالکفر و با دار الحرب را در ابتدا فقه‌ها مطرح کردند. من معتقدم زمانی مرزهای جغرافیایی مسلمان‌ها را مرزهای اعتقادی تشکیل می‌داد، تا آنجا که مسلمان بودند را می‌گفتند دارالاسلام و بیرون از آن را دارالکفر؛ اما با پیدایش مفهوم دولت

- ملت در مقابل امت، همه این تقسیم‌بندی‌ها اعتبار خود را از دست داده و دیگر دارالاسلام و دارالکفر مطرح نیست. امروزه یک انسان غیرمسلمان در کشوری مانند ایران، ایرانی تلقی می‌شود و تابع قوانین کشور اسلامی است اما یک مسلمان عراقی یا مسلمان افغانی در ایران بیگانه لحاظ می‌شود که ما هم این تقسیم‌بندی جدید را پذیرفته‌ایم. بنابراین اینها کاملاً عرفی است.

این قبیل تقسیم‌بندی‌ها اگرچه در روایات ما هم آمده، ولی بر اساس عرف آن روزگار





امروزه در تقسیم‌بندی کشورهای... دیگر دارالاسلام و دارالکفر معنا ندارد؛ بلکه مرزهای جغرافیایی معتبر است. ممکن است در یک کشور، مسلمان و غیرمسلمان هر دو با هم زندگی کنند مانند کشور ما که مسیحی، زرتشتی، یهودی و ... ساکن هستند و مساله جزیه هم مطرح نیست؛ بلکه در دادن مالیات همه شهروند ایران تلقی می‌شوند. وقتی مفهوم شهروند ایجاد شود دیگر مرز اعتقادی نمی‌شناسد، اینجا همه در برابر قانون یکسان هستند.



همه دنیا را فرا می‌گیرد؟! این معنی جهان‌شمولی اسلام در تفسیرها هم خیلی روشن نیست. آیا باید پیام اسلام به همه جهانیان برسد یعنی دارد خبر می‌دهد؛ یا انشاء می‌کند که ای مردم باید این پیام را به همه دنیا برسانید تا آنجا که اسلام کشورهای چین و آفریقا و ... را در برگیرد؛ خیلی معنا روشن نیست. مساله دیگر جنگ‌های پس از رحلت پیامبر است که در زمان خلیفه اول شروع شد و در زمان خلیفه دوم و سوم اوج می‌گیرد؛ اگر بگوییم این جنگ‌ها خلاف قرآن است می‌بینیم که علی بن ابیطالب (ع) به عنوان امام معصوم طرف مشورت قرار می‌گیرد و هیچ جا هم ندیدیم که حضرت مخالفت کرده باشد. و اگر بگوییم به عنوان جهاد دفاعی بوده، این هم در تاریخ برای من روشن نشده که بگوییم

ایرانیان به گوشه ای از حجاز و یا منطقه دیگری از عربستان حمله کرده باشند و مسلمان‌ها برای دفاع رفته باشند. به هر حال جنگی بوده که به دستور خلیفه آغاز شده و به ظاهر جنگ ابتدایی است و امام معصوم هم مخالفتی نکرده است حال چگونه باید با آیات قرآن جمع کنیم برای من روشن نیست و در کتاب‌ها هم به خوبی این بحث مورد تأمل قرار نگرفته است. ما با نگاه شیعی داریم به مساله می‌پردازیم؛ بنابر روایاتی که می‌گوید جهاد باید تحت امر یا نظر امام عادل و به عقیده عده‌ای معصوم باشد، جنگ‌های صدر اسلام پس از مرگ پیامبر، تحت نظر کدام امام عادل صورت گرفته است؟ حضرت علی (ع) که در ایام جنگ‌ها هیچ وقت امام به معنای حاکم نبود. تنها چیزی که من را به شبهه می‌اندازد این است که ایشان طرف مشورت قرار گرفت و مخالفت نکرد. به معنای دیگر تنفیذ کرد. جایی خلیفه دوم خودش قصد شرکت در جنگ را داشت - در نهج البلاغه هم آمده - که حضرت او را منع کرد. در زمان خلفای غاصب اموی و عباسی، نه تنها زیر نظر امام معصوم نبوده بلکه آنها رودرروی امام معصوم بودند. پنج سالی هم که علی بن ابیطالب (ع) حکومت کردند هیچ جایی در سرحدات جنگ نکردند بلکه گرفتار جنگ‌های داخلی بودند البته برای جلوگیری از سرپیچیهایی که در ایران صورت گرفت نیرو اعزام داشت. بنابراین ما هیچ جنگ ابتدایی در تاریخ اسلام پس از مرگ پیامبر سراغ نداریم که با امر امام عادل معصوم شروع شده باشد.

**صفریاء** سیر تحول جهاد در تاریخ اسلام چگونه است؟ آیا در تحولات تاریخی، ماهیت دفاعی جهاد عوض شده یا نه و به چه سمتی حرکت کرده است؟

■ جهاد به معنای قرآنی هیچ زمانی صورت نگرفته است برای اینکه پس از رحلت پیامبر جز حکومت چند ماهه امام حسن (ع) که جنگی درنگرفت و چند سال حکومت امام علی (ع) که آن هم جنگی با سرحدات درنگرفت؛ هیچ زمانی در تاریخ اسلام نداریم که یک امام عادل دستور جنگ داده باشد. نکته دیگر اینکه اگر جنگی هم شروع شود - من مبنای خودم را دارم - اسلام در این امور تابع عرف روزگار و زمان خودش است؛ ونمی توان گفت ماهیت و قوانین جنگ همان‌گونه که زمان پیامبر بوده باید همیشه تاریخ هم همان‌گونه باشد. امروز شما در دنیا تابع قوانین جهانی هستید که مرکز آن در سازمان ملل متحد است؛ در قوانین جنگ و صلح هم شما تابع آنجا هستید. بر این اساس اگر امروزه در کشور شما یک امام عادل باشد - البته نه امام معصوم چون ما در زمان غیبت زندگی می‌کنیم - و بخواهد دستور جهاد بدهد به آن شکلی که فقهای صدر اسلام گفته‌اند امکان ندارد. زیرا اولاً دارالاسلام و دارالکفری وجود ندارد پس با چه کسی می‌خواهید بجنگید؟! و ثانیاً شروع جنگ در عرف جهانی همه جا محکوم است مگر اینکه کشوری به شما تجاوز کند و شما قصد دفاع داشته باشید که این در عرف جهانی محکوم نیست. بنابراین ماهیت، قواعد، و قوانین جنگ تابع عرف عقلانی جهانی است.

**صفریاء** استفاده گروه‌های جهادی - تکفیری از آیات جهاد و ایجاد فجایع دهشت‌بار در جامعه جهانی و اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

■ به نظر من این عقیده جاهلانه است. که بگوییم بشر آمده در این دنیا تا بجنگد، خون بریزد، خون بدهد و شهید بشود و اینکه شهادت امر مقدسی باشد، اینها را من قبول ندارم. من در عین اینکه می‌گویم جنگ یک امر فطری است اما اینکه بگوییم: «إن الحیاة عقیده و جهاد» - مرحوم آقای مطهری هم این را رد می‌کرد - هیچ مبنایی ندارد. بشر برای زندگی و صلح آمده «والله یدعو الی دارالسلام» یا «و الصلح خیر لکم» که این قبیل آیات در قرآن زیاد آمده است. این قرائت اقلیتی گروه داعش و یا گروه‌های دیگر تکفیری را هیچ گروهی از مسلمان عالم قبول ندارند. بنابراین یک گروهی حتی بدتر از خوارج نهروان یک قرائت کاملاً منحرفانه از قرآن و اسلام ارائه می‌دهد و هیچ توجیهی هم برای آن ندارد. اگر اینها واقعاً بخواهند به آیات قرآن عمل کنند باید به همین آیه رجوع کنند که «هیچ وقت در حق کسانی که با شما نمی‌جنگند و مسلمان هم نیستند ظلم نکنید بلکه باید در حقشان نیکویی کنید» نه اینکه سر مردم را ببرند! این

پنج سالی هم که  
علی بن ابیطالب (ع)  
حکومت کردند هیچ جایی  
در سرحدات جنگ نکردند  
بلکه گرفتار  
جنگ‌های داخلی بودند  
بنابراین ما هیچ  
جنگ ابتدایی در تاریخ اسلام  
پس از مرگ پیامبر  
سراغ نداریم که با امر امام عادل  
معصوم شروع شده باشد.

حتی ابوسفیان داشت، این به معنی صلح است؛ یعنی حالا که ما غلبه پیدا کردیم و اینها تسلیم شدند دیگر نباید با اینها بجنگیم، خونخواهی یا عقده‌گشایی و انتقام‌جویی کنیم؛ بلکه باید به اینها پناه بدهیم. یا در جریان جنگ احد، وقتی پیامبر جنازه عمویش حمزه را دید خیلی ناراحت و عصبانی شد و فرمود من اگر بر شماها پیروز بشوم همه شما را مثله می‌کنم دوبار گفت: «لأمثلنکم لأمثلنکم»؛ بعد آیه آمد پیامبر عصبانی نشو اگر هم بخواهید معاقبه و عقاب بکنید همان طوری که آنها عقاب کردند تو عقاب کن. یا مثلاً روایت داریم که: «أمرنی ربی بمداواة

الناس»؛ یعنی من مأمور شدم به مدارای با مردم. یا در قرآن می‌گوید: «خُذِ الْعُقُوبَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ، عفو را پیشه کن - کار را بر مردم آسان گیر و گذشت و میانه‌روی را پیشه ساز- و به کار نیک و پسندیده فرمان ده و از نادانان و نابخردان روی بگردان.» (الاعراف/۱۹۹) چه آیه‌ای زیباتر از این در مورد صلح! اینها اصول کلی است یا در جای دیگر می‌گوید: «وَ اضْبِرْ عَلٰی مَا یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیْلًا، و بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و به شیوه‌ای نیکو از آنان کناره بگیر.» (المزمل/۱۰) یا «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتٰی هِیْ اَحْسَنُ، و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله و گفت‌وگو کن.» (النحل/۱۲۵) در تمام این آیات سخن از صلح است. این واژه احسن در قرآن در چند مورد به کار رفته است. یا آیاتی مثل: «لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ» واقعاً جهان‌شمول است نه ظلم بکنید نه مورد ظلم قرار بگیرید. «لَا یُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظَلِمَ، خداوند بلندگفتن سخن بد را دوست نمی‌دارد مگر [از] کسی که بر او ستم رفته باشد.» (النساء/۱۴۸) و همچنین چه آیه‌ای زیباتر از این در مورد صلح وجود دارد. یعنی خداوند بر کشیدن صدا را از راه بدی دوست ندارد مگر در باره کسی که مورد ظلم قرار بگیرد که اینها در قلمرو دفاع، و امری فطری است که اگر بشری مظلوم واقع شد باید فریاد بکشد ولی فریاد کشیدن بدون اینکه مورد ظلم واقع بشوید را خدا دوست ندارد.

حرکت گروه‌هایی مانند داعش، النصره، طالبان و القاعده کوچکترین شباهتی به اسلام ندارد.

## صفریاء صلح به عنوان یک اصل اساسی در اسلام چه ویژگی‌هایی دارد و آثارش در اسلام چه چیزهایی می‌تواند باشد؟

■ در این باره در قرآن دو واژه تکرار شده یکی کلمه صلح است و دیگری کلمه سلم و سلام. البته واژه‌های دیگری هم هست که بار مثبت خیلی بالایی دارد؛ «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ، و ما تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان.» (الانبیاء/۱۰۷) و با واژه ایمان. این واژه‌ها در قرآن زیاد وجود دارد. صلح، اصلی است که پیامبر بسیار بر آن تاکید کرده که در روایات شیعه و سنی هم آمده است. از جمله این موارد روایت: «و بُعِثْتُ بِالْحَنِیْفَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ» یعنی من به دینی که همه مردم به راحتی و سهولت در کنار هم زندگی کنند، مبعوث شده‌ام. پیامبر هیچ وقت در مدینه به اجبار نخواست که یک یهودی یا یک مسیحی را مسلمان کند. اصل صلح به این معنی و مفهوم است که بشر بتواند در دنیایی زندگی کند که عقیده طرف مقابلش را تحمل کند و هیچ عقیده‌ای را بر مخالفش تحمیل نکند و هر کسی بر اساس عقیده خودش راحت زندگی کند.

صلح اسلام در برابر آن جنگ‌های جاهلی بود که به خاطر تعصبات قومی و قبیله‌ای مانند اوس و خزرج سال‌ها با هم می‌جنگیدند. چرا اسلام با کینه مخالفت می‌کند؟ چرا اسلام با قهر مخالفت می‌کند؟ چرا در قرآن آمده: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَیْكُمْ اِذْ کُنْتُمْ اَعْدَاءً فَآلَفَ بَیْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا وَ کُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَکُمْ مِنْهَا کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمْ اٰیٰتِهٖ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُوْنَ، و نعمت خدای را بر خود یاد کنید آنگاه که با یکدیگر دشمن بودید پس میان دل‌های شما همدمی و پیوند داد تا به نعمت وی - اسلام و الفت - با هم برادر گشتید، و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید پس شما را از آن رهانید. خدا اینچنین آیات خود را برای شما روشن بیان می‌کند تا مگر راه یابید.» (آل عمران/۱۰۳) این آیه خیلی مهمی است که بیان می‌کند شما در گذشته دشمن همدیگر بودید اسلام آمد، دشمنی و کینه را برداشت و به جای آن اخواناً گذاشت. بنابراین، صلح یعنی اینکه آدم‌ها راحت با هر عقیده‌ای کنار هم در این دنیا زندگی کنند این به معنای همان چیزی است که خود پیامبر فرمود تسامح و تساهل. یا آن واژه‌ی حنیفیت که در قرآن به عنوان صفت دین ابراهیم به کار برده شده است؛ حنیفیت یعنی پاکی و همزیستی در کنار همدیگر.

همچنین می‌توان به نحوه برخورد پیامبر (ص) با مخالفان خودش اشاره کرد. رفتاری که پس از فتح مکه با دشمنان خودش



پاسخ آیت الله العظمی منتظری به پرسش‌هایی درباره:



ماهیت جهاد ابتدایی، وظیفه مسلمانان نسبت به صور

چهارگانه جهاد،  
احسان بر کفار غیر محارب  
و تصویر تقسیم جهان کنونی  
به دارالاسلام و دارالکفر

فان الله غفور رحيم» یعنی اگر دشمنان دست از قتال برداشتند خداوند غفور و رحيم است. لازمه این معنا عدم جواز قتال مسلمانان با آنان است.

۳- در آیه سوره نساء می‌فرماید: «فان اعتزلوكم فلم یقاتلوكم والقوا اليكم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلاً (۳)، و اگر از شما روی گرداندند و قتال نکردند و از راه مسالمت با شما وارد شدند خداوند راهی برای شما علیه آنان قرار نداده است.»

از این آیات فهمیده می‌شود که سخن از تغییر عقیده و مذهب نیست، بلکه بحث درباره عمل دشمنان با مسلمانان است و لذا

تصریح می‌فرماید: اگر از جنگ و قتال باز ایستادند و از شما کناره‌گیری کردند و از راه مسالمت با شما برخورد کردند شما نباید متعرض آنان شوید. و آیه سوره توبه نیز که می‌فرماید: «و قاتلوا المشركين كافة كما یقاتلونكم كافة (۴)» یا تمام مشرکین قتال کنید همان گونه که آنان با همه شما قتال می‌کنند از قبیل نمونه اول است.»

نمونه دوم: آیات شریفه زیر برای نمونه دوم - یعنی مواردی که دشمن پیمان خود با مسلمانان را نقض کرده و تصمیم به اخراج پیامبر(ص) داشته - قابل استناد است:

۱- «و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا أئمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم یتبهون (۵)، و اگر پیمان‌های خود را شکستند و در دینتان طعن قرار دادند، پس با پیشوایان کفر قتال کنید، زیرا اینان عهد و پیمان نخواهند داشت، شاید منجر شده، نهی پذیرند.»

۲- «ألا تقاتلون قوما نكثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدؤکم أول مرة (۶)، چرا با قومی که عهد و پیمان خود را شکستند و بر اخراج رسول [از مکه

[ همت گماردند و قتال را اولین بار با شما شروع کردند، قتال نمی‌کنید؟»

آیه فوق زمانی نازل شد که قبیله ای از قریش برخلاف تعهد خود در حدیبیه به قبیله خزاعه که در حوالی مکه بودند و به اسلام گرایش داشته و با پیامبر اکرم (ص) هم پیمان شده بودند حمله کردند و آنان از آن حضرت استمداد کردند و پیامبر(ص) مقدمات جنگ و دفاع از هم پیمانان خود را فراهم فرمود که سرانجام به فتح مکه منتهی گردید.

**پرسش:** در اندیشه

سیاسی جنابعالی، ماهیت جهاد

ابتدایی چگونه تبیین می‌گردد؟ گفتنی

است در خصوص جهاد چهار فرض قابل

ارزیابی است: الف - کافران در حال جنگ با

کشور اسلامی باشند؛ ب - کافران در کشوری

دیگر (غیر از کشور اسلامی، اعم از این که کشور

خودشان باشد یا کشور ثالث) به عده ای از مسلمانان

یا گروهی از انسان‌ها (مستضعفین) ستم روا دارند و مانع

دسترسی آنان به حقوق مشروع خویش گردند؛ ج - کافران

در کشور خود مانع تبلیغ اسلام باشند؛ د - کافران از تبلیغ

اسلام جلوگیری نکنند، اما حاضر به پذیرش دین اسلام نشوند

و بخواهند مشرک یا غیر مسلمان باقی بمانند. با توجه به موارد

جهاد ابتدایی در زمان پیامبر اکرم(ص) و نیز زمان خلفا - که ظاهراً

عمل آنان مورد تأیید حضرت امیرالمؤمنین(ع) بوده است - جهاد

ابتدایی بر کدام یک از مصادیق بالا تطبیق می‌یابد؛ به گونه ای

که حکومت اسلامی در فرض داشتن قدرت و توانایی، اجازه حمله

مسلحانه به کشور خارجی را داشته باشد؟

**پاسخ:** جهاد ابتدایی به معنای لشکرکشی جهت سرکوب عقیده

انحرافی و وادار کردن مردم کافر به عقیده توحید و یا کشورگشایی و

توسعه قلمرو حکومت اسلامی - که ویژگی حکومت‌های غیر عادل و

غیر الهی است - در اسلام وجود ندارد و اساساً در قرآن جهاد ابتدایی

به معنای ذکر شده مطرح نیست؛ بلکه دستور جهاد و قتال پس از

شروع قتال توسط دشمنان یا نقض پیمان و تصمیم آنان بر اخراج

پیامبر(ص) از مکه یا ایجاد فتنه‌های نظامی و غیرنظامی و یا برای

دفع ظلم از مظلومان و مستضعفانی که برای نجات خود استمداد

می‌کنند، مطرح شده است.

نمونه اول: برای نمونه اول - یعنی دستور جهاد و قتال پس از

شروع قتال توسط دشمنان - می‌توان به آیات زیر استناد کرد:

۱- «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعدوا ان

الله لا یحب المعتدین (۱) و در راه خدا با کسانی قتال کنید

که با شما قتال می‌کنند و از حد (عدالت) خارج نشوید که

خداوند خارج شوندگان از حد را دوست نمی‌دارد.» یکی

از مصادیق خروج از حد، شروع به جنگ قبل از شروع

دشمن یا پیمان شکنی‌ها و توطئه‌ها و ایذاء مسلمانان

توسط آنان است.

۲- «و لا تقاتلوهم عندالمسجد الحرام

حتی یقاتلواکم فیہ (۲)، و با دشمنان نزد

مسجدالحرام قتال نکنید مگر آنان در آن

مکان با شما قتال کنند.» جالب این

است که در آیه بعد از آیه فوق

صریحاً می‌فرماید: «فان انتهاوا

**جهاد ابتدایی به معنای**  
لشکرکشی جهت سرکوب  
عقیده انحرافی و وادار کردن  
مردم کافر به عقیده توحید و یا  
کشورگشایی و توسعه قلمرو  
حکومت اسلامی - که ویژگی  
حکومت‌های غیر عادل و غیر الهی  
است - در اسلام وجود ندارد و  
اساساً در قرآن جهاد ابتدایی به  
معنای ذکر شده مطرح نیست؛  
بلکه دستور جهاد و قتال پس از  
شروع قتال توسط دشمنان یا  
نقض پیمان و تصمیم آنان بر  
اخراج پیامبر(ص) از مکه یا ایجاد  
فتنه‌های نظامی و غیرنظامی و  
یا برای دفع ظلم از مظلومان و  
مستضعفانی که برای نجات خود  
استمداد می‌کنند،  
مطرح شده است.

نمونه سوم: بر مورد سوم - یعنی قتال به دنبال شروع فتنه - آیه شریفه سوره بقره دلالت می کند که می فرماید: «و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين لله فان انتهوا فلاعدوان الا على الظالمين (۷)» و با آنان قتال کنید تا زمانی که دیگر فتنه ای نباشد و دین فقط برای خدا باشد. پس اگر باز ایستادند دشمنی نباید باشد جز با ستمکاران. «از تعبیر: (فان انتهوا) فهمیده می شود که دشمنان قبل از قتال با آنان، به فتنه علیه اسلام و مسلمانان مشغول بوده اند؛ و نیز استفاده می شود که صرف کفر آنان علت برای وجوب قتال نبوده است؛ چرا که پس از باز ایستادن از فتنه همچنان به کفر خود باقی بوده اند.

نمونه چهارم: برای مورد چهارم - یعنی قتال با کفار پس از استمداد گروهی که از سوی کفار مورد ظلم و استضعاف قرار گرفته اند و از مسلمانان استمداد می کنند - آیه شریفه سوره نساء است که می فرماید: «و ما لكم لا تقاتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم أهلها واجعل لنا من لدنك وليا واجعل لنا من لدنك نصيرا (۸)» و چرا شما در راه خدا و مردان و زنان و کودکانی که به ضعف کشیده شده اند قتال نمی کنید. آنانی که همواره می گویند: خداوندا ما را از این شهری که اهل آن ظلم می کنند خارج کن و برای ما از پیش خودت دوست و یآوری قرار بده.

بر اساس قاعده اصولی باید آیاتی که به طور مطلق در آنها موضوع قتال یا جهاد فی سبیل الله با دشمنان مطرح شده است را حمل بر مقید کرد. نمونه های چهارگانه فوق الذکر آیات مقیدی اند که اطلاق سایر آیات جهاد را مقید می سازند.

### قرآن و احسان بر کفار غیر محارب

علاوه بر این در سوره ممتحنه آمده است: «لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من ديارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من ديارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم ... (۹)» خداوند شما را از دوستی و عدالت با کسانی که با شما در راه دینتان قتال نکرده و شما را از خانه و کاشانه تان بیرون نکرده اند نهی نمی کند؛ به درستی که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد. همانا شما را از دوستی و احسان با کسانی نهی می کند که با شما در دینتان جنگیدند و شما را از خانه و کاشانه تان بیرون کردند و بر بیرون کردنتان کمک نمودند...».

از این آیه شریفه به خوبی استفاده می شود که وقتی نیکی و احسان به کفاری که با مسلمانان نمی جنگند و در توطئه های دیگر همچون اخراج مسلمانان از مکه و کمک به اخراج آنان شرکت ندارند جایز است - با این که از نظر اعتقادی آنان کافر بوده اند - به طریق اولی جنگ با آنان مورد نهی و منع شارع می باشد. یعنی ملاک جنگ با کفار صرف عقیده آنان نیست، بلکه عمل و برخورد آنان با مسلمانان ملاک است. در تفسیر میزان این قول را که این آیه توسط آیه: «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم ... (۱۰)» نسخ شده است چنین مردود دانسته که آیه مورد بحث فقط شامل اهل ذمه و کفار معاهد می شود، در صورتی که آیه (فاقتلوا المشرکین ...) فقط اهل حرب یعنی کفار غیر معاهد و غیر ذمی را در بر می گیرد. پس با توجه به این که بین دو آیه مذکور تعارضی با یکدیگر در دلالت وجود ندارد نمی توان گفت که آیه مورد بحث توسط آیه (فاقتلوا المشرکین ...) نسخ شده است. (۱۱) البته اگر کفار حربی را در اصطلاح فقهی آن - یعنی همه غیرمسلمانانی که معاهد یا در ذمه مسلمانان نباشند - معنا کنیم، این اشکال به صاحب تفسیر میزان وارد است که آیه احسان اطلاق دارد و به ویژه با توجه به آیات قبل و بعد از آن، شامل همه کسانی می شود که در صدد قتال و محاربه با مسلمانان نبوده اند؛ اعم از این که اهل ذمه و معاهد باشند یا نباشند. و برای مقید ساختن آیه به دسته ای خاص وجهی به نظر نمی رسد؛ مخصوصاً این که در آن از عدالت نیز سخن به میان آمده است که حسن آن نسبت به همه موجودات می باشد. گذشته از این که صحت اطلاق «مشرک» به اهل کتاب در لسان آیات قرآن، معلوم نیست.

### عدم امکان تحمیل عقیده

قطع نظر از دلالت نمونه آیاتی که گذشت این نکته قابل توجه است که اساساً تحمیل عقیده - هر چند حق باشد - امری غیر منطقی و غیر معقول است؛ زیرا امور قلبی و اعتقادی در اختیار انسان نیست تا بتوان با زور و اکراه آن را به وجود آورد یا از بین برد. قرآن نیز صریحاً می فرماید: «لا اکراه فی الدین (۱۲)» در دین، هیچ اکراهی نیست» و نیز می فرماید: «لست علیهم بمضیطر (۱۳)» - ای پیامبر - تو بر آنان مسلط نیستی. گذشته از آن، هدف اصلی از بعثت پیامبر اکرم (ص) اکمال مکارم اخلاق در مردم «انما بعثت لا تمم مکارم الاخلاق» و تحقق عدالت در تمام عرصه های زندگی «أمرت لا عدل بینکم» و هدایت مردم به کمال حقیقی

### داستان

جنگ های پس از پیامبر، موضوع جداگانه ای است که باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد؛ و از برخی منابع استفاده می شود که امیرالمومنین (ع) با برخی از کشورگشایی ها مخالف بودند. و آنچه قطعی است مشورت با آن حضرت در مورد رفتن شخص خلیفه دوم به جبهه روم و ایران می باشد و نه اصل شروع جنگ. و در مورد فتح ایران از جمله ای در نهج البلاغه استفاده می شود که دشمن قصد حمله مسلحانه داشته است و یا آن را شروع کرده بود و خلیفه دوم پیش دستی کرده و امیرمؤمنان (ع) او را در برابر این دفاع تشویق کردند: «فأما ما نکررت من مسیر القوم الی قتال المسلمین، فان الله سبحانه هو اکره لمسیرهم منک ...».



قراردادهای بین المللی متعهد شده باشد که علاوه بر عدم دخالت فیزیکی، در فضای آن کشور با ارسال امواج نیز تصرفی نکند، و به اصطلاح تعهد متارکه جنگ سرد نموده باشد که در این صورت باید به مفاد عهدنامه و تعهد خود پایبند باشد. و فرض «د» که کافران حاضر به پذیرش دین اسلام نشوند، به مقتضای آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» و آیه شریفه «لست علیهم بمصیطر» مسلمانان نمی توانند با اکراه و اجبار، کافران را به قبول اسلام وادار نمایند یا سرزمین آنان را تصاحب کنند.

### موارد جهاد در زمان پیامبر اکرم (ص)

و اما موارد جهاد در زمان پیامبر اکرم (ص) بر حسب تواریخ جنبه دفاعی داشته و بیشتر با صورت اول منطبق است. در تاریخ موردی که آن حضرت (ص) ابتدائاً بدون شروع جنگ یا ایذاء مسلمانان توسط کفار و مشرکین و یا توطئه‌های نظامی و غیر نظامی آنان علیه مسلمانان و تنها برای مسلمان شدن کفار دستور جهاد داده باشند، وجود ندارد. کافران مسلمانان را اذیت و آزار می‌دادند، توطئه چینی می‌کردند، در راه‌ها سلب امنیت می‌کردند و علناً به مقابله نظامی می‌پرداختند. حتی برخی از جنگ‌های پیامبر (ص) به قصد دفاع از قبایل غیر مسلمانی بود که هم پیمان با مسلمانان بودند. یکی از دلایل فتح مکه، نقض عهد مشرکان و جنگ آنها با قبیله بنی خزاعه - هم پیمان مسلمانان - بوده است. بلی در بعضی تواریخ آمده است که پیامبر اکرم (ص) حضرت علی (ع) را در رأس لشکری دو بار به یمن فرستادند؛ در مرتبه اول منطقه همدان، و مرتبه دوم منطقه مذحج به اسلام پیوستند. (۱۶) بر فرض صحت این نقل، در آن ذکری از جنگ و خونریزی نشده است؛ و اگر پیوستن مردم یمن با زور و ترس و اکراه می‌بود، قاعدتاً باید درگیری نظامی و خونریزی

شده باشد. و داستان جنگ‌های پس از پیامبر، موضوع جداگانه‌ای است که باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد؛ و از برخی منابع استفاده می‌شود که امیرالمومنین (ع) با برخی از کشورگشایی‌ها مخالف بودند. و آنچه قطعی است مشورت با آن حضرت در مورد رفتن شخص خلیفه دوم به جبهه روم و ایران می‌باشد و نه اصل

و سعادت دنیا و آخرت بوده است. روشن است این امور با تحمیل عقیده به وسیله جنگ و قتال و زور و کشورگشایی و توسعه قلمرو حکومت و قدرت به معنای رایج آن، هرگز سازگار نمی‌باشد. بنابراین می‌توان گفت برخورد‌های نظامی پیامبر اکرم (ص) همگی دفاع و جهاد تدافعی بوده است. در تفسیر المیزان آمده است که سیره پیامبر اکرم (ص) تا پیش از نزول سوره براءت چنین بوده است که جز با کسانی که با او جنگ می‌کردند جنگ نمی‌کرد؛ اما پس از نزول آن سوره، دامنه جنگ گسترده شد. (۱۴)

بر فرض صحت این مطلب، معنای آن چنین نیست که پس از نزول سوره براءت، پیامبر اکرم (ص) با کفاری که هیچ گونه تعرضی به مسلمانان نداشتند - اعم از معاهد و غیر معاهد - ابتدائاً و فقط به دلایل اعتقادی به جنگ و قتال می‌پرداختند؛ زیرا این معنا مخالف مضمون بسیاری از آیات قرآن کریم، از جمله آیه سوره ممتحنه است که احسان به کفاری را که متعرض قتال با مسلمانان یا اخراج آنان از دیارشان و یا کمک به اخراج آنان نمی‌شوند، مجاز می‌شمارد، بلکه مورد ترغیب قرار می‌دهد.

### وظیفه مسلمانان نسبت به صور چهارگانه جهاد

بر این اساس می‌توان گفت در فرض «الف» که کافران در حال جنگ با کشور اسلامی هستند، وظیفه مسلمانان دفاع از کبان اسلام و مسلمانان و کشور خود می‌باشد. و در فرض «ب» که کافران در کشوری غیر از کشور اسلامی به عده‌ای از مسلمانان یا گروهی غیرمسلمان ستم روا می‌دارند و مانع دسترسی آنان به حقوق مشروع خویش می‌گردند، هرچند به مقتضای آیه شریفه «و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین ... (۱۵)»، وظیفه مسلمانان دفع ظلم و تجاوز از مظلومین است و لکن در شرایط کنونی دنیا که بنابر ضرورت‌های جهانی، اصولی و از جمله عدم دخالت کشورهای در امور یکدیگر مورد پذیرش همگان قرار گرفته است، از راه دخالت نظامی نمی‌توان اقدام نمود؛ زیرا چه بسا مستلزم عواقب سوء و از بین رفتن مصالح مهم‌تر دیگری گردد. البته ظاهراً در حال حاضر در حقوق و دکترین بین الملل این مبحث مطرح است که چنانچه در یک کشور یا منطقه - هرچند دور دست - به عده‌ای ستم شود و حقوق اساسی انسان‌هایی تضییع گردد، این حق یا وظیفه برای سایر کشورها یا سازمان‌های بین المللی خواهد بود که از آن عده حمایت کنند و از ستم و تجاوز ظالمان و مستبدان جلوگیری نمایند؛ که مقتضای آیه شریفه فوق‌الذکر نیز تأکید بر همین نکته است. و در فرض «ج» که کافران در کشور خود مانع تبلیغ اسلام باشند، هرچند حق تبلیغ اسلام برای مسلمانان - همچون هر انسان صاحب مکتب و عقیده‌ای - محفوظ است، و لکن این حق مستلزم جواز دخالت فیزیکی در خاک آن کشور نمی‌باشد. بلی اگر تبلیغ اسلام با ارسال امواج ماهواره و مانند آن ممکن باشد، به نحوی که تصرف و دخالت در خاک آنان به شمار نیاید، وجهی برای منع آن نیست، مگر این که دولت اسلامی ضمن قرارداد خاصی و یا

در تاریخ، موردی که آن حضرت (ص) ابتدائاً بدون شروع جنگ یا ایذاء مسلمانان توسط کفار و مشرکین و یا توطئه‌های نظامی و غیر نظامی آنان علیه مسلمانان و تنها برای مسلمان شدن کفار دستور جهاد داده باشند، وجود ندارد. کافران مسلمانان را اذیت و آزار می‌دادند، توطئه چینی می‌کردند، در راه‌ها سلب امنیت می‌کردند و علناً به مقابله نظامی می‌پرداختند. حتی برخی از جنگ‌های پیامبر (ص) به قصد دفاع از قبایل غیر مسلمانی بود که هم پیمان با مسلمانان بودند. یکی از دلایل فتح مکه، نقض عهد مشرکان و جنگ آنها با قبیله بنی خزاعه - هم پیمان مسلمانان - بوده است.

شروع جنگ، (۱۷) و در مورد فتح ایران از جمله ای در نهج البلاغه استفاده می‌شود که دشمن قصد حمله مسلحانه داشته است و با آن را شروع کرده بود و خلیفه دوم پیش دستی کرده و امیرمؤمنان (ع) او را در برابر این دفاع تشویق کردند: «فأما ما ذكرت من مسير القوم الی قتال المسلمین، فان الله سبحانه هو اکره لمسیرهم منك ...» (۱۸).

### تصویر تقسیم جهان کنونی به دارالاسلام و دارالکفر

**پرسش:** یکی از شاخص‌های دولت جدید تفکیک دین و سیاست و یا نهاد دین و دولت است که با صفت «سکولار» یا «عرفی» از آن یاد می‌شود؛ به بیان خلاصه دولت‌های مدرن سکولار هستند. در دولت سکولار هیچ یک از ادیان به عنوان دین رسمی مطرح نیستند و دولت به لحاظ نظری و نه فقط عملی، نباید تبعیضی بین ادیان قائل

منشور ملل متحد همه دولت‌های عضو رسماً متعهد به حمایت از یکدیگر و دفاع در مقابل متجاوز به هر یک از اعضا شده‌اند. رابطه حکومت دینی اسلامی با دیگر حکومت‌های دینی غیراسلامی چگونه باید باشد؟ آیا با فرض این که یک حکومت یهودی مانند اسرائیل حاضر به معاهده صلح باشد، حکومت دینی اسلامی بایستی آن را بپذیرد؟ برفرض که اسرائیل از حکومت‌های عرفی یا سکولار تلقی شود، وظیفه حکومت اسلامی چه خواهد بود؟

**پاسخ:** به چند نکته اشاره می‌کنم؛

۱- در اصطلاح فقهی «دارالاسلام» به کشور و منطقه ای گفته می‌شود که اکثریت مردم آن مسلمان باشند، خواه حکومت آن دینی باشد یا سکولار و لائیک؛ و «دارالکفر» به کشور و منطقه ای گفته می‌شود که اکثریت مردمش کافر باشند، خواه حکومت آن دینی و مبتنی بر یکی از ادیان غیر از اسلام باشد یا سکولار باشد مانند کشورهای اروپایی و آمریکا و نظایر آن. بنابراین ممکن است دولتی مدرن و سکولار باشد اما دارالکفر و دولت کفر حساب شود.

۲- در پاسخ سؤال قبل، موضوع جهاد ابتدایی با دولت‌های کفر مشروحاً ذکر شد. و رابطه حکومت دینی با حکومت‌های کفر و سکولار و لائیک و یا حکومت‌های دینی غیر اسلامی باید بر اساس مصالح اسلام و عموم مردم مسلمان باشد. صرف کافر بودن مردم کشوری و دولت آن، مانع از ایجاد رابطه حکومت دینی با آن نمی‌شود؛ پیامبر اکرم (ص) بر اساس مصالح اسلام و مسلمانان با بسیاری از کفار و مشرکین روابط و معاهداتی برقرار می‌کردند و بر حفظ آنها متعهد بودند.



۳ - «سکولاریسم»

عنوانی است که در باره مفهوم آن اختلاف نظرهایی وجود دارد و تفسیر رایج آن ظاهراً نوعی بی‌اعتنایی نسبت به موافقت یا مخالفت رویکردهای آن با رویکردهای نظری و عملی شریع الهی است که از آن به «عرفی‌گرایی مناسبات زندگی بشر» یاد می‌شود. در این تفسیر، نسبت بین احکام شریعت با قوانین سکولار، نسبت «عموم و خصوص من وجه» خواهد بود که نتیجه اش «تباین جزئی» است. براین اساس و قطع نظر از اصطلاحات فقهی، طبیعتاً نمی‌توان قوانین و اعمال متباین به تباین جزئی را از نوع کفر دانست، چرا که نسبت بین کفر با ایمان (اسلام) در جنبه نظری، تباین کلی است. بنابراین اگر دولت یا دولت‌هایی در استفاده از امکانات مادی و معنوی جامعه خویش، نسبت به همگان عدالت را رعایت کنند و

شود. با این فرض آیا اساساً تقسیم جهان به «دارالاسلام» و «دارالکفر» موضوعیت خود را از دست نداده است؟ آیا می‌توان دولت‌های مدرن را که حمایت و رسمیت بخشیدن به یک دین خاص را کنار گذاشته اند، دولت کفر تلقی کرد؟ با فرض بی‌اعتباری تقسیم بندی گذشته، روابط حکومت دینی با این دولت‌ها چگونه باید باشد؟ آیا اساساً موضوع جهاد ابتدایی منتفی نخواهد شد؟ آیا حکومت اسلامی می‌تواند با قراردادی حمایت از این دولت‌ها را رسماً بپذیرد؟ (همچنان که در

رابطه حکومت دینی با حکومت‌های کفر و سکولار و لائیک و یا حکومت‌های دینی غیر اسلامی باید بر اساس مصالح اسلام و عموم مردم مسلمان باشد. صرف کافر بودن مردم کشوری و دولت آن، مانع از ایجاد رابطه حکومت دینی با آن نمی‌شود؛ پیامبر اکرم (ص) بر اساس مصالح اسلام و مسلمانان با بسیاری از کفار و مشرکین روابط و معاهداتی برقرار می‌کردند و بر حفظ آنها متعهد بودند.



تفاوت‌های اعتقادی را مانع یا مقتضی ندانسته و تبعیض بین آنان روا ندارند، اتصاف آن حکومت‌ها به «حکومت کفر» و آن دیار به «دارالکفر» صحیح نیست؛ مگر از باب تسامح در تسمیه و یا به عنوان مجاز شایع. البته عنوان «دارالاسلام» نیز بر آن صادق نیست. هیچ گونه حصر منطقی نیز بر لزوم تقسیم مناطق به دو عنوان یاد شده (دارالاسلام و دارالکفر) دلالت نمی‌کند، بلکه می‌توان از این گونه مناطق به عنوان «دارالصلح» یاد کرد.

۴- در برخی از کشورهای مدعی سکولاریسم یک نوع انحراف از اصول سکولاریسم دیده می‌شود که مواعی برای اعمال دینی، در زندگی خصوصی افراد - مثل پوشش افراد - پدید آورده است و آنان را به دست برداشتن از برخی عقاید و مناسک خویش مجبور می‌کند که با تفسیر رایج از سکولاریسم سازگاری ندارد و این گونه کشورها را از آنچه ادعا می‌کنند تنزل رتبه می‌دهد.

۵- صرف نظر از لزوم تقویت مناسبات دوستانه بین کشورهای اسلامی، ایجاد یا تقویت روابط با حکومت‌ها و کشورهایی که فاقد روحیه تهاجم به مسلمانان اند و حقوق اساسی مسلمانان کشور خویش را مراعات می‌کنند - مطابق مصالح اسلامی و انسانی - ضروری و از اولویت برخوردار است.

سوریه، اردن، عراق، و... از تاریخ جهان پاک نخواهد شد. جای آن بود که تمامی جامعه جهانی با دید عدالت و حمایت از حقوق بشر، متجاوزان صهیونیست را محکوم کرده و حکومتی آزاد و مردمی و مورد نظر اکثریت ساکنان و مالکان حقیقی فلسطین - اعم از مسلمان و یهودی و مسیحی - در آن تشکیل می‌شد و مورد حمایت جامعه جهانی قرار می‌گرفت. بنابراین دولت اسرائیل را نمی‌توان مصداق «دارالصلح» دانست و حقیقتاً باید آن را مصداق بارز «دارالکفر» و «دارالحرب» دانست که نه به قوانین الهی تن می‌دهد و نه به درخواست‌ها و مصوبات جامعه بشری اعتنا می‌کند؛ و این مفهومی جز «کفر» بر آن صادق نیست.

[برگرفته از: کتاب حکومت دینی و حقوق انسان]

#### پانویس‌ها:

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۰.
۲. سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۱.
۳. سوره نساء (۴)، آیه ۹۰.
۴. سوره توبه (۹)، آیه ۳۶.
۵. سوره توبه (۹)، آیه ۱۲.
۶. سوره توبه (۹)، آیه ۱۳.
۷. سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۳.
۸. سوره نساء (۴)، آیه ۷۵.
۹. سوره ممتحنه (۶۰)، آیات ۸ و ۹.
۱۰. سوره توبه (۹)، آیه ۵.
۱۱. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۳۴.
۱۲. سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۶.
۱۳. سوره غاشیه (۸۸)، آیه ۲۲.
۱۴. المیزان، ج ۹، ص ۱۶۲.
۱۵. سوره نساء (۴)، آیه ۷۵.
۱۶. سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۲۸ - ۲۲۷.
۱۷. نهج البلاغه، کلام ۱۳۴ و ۱۴۶، نسخه صبحی صالح.
۱۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶.

قرارداد دفاعی مشترک با کفار، اگر به مصلحت جامعه اسلامی باشد نیز جایز است؛ زیرا - چنان که گفته شد - پیامبراکرم (ص) نیز با برخی یهودیان در برخی موارد هم پیمان شدند، تا چه رسد به دولت‌ها و کشورهای که رفتار معاندانه را کنار گذاشته و صلح و روابط مسالمت آمیز را وجهه همت خود قرار داده اند. وفای به معاهدات دو یا چند جانبه با این کشورها - و هر کشوری که هم پیمان با مسلمین گردد - لازم و نقض پیمان حرام است.

۶- با حکومت‌های ضد اسلامی باید از راه‌های قانونی منطبق با معاهدات بین المللی برخورد کرد و با استفاده از روابط سیاسی و امکانات اقتصادی و اجتماعی، آنها را از ضدیت با اسلام بازداشت. اتحاد کشورهای اسلامی می‌تواند این گونه کشورها را به تغییر سیاست‌ها وادار کند.

۷- دولت اسرائیل در نقض معاهدات و مصوبات بین المللی پیشگام بوده و اصول انسانی را نادیده گرفته است و متأسفانه با تسامح و حتی حمایت‌های غیر اصولی برخی حکومت‌های غربی و بی تفاوتی برخی دیگر از کشورها، به الگویی آشکار از بی اعتنائی به حقوق بشر و مصوبات بین المللی تبدیل شده است. نقض حقوق بشر

۷- دولت اسرائیل در نقض معاهدات و مصوبات بین المللی پیشگام بوده و اصول انسانی را نادیده گرفته است و متأسفانه با تسامح و حتی حمایت‌های غیر اصولی برخی حکومت‌های غربی و بی تفاوتی برخی دیگر از کشورها، به الگویی آشکار از بی اعتنائی به حقوق بشر و مصوبات بین المللی تبدیل شده است. نقض حقوق بشر

با حکومت‌های  
ضد اسلامی باید  
از راه‌های قانونی  
منطبق با  
معاهدات بین المللی  
برخورد کرد  
و با استفاده از  
روابط سیاسی و  
امکانات اقتصادی  
و اجتماعی،  
آنها را از  
ضدیت با  
اسلام بازداشت.  
اتحاد  
کشورهای اسلامی  
می‌تواند این گونه  
کشورها را  
به تغییر سیاست‌ها  
و اداری کند.



## جنگ یا صلح، کدام؟!



آیت الله دکتر سیدمصطفی محقق داماد

### اشاره

آنچه در پی می‌آید، بحث مفصل آیت الله سید مصطفی محقق داماد است که بخشی از مطالب کتاب «حقوق بین‌الملل: رهیافتی اسلامی» را به خود اختصاص داده است. با توجه به این که نویسنده مراتب عالی حوزه و دانشگاه تحصیل و تدریس کرده و در عمل نیز سالها عهده‌دار کارهای مرتبط با امور قضایی و حقوق بوده و در تدوین این کتاب با استفاده از طرح درسهای آکادمی لاهه، بر آن بوده که نظریات فقهی شیعی را بازگو نمایند؛ که با اجازه استاد بر آن شدیم با توجه به موضوع ویژه پیش روی صفیر حیات در باره «اصالت صلح در اسلام»، به باز نشر این مقاله بپردازیم. درین نوشتار نویسنده به گونه ای مستوفی با طرح نظریه اصالت صلح در اسلام بر جنگ، با مطرح کردن نظریه مخالف و موافق از عالمان شیعه و سنی، به آیات و روایات در این باره پرداخته و در پایان به این نتیجه می‌رسد که وجود و وجوب جهاد یا جنگ، اصل اولی در دین نبوده و بر اساس برخی ضرورت‌ها و استثناهای به وجود آمده واقع می‌شود.

## گفتار اول. نظریه فقهی اصالت صلح

مبحث اول. طرح مسأله: مراد از صلح که یکی از هدفهای اساسی در صحنه بین المللی است، حالت طبیعی و بدون جنگ است. حالتی که در آن، همزیستی مسالمت آمیز و شرافتمندانه رواج دارد و جزء ارزشمندترین و اصولی‌ترین نیازهای بشری است که در سایه آن، زندگی اجتماعی در تعادل و توازن به سر می‌برد و آدمیان به جای درگیری و اختلاف، توان خود را در جهت تأمین زندگی مناسب به کار می‌گیرند. مراد ما از صلح، سازش و تسلیم یا استسلام نیست، بلکه وجود روابط عادی، طبیعی و آرام بین کشورهاست بدون آنکه زمینه‌ای برای تهدید یا توسل به زور و برخورد مسلحانه فراهم آید. به عبارت دیگر، می‌توان صلح را «همزیستی مسالمت آمیز، شرافتمندانه و دوستانه» تعریف کرد که طی آن کشورها با پذیرش موجودیت یکدیگر و رعایت صادقانه حقوق متقابل، به تعهدات و مسئولیت‌های خود در قبال دیگر کشورها پایبند هستند. (۱) واقعیت این است که اگر به منابع فقهی اسلامی - اعم از منابع شیعی و اهل سنت - مراجعه کنیم، درخواست می‌یافت که این منابع در باب جنگ و صلح، قاطعانه می‌گویند: «یجب قتال الحربی بعد الدعاء الی الاسلام و امتناعه حتی یسلم أو یقتل و کتابی کذلک إلا أن یلتزم بشرائط الذمه»؛ (۲) یعنی جنگ با حربی پس از آنکه به اسلام دعوت شود و از قبول آن امتناع نماید، تا زمانی که مسلمان شود یا کشته گردد، واجب است و با کفار اهل کتاب نیز [جنگ واجب است] مگر آنکه به شرایط «ذمه» ملتزم گردد. اگر این حکم را همان طور که از مفاد ظاهری آن برمی‌آید بپذیریم و آن را از روز نخست تا هم اینک لازم الاجرا بدانیم، لازمه‌اش این است که: اولاً، حقوق اسلامی را از روز نخست تا زمان کنونی، غیرقابل انطباق با موازین حقوق بشری بشناسیم؛ زیرا اولین و اصلی‌ترین آموزه و قاعده نظام حقوق بشر جهانی، قبول احترام و رعایت حقوق احاد بشر می‌باشد از آن جهت که بشر است، فارغ از انتساب وی به هرگونه تعلق از جمله دین، نژاد، رنگ، جنس، طبقه اجتماعی و ... علاوه بر این، مفاد قاعده فقهی فوق در مغایرت جدی با چندین اصل دیگر نظام حقوق بشر از جمله اصل «حق حیات» برای انسان از آن جهت که انسان است، خواهد بود. ثانیاً به صراحت باید گفت در فرض لازم الاجرا بودن حکم فوق، حقوق بین الملل برای یک فرد مسلمان معنا ندارد و بنابراین نمی‌تواند از آن انتظار حمایت از حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی خویش را داشته باشد. ثالثاً، لازم الاجرا بودن حکم فوق با عضویت کشورهای اسلامی - که واقعاً براساس فقه دینی پایه‌گذاری شده باشند - در سازمان ملل کاملاً در تضاد است؛ زیرا معنای عضویت، قبول و اجرای اصل همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای جهان است که اغلب آنها براساس تعریف فوق، جزء کافران محسوب می‌شوند. به راستی زمانی که در شصت و اندی سال قبل، سازمان ملل متحد تأسیس شد و همه کشورهای اسلامی عضویت آن را پذیرفتند، موضعشان نسبت به حکم فوق چه بود؟ آیا با دست برداشتن از حکم مزبور به آن سازمان ملحق شده و خود را به عنوان عضوی از خانواده جهانی شناخته و شناسانده اند؟ یا آنکه به رغم دست برداشتن

و پافشاری بر حکم مزبور، به طور منافقانه سند تأسیس یا الحاق به آن مجمع عالمی را امضا کرده‌اند؟ چنانچه بپذیریم در اینجا مشکلی وجود دارد که به موجب آن یا باید از اقامه حکومت اسلامی در چارچوب فقه اسلام - براساس قرائت فوق - دست برداشت و یا باید همزیستی مسالمت آمیز با جهانیان را به فراموشی سپرد و در عین حال نخواهیم تن به چنین نتایج غیرقابل دفاعی بدهیم، به ناچار باید برای برون رفت از این مشکل تدبیری اندیشید. این قلم معتقد است که با بازخوانی و امعان نظر مجدد در منابع فقه اسلامی در کنار توجه به آموزه‌های بنیادین اصول اخلاقی و احترام به کرامت بشری و اصل جاودانگی دین مقدس اسلام می‌توان به نتایج مهمی دست یافت که دستاورد آن عدم طرد کشورهای اسلامی و مسلمانان از خانواده جهانی و نیز عدم به انزوا کشیده شدن اسلام و مسلمین در عصر کنونی خواهد بود. چنین تلاشی از سویی مستلزم نقض آرا و دلایل فقهایی است که باور به اصالت «جنگ» دارند و از سوی دیگر ابرام نظرات و استدلال‌های فقیهانی است که اصل حاکم بر روابط میان مسلمانان و غیرمسلمانان را «صلح» می‌دانند. اما پیش از طرح و بررسی آرا و نظرات فوق، ذکر مقدمه کوتاه زیر شایسته است: اولاً عنایت به مطالبی که در باب سیمای برجسته بینش و ارزش اسلامی، منابع حقوق اسلامی و سیر تکامل آن، دیدگاه اسلام در مورد حقوق ملل و ... [که در کتاب «حقوق بین الملل: رهیافتی اسلامی» آمده است] مقدمه‌ای لازم برای شناخت صحیح اصول و قواعد عامی است که اسلام به انگیزه اداره روابط بین المللی در زمانهای جنگ و صلح مقرر کرده است. ثانیاً تأکید بر این حقیقت حائز اهمیت است که در مقایسه بین دو نظام حقوق بین الملل معاصر و حقوق اسلام، انصاف اقتضا می‌کند که موقعیت زمانی ای که هر یک از این دو نظام بدان تعلق دارد، مورد توجه قرار گیرد. لازم به ذکر نیست که اصول اسلامی بسیار قدیمی تر و متعلق به عصری است که حقوق بین الملل به مفهوم جدید آن ناشناخته بود. از این رو، ارزش این اصول هنگامی آشکار می‌شود که ظرف زمانی تأسیس و اجرای آنها در نظر گرفته شود. ثالثاً بعضی از محققان غربی که در مورد فرهنگ اسلامی به طور عام و حقوق اسلامی به طور خاص پژوهش‌هایی کرده‌اند، منابع اصیل قابل اعتماد را نادیده گرفته و به منابع کم اهمیت تر اتکا کرده‌اند. آنها گاه عقایدی خاص را که مورد اتفاق تمام یا اکثر اندیشمندان اسلام نبوده و نیستند، تعمیم داده‌اند و بدین ترتیب به نتایجی غلط و سطحی رسیده‌اند. بدتر آنکه برخی اوقات، تعمیم آنها توسط دیگر حقوق دانان - از جمله بعضی از نویسندگان معاصر حقوق بین الملل اسلامی - نسخه برداری شده و بدین ترتیب آن تعمیم ناروا، بسط یافته و منتشر شده است. به باور راقم این سطور، یکی از این اشتباهات آن است که حقوق اسلام در روابط بین الملل را بیشتر حقوق جنگ دانسته و معرفی کرده‌اند. این دیدگاه ممکن است با ظواهر برخی فتاوا از یک سو و عملکرد بعضی از دولتمردان مسلمان از سوی دیگر تأیید و تقویت شود؛ اما تنها متن قابل اعتماد اسلامی، یعنی نص اصیل قرآن صراحتاً از نظریه مخالف (یعنی اصالت صلح) حمایت می‌کند و بر آن به عنوان اساس و

بنیان نظام تشریعی خود تأکید می‌ورزد. این نص شریف، جنگ را فقط در حالات استثنایی، مشروع تلقی کرده و مقرر داشته است. بدیهی است که با عنایت به وجود نص کتاب خدا، هیچ رویه متناقضی - اگر وجود داشته باشد - قادر نخواهد بود بر چنین نص الهی صریحی، غلبه کند.

### دلایل قائلان به اصالت جنگ

نظریه اصالت جنگ یا وجود رابطه خصمانه میان مسلمانان و تبع، حکومت اسلامی با غیرمسلمانان و حکومت‌های آنان، در میان فقهای اسلامی طرفداران بسیار داشته و دارد و صاحب نظران این گروه، با استناد به دلایل قرآنی و روایی و آرای برخی فقها، بر صحت رأی خود پای می‌فشارند. حتی بعضی فقیهان که مسأله صلح را پذیرفته‌اند، آن را به وجود مصلحتی برای مسلمانان مقید کرده‌اند. به نظر آنها اصل، جنگ است، اما در صورت وجود مصلحتی، می‌توان مبادرت به صلح نمود. از قرن دوم هجری به این سو، عموم فقهای اهل سنت و شیعه - به جز فقیهان فرقه زیدیه - بر این باورند که اصل در روابط مسلمانان با غیرمسلمانان، جنگ (۳) بوده و همچنان که مبارزه دفاعی بر مسلمین واجب است، مبارزه ابتدایی با کافران نیز بر آنان واجب است؛ (۴) به عنوان نمونه: الف) بعضی از شافعیه، (۵) ابن عربی در احکام القرآن، (۶) کاسانی صاحب بدائع الصنائع (۷) و نیز ابن قدامه می‌گویند: با اهل کتاب و مجوس، جنگ صورت می‌پذیرد تا اینکه اسلام آورند یا جزیه دهند. (۸) ب) در میان فقیهان و مفسران شیعی، شیخ طوسی در المبسوط، محقق حلی، علامه حلی، شهید اول، شهید ثانی، شیخ حسن نجفی صاحب جواهر و طباطبایی صاحب ریاض، بر همین قول هستند و برخی

می‌گویند اجماع علما بر آن است. (۹) ج) در مورد اهل سنت، صاحب آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، فقهای بزرگی را بر همین رأی می‌داند. (۱۰) د) علی رغم اینکه این نظریه در زمان معاصر تحت تأثیر حقوق بین الملل مدرن - که جنگ تهاجمی را منع کرد و به دست آوردن سرزمینها را با توسل به زور، نامشروع شمرد - قرار گرفت و بسیاری از معتقدان به خود را از دست داد، اما هنوز هم در میان فقها و نویسندگان مسلمان معاصر، کسانی از آن دفاع می‌کنند؛ مانند: سید قطب در معالم فی الطریق، عبدالکریم زیدان در العلاقات الدولیه فی الاسلام، مجید خدوری در الحرب و السلام فی شریعه الاسلام، صالح اللحیدان در الجهاد فی الاسلام بین الطلب و الدفاع (۱۱) و ... صالح اللحیدان در کتاب خود آورده است: «فقهای که جهاد در اسلام را صرفاً دفاعی می‌دانند، خطای آنها را مرتکب شده‌اند که قائل به تخصیص یا

نسخ یا تقیید در حکم جهاد شده‌اند.» (۱۲) هم او با ذکر بریده‌هایی از کتاب «السیاسه الشرعیه» از ابن تیمیه، از بیانات وی در جهت اثبات مدعای خود سوءاستفاده کرده است. (۱۳) در میان امامیه، سید ابوالقاسم خوبی از فقیهان معاصر به صراحت بر اصالت جنگ اصرار ورزیده است و حتی معتقد است فقیه جامع الشرایط هر وقت توانست، باید بر کفار حمله کند و آنان را به اسلام وادار سازد. (۱۴) این گروه از فقیهان به دلایلی از قرآن و سنت و سیره تاریخی، به شرح زیر، تمسک جسته‌اند:

### دلایل قرآنی قائلین به اصالت جنگ

در قرآن، آیات کریمه ای وجود دارد که خداوند در آنها مسلمانان را به قتال ترغیب می‌نماید:

الف) سوره توبه، آیه ۲۹: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ». با اهل کتابی که به خداوند و روز بازپسین ایمان ندارند و حرام داشته خدا و پیامبرش را حرام نمی‌گیرند و از دین حق اطاعت نمی‌کنند، کارزار کنید تا به دست خویش و خاکسارانه جزیه بپردازند. مفسران در تفسیر آیه فوق گفته‌اند: «این آیه در وقت صدور فرمان جنگ با رومیان (غزوه تبوک) نازل شده و برخی گفته‌اند اختصاصی بدان جنگ ندارد و به نحو عموم نازل گشته است.» (۱۵) صاحب کنز العرفان می‌نویسد: «این آیه اشاره به قتال با اهل کتاب دارد که خدا آنها را با چهار صفت توصیف کرده است که هرکدام از آنها موجب قتال با آنان است.» (۱۶) شیخ طوسی در التبیان آورده است: «آیه ۲۹ سوره توبه، امر از سوی خدا به پیامبر و مؤمنان است که با غیر معترfan به وحدانیت الهی و غیر مقران به روز جزا و بعث و شور، قتال و کارزار نمایند.» (۱۷) صاحب المیزان «من» را در عبارت «من الذين اوتوا الكتاب» بیانیه و مراد از قتال با اهل کتاب را، قتال با جمیع دانسته است. او سه وصف آیه را، حکمت امر به قتال و کارزار با آنان می‌داند. (۱۸)

ب) سوره توبه، آیه ۳۶: «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ». با مشرکان به صورت دسته جمعی کارزار کنید همچنان که آنان هم با شما همگی کارزار می‌کنند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است.» در مجمع البیان آمده است: «یعنی همگی شما در حالی که با هم مؤتلف باشید و اختلافی نداشته باشید، کارزار کنید، چنان که آنها نیز همگی با شما کارزار کنند.» و به نقل از «اصم» آورده است: «معنای آنها این است که پشت در پشت و نسلاً بعد نسل با آنها کارزار کنید، چنان که آنها با شما این گونه کارزار کنند.» (۱۹) ج) سوره بقره، آیه ۱۹۳: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينَ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ». با آنان چندان نبرد کنید که فتنه شرک باقی نماند و دین، فقط دین خدا باشد و چون دست برداشتن، ستم نباید کرد مگر بر ستمگران.» مفسران منظور از فتنه در این آیه را «شرک و بت پرستی» می‌دانند و یکی از اهداف جهاد را برچیدن بساط شرک و بت پرستی عنوان می‌کنند. محقق اردبیلی (۲۰) و فیض کاشانی «فتنه» را شرک دانسته‌اند. (۲۱) صاحب التبیان نیز در



این آیه، فتنه را بنا به قول ابن عباس، قتاده، مجاهد، ربیع و ابن زید، شرک دانسته و همین قول را از امام صادق(ع) روایت کرده است. (۲۲)

(د) سوره بقره، آیه ۱۹۱: «وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ أخرجوهم من حيث أخرجوكم وَ الفتنه أشد من القتل وَ لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتى يقاتلوكم فيه فإن قاتلوكم فاقتلوهم كذلك جزاء الكافرين»: هر جا که بر آنان دست یافتید، بکشید آنان را و ایشان را از همان جا که شما را رانده‌اند (مکه)، برانید و فتنه از قتل بدتر است و با آنان در مسجدالحرام مقاتله مکنید، مگر اینکه با شما در همان جا قتال کنند.» صاحبان نظریه اصالت جنگ، این آیه را ناسخ کلیه آیاتی می‌دانند که در آن امر به موادعه یا کف و خودداری از قتال شده است (۲۳) و برخی فقها نیز این آیه را بر وجوب قتال کفار و وجوب اخراج آنها از مکه حمل کرده‌اند. (۲۴)

(ه) سوره بقره، آیه ۲۱۶: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»: چه شما مقرر شده است هر چند آن برای شما ناخوشایند است؛ ولی چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید و آن به سود شما باشد و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید و آن به زیانتان باشد و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.» علامه طباطبایی معتقد است که آیه فوق دلالت بر فرض قتال بر همه مؤمنان دارد، زیرا خطاب متوجه آنهاست؛ مگر آنکه کسانی را دلیل، خارج کند. (۲۵)

(و) سوره توبه، آیه ۵: «فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُدُوهُمْ وَ احْضَرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»: چون ماههای حرام به سر آمد، آنگاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید و به اسارت بگیریدشان و محاصره شان کنید و همه جا در کمینشان بنشینید، آنگه اگر (از کفر) توبه کردند و نماز به پا داشتند و زکات پرداختند، آزادشان بگذارید

که خداوند، آمرزگار مهربان است.»

طبرسی و نیز فاضل مقداد (۲۶) این آیه را ناسخ کلیه آیاتی می‌شمارند که درباره صلح و خودداری از جنگ با کفار و مشرکان نازل شده است. (۲۷) صاحب المیزان دستورات مندرج در آیه شریفه را بیان نوع وسیله برای از بین بردن کفار و مشرکین می‌داند. (۲۸)

(ز) سوره توبه، آیه ۷۳: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَا وَأَهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئسَ المصير»: ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت گیر و جایگاه آنان جهنم است و سرانجام بدی است.»

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «جهاد با آنان (کفار و منافقین) نهایت تلاش در مبارزه با آنان است که با زبان و دست است تا در نهایت به قتال برسد.» (۲۹) (ح) سوره توبه، آیه ۴۱: «انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: چه آسان و چه سنگین، حرکت کنید و به مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید که اگر بدانید این برایتان بهتر است.» در این آیه، بنابر نقل مجمع البیان و نیز المیزان، دستور جهاد داده شده و بر وجوب آن بر بندگان تأکید شده است. (۳۰)

(ط) سوره توبه، آیه ۱۲۳: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غُلظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»: ای مؤمنان، با کسانی از کفار که نزدیک شما هستند، کارزار کنید و باید که در شما درستی ببینند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است.» علامه در المیزان این آیه را امر به جهاد عام دانسته است که توسعه اسلام در آن است تا آن که در دنیا شایع شود. (۳۱)

(ی) سوره توبه، آیه ۳۸: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيكُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»: ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود در راه خدا حرکت کنید [جهاد]، سستی می‌ورزید؟ آیا به زندگی دنیا راضی

شدید و آخرت را رها ساختید؟ متاع دنیا نسبت به آخرت چیزی نمی‌ارزد.» منظور از «انفروا فی سبیل الله» حرکت مسلمانان برای غزوه تبوک است. (۳۲) در این آیه، آنان که از رفتن به جهاد سرپیچی کرده و فرمان الهی را به جا نیاوردند، مورد توبیخ قرار گرفته‌اند. در المیزان، مراد از «نفر فی سبیل الله»، خروج به قصد جهاد دانسته شده است. (۳۳)

(ک) سوره انفال، آیه ۶۵: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»: ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از میان شما بیست نفر بردار و متحمل باشند، بر دویست تن از آنان غلبه خواهند کرد و اگر صد نفر باشند، بر هزار تن از آنان غلبه می‌کنند.» آشکار است که در این آیه خداوند به پیامبر(ص) امر فرموده است که مؤمنان را به کارزار تشویق و تحریض کند و برای ترغیب آنان به جهاد تلویحاً تذکر داده است که از قلت عدد مؤمنان نهراسند؛ زیرا او وعده داده است که قلیلی از آنان را که صبور باشند، بر کثیری از کفار و منافقان و مشرکان غلبه خواهد داد.

(ل) سوره توبه، آیه ۱۱۱: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْسِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: خداوند جان و مال مؤمنان را در ازای بهشت از آنان خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا کارزار می‌کنند و می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده به راستی و درستی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست.» در این آیه از جهاد در راه خدا قدردانی شده و خداوند وعده داده است که خریدار جان و مال مؤمنان جهادگیری باشد که می‌کشند یا کشته می‌شوند. آن چنان که در آیه شریفه تصریح شده بهای جان و مال مؤمنان، بهشت برین و حیات جاودانه در آن است و این معامله ای پر سود است که مؤمنان را ترغیب می‌کند که همواره پا در رکاب جهاد

داشته باشند.

### دلایل روایی قائلین به اصالت جنگ

قایلان به اصالت جنگ، به احادیثی نیز استدلال می‌کنند تا موضع خویش را تقویت نمایند. از جمله:

(الف) امام صادق(ع) به نقل از رسول خدا(ص) فرموده است: «تمام خیر در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و مردم را چیزی جز شمشیر برپا نمی‌دارد و شمشیرها زمام بهشت و دوزخند.» (۳۴)

(ب) رسول خدا(ص) فرمود: «من مأمور شدم تا با مردم کارزار کنم تا بگویند: لاله الا الله. اگر گفتند، خون و اموالشان محفوظ است و حساب آنان بر خداست.» (۳۵) مشابه این حدیث را نیز بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند که علاوه بر عبارت «لاله الا الله»، عبارت «محمد رسول الله» و نیز اقامه نماز و پرداخت زکات در آن آمده است. (۳۶) سیره نبوی نیز برخی به سیره عملی پیامبر(ص) در قضیه حرکت دادن لشکر اُسامه به سوی نبرد با رومیان استدلال می‌کنند که پیامبر(ص) به رغم آنکه در حال نزع بودند، اصرار بر حرکت سپاه داشتند. (۳۷) نتیجه آنکه بنا بر آنچه آمد، طرفداران نظریه اصالت جنگ با استفاده از دلایل قرآنی که پاره ای از آن مذکور آمد و استناد به ظواهر و اطلاقات آنها، ثابت می‌کنند که اصل در روابط مسلمانان با بیگانگان (غیر مسلمانان)، جنگ است. این گروه معتقدند که این آیات با آیات دیگر نسخ نشده اند؛ خصوصاً آیه ۲۹ سوره توبه که از آخرین سوره‌های نازل شده بر پیامبر اسلام(ص) و مشهور به «آیه سیف» است. به زعم اینان، علاوه بر آیات قرآن، سنت و سیره عملی رسول خدا(ص) و احادیث معصومین نیز اثبات می‌کند که اصل، جنگ است؛ چه، در این احادیث، شمشیر که رمز قدرت و قوت است، اساس دعوت به اسلام و اهرم اطاعت از تعالیم آن و نیز پایه استمرار و بقای دین شمرده شده است.

### ارزیابی دلایل قائلان به اصالت جنگ

#### الف) ارزیابی دلایل قرآنی

اولین آیه مورد استناد این دیدگاه، آیه ۲۹ سوره توبه است که به «آیه قتال» و «آیه سیف» ۳۸ مشهور است. این آیه، صریحاً به قتال و مبارزه با اهل کتاب فرمان داده است و یکی از

مستندات مهم جهاد ابتدایی محسوب می‌شود. قطعاً مراد از قتال با اهل کتاب در این آیه، کارزار با غرض تمتع دنیوی نیست، بلکه غرض، غلبه دین حق و سنت عدالت طلبی و کلمه تقوا بر دین باطل و فسق و فجور است. جزیه مأخوذ از آنان نیز به خاطر حفظ ذمه و خون آنان بوده و در واقع، مالیاتی است که در قبال تأمین امنیت و اداره نیکوی امور آنها توسط حکومت اسلامی، به حکومت پرداخت می‌شود. مراد از «و هم صاعرون» خضوع اهل کتاب در برابر سنت اسلامی و حکمت عدل دینی در جامعه اسلامی است و نه اهانت و تسلط بر آنان از جانب مسلمانان یا اولیای حکومت دینی؛ چرا که این احتمال با اصل ضرورت وجود سکینه و وقار اسلامی در مؤمنان منطبق نیست. (۳۹) از سوی دیگر، این قتال و جهاد برای تحمیل عقیده نیست؛ زیرا اگر برای تحمیل عقیده بود، کفار بین جزیه دادن، اسلام آوردن یا جنگ مخیر نمی‌شدند و باید منحصرأً مسلمان می‌شدند یا جنگ می‌کردند. (۴۰) این آیه در اصل تشریح وارد شده است؛ نه در جزئیات و تفصیل. چه مانعی دارد که قرآن کریم، بیان تفصیل و جزئیات را به آیات دیگر یا احادیث نبوی بسپارد. (۴۱) این آیه به قضیه محافظت از قدرت اسلام و مسلمین و نیز به بسترسازی آزادی دعوت به خدا از طریق رفع موانع بشری و سایر موانع از راه دعوت مربوط می‌شود؛ موانعی که رفع آنها و سیطره بر آنها جز با قتال صورت نمی‌پذیرد. (۴۲) بنابراین اگر در راه دعوت، مانع ایجاد کردند یا (با توجه به سایر آیات) با شما کارزار کردند، با آنها مبارزه کنید. آیه ۳۶ همان سوره، قتال با جمیع مشرکان را مطرح می‌سازد. این قتال و مبارزه همه جانبه، در مقابل مبارزه همه جانبه ای است که آنها علیه مسلمانان آغاز کرده‌اند و پاسخی مناسب علیه جنگ افروزی آنان است. این آیه، توجه مسلمین را به کیفیت و شمول کارزار جلب می‌کند؛ چنان که همین معنا در مجمع البیان مذکور است. (۴۳) کمال بن همام نیز در تفسیر این آیه نوشته است: «تعالی که ما به آن امر شده ایم، در مقابل قتال آنهاست و به عنوان مسبب مطرح شده است.» (۴۴) آیه ۱۹۳ سوره بقره و نیز آیه ۳۹ سوره انفال، ظاهراً به قتال با مشرکان اختصاص دارد و شامل اهل کتاب نمی‌شود، زیرا مراد از «یکون الدین لله» آن است که بتها پرستش نشود، بلکه اقرار به توحید شود و آشکار است که اهل کتاب به توحید معترفند. (۴۵) پس این آیه شریفه با اقرار و ایمان اهل کتاب بر دینشان - البته به شرط آنکه اهل ذمه شوند و جزیه بپردازند - منافاتی ندارد. (۴۶) در حقیقت این آیه غایت قتال و درگیری را عدم وجود «فتنه» ذکر کرده است و فتنه از حیث لغوی، معانی گسترده ای دارد. اصل معنای آن عبارت از «آزمایش و امتحان» است (۴۷) و این واژه اصولاً در هر موردی که نوعی فشار و شدت وجود داشته باشد، به کار می‌رود. صاحب کنزالعرفان فتنه را عمل ارتكابی مشرکان مبنی بر اخراج مسلمانان و محنت و بلایی که باعث اخراج آنها از وطنشان یا شرک شد نامیده است. (۴۸) صاحب زبده البیان، فتنه را محنتی که انسان به آن آزمایش شود - مثل اخراج از وطن و ... می‌داند. (۴۹) صاحب مسالک الافهام می‌نویسد: «گفته شده است که مراد از فتنه، القای شهوات و نیز آزار و اذیت‌هایی است که از سوی کفار به مسلمین می‌رسیده است و این قول، ترجیح

مراد ما از صلح، سازش و تسلیم یا استسلام نیست، بلکه وجود روابط عادی، طبیعی و آرام بین کشورهاست بدون آنکه زمینه‌ای برای تهدید یا توسل به زور و برخورد مسلحانه فراهم آید. به عبارت دیگر، می‌توان صلح را «همزیستی مسالمت‌آمیز، شرافتمندانه و دوستانه» تعریف کرد که طی آن کشورها با پذیرش موجودیت یکدیگر و رعایت صادقانه حقوق متقابل، به تعهدات و مسئولیت‌های خود در قبال دیگر کشورها پایبند هستند.



پرهیزگاران را دوست دارد»، اینان دسته دوم را تشکیل می‌دهند. و اما دسته سوم، مشرکانی بودند که اصلاً با پیامبر اسلام (ص) پیمانی نداشتند. ظاهراً در مورد این دسته حکمی وجود ندارد و جنگیدن با آنان اعلام نشده است؛ بنابراین این محور آیات فوق، صرفاً تأکید بر نقض عهد است. آیه ۱۲۳ همین سوره به مؤمنان خطاب می‌کند با کافرانی که نزدیک شما هستند، نبرد کنید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ »: ای کسانی که ایمان آورده اید، با کافرانی که مجاور شما هستند، کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند و بدانید که خدا با تقوایپیشگان است.» در این آیه، علت نبرد نیز ذکر شده و آن، هراس انداختن در دل کافران است تا به هوس تجاوز نیفتند و کشور اسلامی را مورد تاخت و تاز و هجوم خویش قرار ندهند. در مجمع البیان ذیل تفسیر این آیه می‌خوانیم: «این آیه دلالت دارد که مردم هر ناحیه و مرزی، هر گاه از هجوم دشمن بر حدود اسلام بیم داشته باشند، بر آنها واجب است از خود دفاع کنند؛ گرچه امام عادل نیز در میان آنها نباشد. قید «و لیجدوا فیکم غلظه» به این معناست که اینان (کافران) باید خلاف نرمش و رقت را - که همان خشونت و سختگیری است - از شما احساس کنند تا جلوگیری و مانع آنها از تجاوز کردن گردد.» (۵۶) این آیه مطلق است و با توجه به سایر آیات، باید به کفاری مقید شود که با مسلمانان بر سر جنگ هستند. اما مقصود از «دشمن نزدیک» چیست؟ «مقصود از دشمن نزدیکتر در این آیه، کفاری هستند که مشغول جنگیدن اند. پس حسب این آیه باید در آغاز، دشمنان نزدیکتر را قلع و قمع کرد تا دشمنان دورتر حساب کار خود را بکنند و از مبارزه و کارزار دست بکشند. اسلام هرگز قتل عمومی کفار را تجویز نکرده است.» (۵۷) شاهد این موضوع آیه بعد است که «وَ إِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ يُكُفِّرُوا زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَأَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (۱۲۴) چون سوره ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می‌گوید: «این [سوره] ایمان کدام یک از شما را افزود؟» اما

«أخرجواکم» داشته باشد. آیه ۲۱۶ سوره بقره بر وجوب کفایی جهاد دلالت دارد. طبرسی می‌گوید: بنا بر نظر عطاء این آیه فقط می‌رساند که جهاد بر اصحاب پیغمبر لازم بوده است و بر دیگران واجب نیست. (۵۵) از سوی دیگر، قتال در این آیه، از باب مفاعله و به معنای مقابله است ظاهر در جهاد دفاعی است. اما درباره آیه ۵ سوره توبه چه می‌توان گفت؟ این آیه مانند آیات بسیار دیگر، مطلق است. این دسته از آیات با توجه به سایر مقیدات، محدود می‌شوند. عنایت به آیه قبل از آیه فوق و آیات بعد از آن، چنین می‌رساند که مراد از پیمان شکنان در این آیه، پیمان شکنان از مشرکان است؛ نه همه آنان. به دیگر سخن، آیه مزبور به گواهی آیات بعد از آن، فقط از مشرکانی سخن می‌گوید که پیمان شکنی کرده و به مخالفت علنی با اسلام و مسلمین برخاسته بودند. آیات ۷۳ و ۴۱ سوره توبه نیز مطلق است و همه جهادها را شامل است.

مطالعه آیات سوره توبه نشان می‌دهد که پس از معاهده صلح حدیبیه، کفار به سه دسته تقسیم شدند که در این سوره به هر سه آنها اشاره شده است: یک دسته، کسانی بودند که نقض عهد کردند. آنان یکی از بندهای معاهده را - که اعلام می‌داشت نباید مسلمانان را بیازارند و باید آنان را در عبادت آزاد بگذارند - نقض کردند و مسلمانان را شکنجه دادند. آیه «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (برائت، ۱) آشکارا می‌رساند که میان مسلمانان و مشرکان، معاهده ای وجود داشته که اینک نقض مفاد آن معاهده از سوی مشرکان، موجب غضب الهی شده و در این آیه از آنان اعلام برائت گردیده است. در آیه بعد، افرادی که نقض عهد نکرده اند، مستثنی شده اند: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُضُوا عَهْدَهُمْ وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَهُمْ إِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (برائت، ۴) یعنی «مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته اید و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده اند. پس پیمان اینان را تا [پایان] مدتشان تمام کنید؛ چرا که خدا

داده می‌شود؛ چه، در آیه ۲۱۷ سوره بقره، فتنه و کفر [هر دو] را آورده است و حمل فتنه بر کفر در این آیه، موجب تکرار است.» (۵۰) هم او ذیل آیه ۱۹۳ سوره بقره می‌نویسد: «فتنه یعنی محنت و بلایی که به انسان نازل می‌شود و با آن، عذاب می‌کشد و آزار داده می‌شود و از وطن خود اخراج می‌شود.» (۵۱) قول مطابق با تحقیق آن است که مطابق اصل لغت، فتنه و عواملی که به شرک و کفر منجر می‌شود و نیز محنت، آزمایش و حتی آزار مشرکان و کافران به مسلمانان بدانیم. آیه شریفه این معنا را می‌رساند که باید با دشمنان محارب تا پایان فتنه آنان جنگید و در صورت توقف فتنه از جناب دشمن، از جنگ دست کشید. متعلق «فان انتهوا» به قرینه «و لا عدوان الا علی الظالمین»، «ظلم» است و مراد از ظلم، جنگ افروزی و فتنه گری است؛ زیرا آیه در حال، بحث از جهاد با دشمن از حیث فتنه گری و جنگ افروزی آنهاست؛ نه از حیث کفر و شرک آنان. آیه ۱۹۱ سوره بقره، در مقام بیان طریقه مقابله و پاسخ به ظلمی است که از جانب مشرکان به مؤمنان رسیده که عبارت است از اخراج مسلمانان از سرزمینشان. آیه شریفه می‌گوید: هر جا دشمنان را آماده مبارزه یافتید، به قتل برسانید. در ادامه آیه، از قتال در مسجدالحرام منع کرده و سپس فرموده است: «فان قاتلوکم فاقتلوهم؛ اگر با شما کارزار کردند، آنها را بکشید» و در آیه بعد ادامه می‌دهد: «اگر از کارزار دست کشیدند، شما نیز دست بکشید. همانا خداوند آمرزنده مهربان است.» در تفسیر صافی نیز به همین مطلب اذعان شده است. (۵۲) شیخ طوسی در التبیان، ذیل این آیه می‌نویسد: «معنای آیه آن است که به قتل آنان و نیز قتال با آنان ابتدا مکن؛ مگر که آنها آغازگر باشند.» (۵۳) نکته ظریف دیگری که در آیه وجود دارد، آن است که «الف و لام» در «الفتنه»، به اصطلاح ادب عربی «عهد ذکری» است (۵۴) و از این رو منظور از فتنه، ایجاد دشواریهایی است که موجب آواره ساختن مسلمانان از دیارشان شد. این معنا بر این فرض مبتنی است که الف و لام «الفتنه» اشاره به مفهوم جمله

کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان می‌افزاید و آنان شادمانی می‌کنند.» که نشانه نزدیکی آنان است. آیه ۳۸ سوره توبه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»: ای کسانی که ایمان آورده اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید»، کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست.» بنا به نقل مجمع البیان از قول حسن و مجاهد، منظور حرکت مسلمانان برای غزوه تبوک است؟ (۵۸) بررسی تاریخی غزوه تبوک نشان می‌دهد که این غزوه در پی حرکت لشکر مجهز و منظم امپراتوری روم - که می‌خواست غافلگیرانه بر مسلمانان بتازد - اعلام گردید؛ چرا که با گسترش و نفوذ فوق العاده اسلام، آن امپراتوری پایه‌های حکومت خود را متزلزل دیده و از فزونی قدرت نظامی و سیاسی مسلمانان، بیش از حد بیمناک بود. در آغاز، ارتش روم - مرکب از چهل هزار سواره و پیاده نظام و مجهز به آخرین نمونه از سلاح‌های زمان - در نوار مرزی شام مستقر شد و مرز نشینانی مانند قبیله‌های «لخم»، «عامله»، «غسان» و «جذام» به آنان پیوستند و جلوداران سپاه روم تا «بلقاء» پیشروی کردند؟ (۵۹) با در نظر گرفتن مطلب فوق، حرکت پیامبر (ص) در غزوه تبوک را باید تحت عنوان دفاع از آیین اسلام و حفظ آن در برابر ضربات غافلگیرانه دشمن ارزیابی کرد. صاحب المیزان نیز عتاب شدید به مؤمنان و تهدید عنیف آنان را قابل انطباق با غزوه تبوک می‌داند. (۶۰) آیه ۶۵ سوره انفاق نیز قتال مطلق را مراد دارد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّصْ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنَّ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يُغْلِبُوا مَائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يُغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»: ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز؛ اگر از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند، بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از

شما یکصد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند؛ چرا که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند.» صاحب کنزالعرفان ذیل این آیه می‌نویسد: «این تکلیف در ابتدای اسلام بود و بعد از مدتی با آیه بعد «الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنْ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يُغْلِبُوا مَائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يُغْلِبُوا أَلْفَيْنِ يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»: اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست. پس اگر از [میان] شما صدتن شکیبا باشند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دوهزار تن غلبه کنند، و خدا با شکیبایان است» (انفال، ۶۶) نسخ شد. (۶۱) صاحب المیزان نیز نزول این آیه و آیه بعد از آن را دو حکم مترتب زمانی، یعنی یکی پس از دیگری می‌داند و هر دو را مبین حکم تکلیفی قلمداد می‌کند که یکی از آن دو اخف از دیگری است. (۶۲) به نظر می‌رسد توجه به قواعد علم اصول در بحث مطلق و مقید و قاعده حمل مطلق بر مقید و نیز مباحث عام و خاص و غیره، گره گشای بسیاری از مسائل باشد. با توجه به بحث مقدمات حکمت - که متکلم باید در مقام بیان باشد و در جای خود در علم اصول مورد بحث قرار گرفته است - باید به اسلوب آیات و جهتی که آیه بدان خاطر نازل شده است، توجه تام داشت. شهید مطهری در مباحثی که پیرامون جهاد داشته، متذکر این نکته دقیق شده است که آیات مطلق جهاد را باید بر آیات مقید حمل کرد. (۶۳) بالاخره پژوهش علمی و روشمند در آموزه‌های اسلامی نشان می‌دهد که در روابط میان مسلمانان و بیگانگان، اصولی محکم و مستحکم وجود دارد که عبارتند از: ۱- جنگ در مقابل جنگ ۲- رفع فتنه گری و ظلم ۳- عدم اکراه، زور و اجبار در پذیرش دین ۴- اهمیت مسأله صلح (۶۴) اصول فوق، چهار قید اساسی هستند که استاد مطهری آنها را بر اطلاعات آیات جهادی قید می‌زند. وی که معتقد است آیات جهاد ناسخ و منسوخ یکدیگر نیستند، (۶۵) در کتاب جهاد خود آورده است: «ما در جایی می‌توانیم آیه ای را ناسخ آیه ای دیگر بدانیم که درست بر ضد

او باشد. معنای ناسخ و منسوخ این است که دستور اول لغو شود و دستور ثانوی جای آن بیاید [...] آیات سوره توبه به عنوان آخرین آیات وارد در جهاد، در مجموع می‌گویند به این دلیل با مشرکان بجنگید که اینها به هیچ اصل انسانی و به وفای به عهد - که امری فطری و وجدانی است - پایبند نیستند [...] این آیات، چندان هم مطلق نیست؛ می‌گوید: در زمینه ای که شما احساس خطر از ناحیه دشمن می‌کنید، دیگر دست روی دست گذاشتن و تأخیر انداختن غلط است.» (۶۶) «بنابراین، استدلال به مطلقات آیات برای اثبات «اصل بودن جنگ» از قوت شایسته برخوردار نیست؛ چه اولاً اسلوب آیات، قضیه را در زمان معین مطرح می‌کند و بررسی تاریخی همان زمان معین، نکات زیادی را می‌نماید. ثانیاً آیات مطلق با توجه به آیات جهادی مقید، باید به طور مقید، معنا و تفسیر شوند. ثالثاً آیاتی هم که در ظاهر، افاده عموم می‌کنند، به آیات دیگری تخصیص می‌خورند؛ خصوصاً با توجه به اصل مشهور «ما من عام الا وقد خص» (۶۷) که در اصول فقه مطرح است. رابعاً لازم است از نظر لغوی، واژه «قتال» (که از باب ثلاثی مزید مفاعله و فعال گرفته شده است) مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا این باب، ناظر به هر امر طرفینی است؛ یعنی در معنایی که این باب به ریشه افعال می‌بخشد، دو جانب نهفته است. در المیزان آمده است: «قتال، کوشش در کشتن کسی است که سعی در کشتن او دارد.» (۶۸) خلاصه آنکه از این آیات، یک اصل کلی و اساسی حاکم بر چگونگی رابطه مسلمانان با غیرمسلمین - نه تنها برای آن زمان که برای امروز و فردا نیز - استنباط می‌شود و آن اینکه مسلمانان موظفند در برابر هر گروه و جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آنها داشته باشد و بر ضد اسلام و مسلمین قیام کند، یا دشمنان اسلام را باری دهد، سرسختانه بایستند و هرگونه پیوند محبت و دوستی را با آنها قطع کنند؛ اما اگر آنها در عین کافر بودن، نسبت به اسلام و مسلمین بی طرف باشند، یا به آنها تمایل داشته باشند، مسلمین می‌توانند با آنها رابطه

ای دوستانه برقرار سازند؛ البته نه در آن حد که با برادران مسلمان دارند و نه در آن حد که موجب نفوذ آنها در میان مسلمین گردد. سخن آخر آنکه «شاید خطایی که بسیاری از محققان، فقها و مفسران مرتکب آن شده اند، این باشد که آنها هر آیه را به تنهایی می‌نگرند و به صرف ظواهر آنها بر اخبار غیرمؤثق اعتماد می‌کنند و از نسخ، سخن می‌گویند. به گونه ای که انسان جو قرآنی را - که واجد کمال در تشریح و قانون گذاری است - از دست می‌دهد. در حالی که به خاطر اختلاف در موضوع و جهت نزول آیات، مجالی در نسخ نیست.» (۶۹) در دیدگاه دوم پیرامون آیات، سخنان بیشتری خواهیم گفت.

### ب) ارزیابی دلایل روایی

به نظر می‌رسد احادیث رسیده - که در سطور پیشین بدانها اشاره شد - موضوع قتال را به اعتبار ضرورت مطرح می‌کنند و نه به طور کلی. طبعاً هر مکتبی که بخواهد پایه‌های خود را بر زمینی سخت بنا نهد، ناچار از به کار بردن قدرت است تا تجاوز را دفع کند و در حفظ و تداوم حیات خود و پیروانش بکوشد. از این رو لازم است پیروان خویش را به اسلوب دفاعی یا شیوه‌های بازدارندگی یا روشهای هجومی، آماده و مجهز سازد تا بنا به مصلحت بالاتر و به هنگام مقتضی آنها را به کار گیرند. احادیث راجع به قتال آمده‌اند تا بگویند که به عنف و شدت، در مقابل هر شخص و گروه و جمعیت و کشوری که قصد مبارزه با دین اسلام و سلب امنیت مسلمین و براندازی حکومت اسلامی را دارند، حاجت است. در این موارد، نرمی اگر یک بار یا بیشتر به کار آید، در اکثر حالات فایده و نتیجه ای قطعی ندارد؛ اما اینکه به کارگیری عنف با اصل دعوت به راه توحید ارتباط داشته باشد تا دعوت از خلال عنف آشکار شود یا بر اساس آن، پایه ریزی شود یا به موجب آن مستقر گردد، از این احادیث بر نمی‌آید. حتی حدیث دوم که در مقام بیان تفاوت‌های قبل و بعد از هجرت است و اشاره به ارزش قدرت در رد تجاوز دارد. همچنان که بعد از هجرت، اسلام توانست پیشرفت کند و آزادی دعوتش را بدون فشار تهدید و اکراه به دست آورد، هیچ اشاره ای به اینکه پیروزی اسلام در دعوتش پس از هجرت، مستند به تشریح قتال به خاطر دعوت الی الله باشد، ندارد. نهایت مفهوم و معنایی که می‌تواند مستفاد از احادیث باشد، آن است که مسلمانان باید قوت دفع کننده تجاوز را به دست آورند (۷۰) و این، قولی است که جملگی برآیند. به بیان دیگر، از احادیث این نکته به دست نمی‌آید که پیشرفت اسلام به سبب تشریح قتال و بر اثر کارزار با غیرمسلمانان صورت گرفته است. محتوای احادیث، دال بر این است که مسلمانان باید قوی باشند تا دیگران هوس خام تجاوز به آنان را در سر نپروراند و اگر تجاوزی رخ داد، آن را قاطعانه دفع و رفع نمایند. افزون بر همه مطالب اصولاً به نظر ما حدیث دوم حاوی مفهوم دیگری است. مفهوم حدیث دوم این است که در هنگام کارزار همین که شخصی از دشمنان اظهار اسلام کرد، باید رها شود و خونش محترم شمرده شود و نباید کسی از اندرون دل کسی تفتیش عقیده کند. به هر حال از نصوص دینی کتاب و سنت، بر نمی‌آید که شارع مقدس، دعوت به دین را هدف جنگ قرار داده یا از جنگ به عنوان وسیله ای برای اجبار مردم به دخول

در دین ذکر کرده باشد. بلکه نهایت مدلول آن نصوص این است که جنگ، وسیله ای است مشروع، آنگاه که از آن برای حمایت از دعوت دینی و محافظت از جامعه مسلمین و حکومت ناب دینی در مقابل ستیزهای دشمنان کافر، استفاده شود. (۷۱) احادیث بسیاری نیز وجود دارند که ابتدای به قتال را نهی کرده اند. برای نمونه محمد بن یعقوب در حدیث عبدالرحمن بن جندب از پدرش آورده است که: «هر جایی که ما با دشمن روبرو می‌شدیم، امیر مؤمنان (ع) می‌فرمود: با آنان کارزار مکنید تا اینکه آنان جنگ را آغاز کنند. شما دارای حجت هستید و همین که شما جنگ را آغاز نکنید، حجت دیگری برای شماست.» (۷۲) نیز شیخ کلینی از حضرت امیر (ع) در خطاب به لشکریانش در برخی جنگ‌ها نقل کرده است که ایشان فرمودند: «هنگامی که فردا با این گروه روبرو شدید، با آنان کارزار مکنید تا وقتی که آنان با شما جنگ کنند. اگر جنگ را آغاز کردند، با آنان مبارزه کنید و بر شما باد آرامش و وقار.» (۷۳) احادیث بسیار دیگری با این مضمون وجود دارند که در ادامه در بحث از دیدگاه دوم ذکر خواهند شد.

### ج) ارزیابی سیره نبوی

اما استدلال به سیره عملی پیامبر (ص) در قضیه حرکت دادن سپاه اسامه جهت نبرد با رومیان نیز قابل خدشه است؛ زیرا «سیره، دلالت بر وجوب ابتدا به جهاد مثل حکم شرعی اصیل و غیرقابل تغییر نمی‌کند، بلکه نهایت چیزی که دلالت می‌کند مشروعیت جهاد است در ظروف زمانی که در آن وقت موجود بوده است و شکی در این نیست. سخن ما در اصل تأسیس جهاد نیست، بلکه در تفاسیل و جزئیات است.» (۷۴) به دیگر بیان، فعل نبی (ص) مجمل است و فقط بر اباحه دلالت می‌کند، نه بر وجوب. از سوی دیگر - همچنان که قبلاً آوردیم - حرکت دادن سپاه اسامه توسط پیامبر (ص)، در پی تحرکات رومیان در سرحدات کشور اسلامی و برای جلوگیری

اگر به باور برخی، تقسیم دنیا به دو اردوگاه معارض اجتناب‌ناپذیر است، آنگاه گزینه بهتر، تقسیم دنیا به «دارالاسلام» و «دارالکفر» است و بدیهی است که در این تقسیم‌بندی جدید، دلیلی بر اصالت جنگ میان این دو دار وجود ندارد. «دارالکفر» یا «دارالشُرک» اعم است از «دارالحیاد»، «دارالموادعه»، «دارالمهادنه»، «دارالعهد» و «دارالحرب».

تنها با «دارالحرب» است که می‌توان ارتباط جنگی برقرار کرد؛ آن هم به دلیل درگیر بودن بالفعل در صحنه مبارزه و کارزار نه چیز دیگر.

از ضربات غافلگیرانه آنان صورت پذیرفت؛ پس نمی توان به طور مطلق بدان استناد جست.

### د) ارزیابی آرای دانشمندان

صرف اقوال و آرای فقها مبنی بر اصالت جنگ، سندی شرعی یا حجتی موجه نیست. اگر مستندات فقهی قابل به نظریه اصالت جنگ را با توجه به کتاب و سنت بررسی کنیم - چنان که در ارزیابی دلایل آنها آمد - به وضوح درمی یابیم که استدلال آنها ناتمام است. وانگهی به نظر می رسد این اوضاع و احوال سخت ایام حیات این دسته از فقیهان بوده که آنان را به اتخاذ چنان موضع و رأی سختگیرانه ای سوق داده است. به عبارت دیگر نظرات آنان تصویری از واقعیت روزگار ایشان را باز می نمایاند و فتوای آنان واکنشی به ویژگیها و اوصاف روابط آن زمانه آنان با غیرمسلمانان بوده است. واقعیت این است که دعوت اسلامی مانند هر دعوت حق طلبانه دیگری از سوی پاره ای از مردم با معارضه روبرو می شده و می شود و پیام دین و محتوای وحی به گونه ای است که با منافع و مطامع زرداران و زورمداران و دین فروشان برخورد پیدا می کرده و می کند و در نتیجه آنها با شدت هرچه تمام تر به مبارزه با دین و پیام آن برمی خاسته اند و برمی خیزند و از اعتلای دین و مظاهر دینی جلوگیری می کرده اند و می کنند و فقها در مقابل هجمه مستمر زخم خوردگان از پیام دین و منکران دعوت اسلامی، فتوا به اصالت جنگ می داده اند. به نظر دکتر زحیلی «اصول برادری انسانی، برابری بین آفریدگان، مسئولیت مشترک اجتماعی و اصول آزادی و عدالت، مقوله هایی هستند که سردمداران از آنها هراس دارند که مبادا از تخت سلطنت به زیر کشیده شوند. پس با مسلمانان به جنگ برخاستند و قرنهای ادامه یافت و فقها، اصل ارتباطی با دشمنان اسلام را جنگ شمردند تا از سوی آنها با پذیرش اسلام یا انعقاد عهدنامه، ایمنی یابند.» (۷۵) استمرار جنگ میان مسلمانان و بیگانگان در زمان فقهی سلف و عدم آرامش و صلح در آن روزگار، به گونه ای بود که حالتی دائمی یافت و فقیهان

بر همین اساس، اصل را مادامی که عارضی برای صلح مثل ایمان آوردن یا امان گرفتن پیش نیاید، جنگ دانستند. اصولاً «حالت مسلمانان در آن هنگام اقتضا می کرده است که در مقابل دشمنانی که از اطراف به آنها هجوم آورده اند، ثابت داشته باشند و هر مسلمانی که بداند یا احساس کند که در حال جنگ با دشمن است، دائماً در حال آمادگی است؛ بدون اینکه ضعف و سستی یا حالت تسلیم و سازش به او دست دهد.» (۷۶) و این همان امر عام خداوند به مؤمنان در آیه شریفه «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (۷۷) است که به قدر توانایی خود، خویش را به ساز و برگ جنگی مجهز کنند تا هنگام حاجت، در مقابل دشمنان اسلام، مهیا و آماده باشند. (۷۸) فقها به خاطر همین زمینه فکری، دنیا را به دو «دار» تقسیم کرده اند: «دارالاسلام» و «دارالحرب» و مبنی بر همین تقسیم بندی استدلال کرده اند که اصل، جنگ است. این تقسیم، تقسیمی شرعی و قانونی نیست، بلکه ملاک آن، اوضاع و احوال زمانی و مکانی و نیز شرایط فکری و فرهنگی فقیه هنگام صدور فتوا بوده است. به اعتقاد این قلم، اگر به باور برخی، تقسیم دنیا به دو اردوگاه معارض اجتناب ناپذیر است، آنگاه گزینه بهتر، تقسیم دنیا به «دارالاسلام» و «دارالکفر» است و بدیهی است که در این تقسیم بندی جدید، دلیلی بر اصالت جنگ میان این دو دار وجود ندارد. «دارالکفر» یا «دارالشرك» اعم است از «دارالحیاد»، «دارالموادعه»، «دارالمهادنه»، «دارالعهد» و «دارالحرب». تنها با «دارالحرب» است که می توان ارتباط جنگی برقرار کرد؛ آن هم به دلیل درگیر بودن بالفعل در صحنه مبارزه و کارزار نه چیز دیگر. چه «اسلام، قتل عمومی کفار را تجویز نکرده و نمی کند.» (۷۹) بنابراین «عبارات فقها در این که اصل، جنگ است حجت و دلیلی برای کسی محسوب نمی شود؛ چرا که بر آن عبارات، دلیلی قوی از قرآن یا سنت موجود نیست و صرفاً حکمی زمانی مربوط به زمانی خاص بوده است.» (۸۰) بی تردید دلایلی که آن بزرگان برای آرای خود ارائه داده اند و در همین

نوشتار بدانها اشارت رفت و ارزیابی شد، وافی به مقصود آنان نیست و مدعا را کفایت نمی کند. به نظر راقم این سطور، جنگ در حقوق اسلامی «ضرورتی» برای ایجاد صلح است و آشکار است که به «ضرورت» به اندازه لازم روی آورده می شود. اصل شمردن و هنجاری دانستن جنگ، مخالف منطق ضرورت است. از سوی دیگر در قواعد فقهی تقریر شده است که اصل در اشیا، اباحه است؛ اصل، خالی بودن از تکلیف است، اصل، برائت ذمه است. از این رو شایسته نیست که «اصل» را «جنگ» بدانیم؛ زیرا علاوه بر تعارض با قواعد فقهی مزبور، این اصل با نفس دعوت به توحید آن هم برای پذیرش بدون اکراه و اجبار آن، منافات دارد. این نکته نیز شایان ذکر است که قاعده «اصل صلح» در شرع مخالفی ندارد؛ اما قاعده «اصل جنگ» معارض دارد. تردیدی نیست که ادیان آسمانی برای برقراری امنیت و آرامش، ایجاد صلح و سلم، از بین بردن منازعات و خصومات و رفع اختلافات و کشمکش های میان مردم آمده اند و روح حقیقی قانون اسلامی نیز همین امور است. (۸۱) لازم به ذکر نیست که کلمه «اسلام» از ریشه صلح (سلم، سلم، سلام) مشتق شده است. این کلمه متضمن مفهومی از تسلیم به اراده و خواست الهی با اشاره ضمنی به رضایت و آرامش است. همچنین در قرآن، هدایت اسلامی به مثابه نوری رهنمون کننده از تاریخی به صراط صلح و آرامش (سُبُل السَّلَام) تصویر شده است. (۸۲) فراموش نکنیم که یکی از صفات مقدس و اسمای مبارک خداوند، «سلام» است. این نام در کتاب خدا و بسیاری از احادیث، بارها و بارها ذکر شده (۸۳) و در خلال نماز در طی روز، چندین بار ادا می شود. (۸۴) حتی در ادعیه اسلامی، تکرار واژه «سلام» از بسامد بالایی برخوردار است؛ مثلاً در یکی از دعاها مشهور، خداوند با این کلمات مورد خطاب قرار می گیرد: «الهی، تو صلح و مسالمت هستی و صلح از جانب توست. مبارک و بلند مرتبه ای؛ ای دارای جلال و جبروت.» (۸۵) دقت در زندگی روزمره مسلمانان، به وضوح نمایان می سازد که چگونه معنا و مفهوم «صلح و سلام» در

گروه از کفار را قتل می‌داند، و سپس در آیه ۹۰ به ذکر موارد استثنا می‌پردازد: ابتدای این آیه، هم پیمانان را از تعرض مصون می‌دارد و نیز کسانی را که اصل بی طرفی را رعایت می‌کنند و در انتهای آیه - که ما به عنوان شاهد آورده ایم - تأکید می‌کند که در صورت برکناری کفار از معارضه با شما و رعایت حالت بی طرفی و پذیرش صلح، مسلمین اجازه تعرض به آنها را ندارند. این نظر را صاحب المیزان نیز پذیرفته است و بیان نموده که آیه فوق، دو گروه هم پیمان و بی طرف را از شدت عمل، مستثنی می‌داند. (۸۹)

هـ) سوره نساء، آیه ۱۲۸: «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ: صلح بهترین است». این آیه در مقام بیان شیوه حل اختلاف میان زوجین است و ربط مستقیمی به آیات جهاد ندارد؛ اما در عین حال، لحن این بخش از آیه در عبارت کوتاه و رسای «والصلح خیر» بیانگر این قانون کلی، عمومی و مطلق قرآن است که در همه زمانها و همه مکانها، اصل نخستین در رفتار و گفتار و کردار باورمندان به تعالیم و ارزشهای اسلام؛ صلح، صفا، دوستی و سازش بوده و نزاع، کشمکش و جدایی برخلاف طبع سلیم انسانی و در تضاد با مقتضای زندگی آرام بخش اوست و لذا جز در موارد ضرورت و استثنایی نباید به آن متوسل شد.

و) سوره بقره، آیه ۱۹۰: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»

یعنی «با کسانی که با شما آغاز کارزار می‌کنند، در راه خدا کارزار کنید، ولی تجاوزگر (و آغازگر) نباشید؛ چرا که خداوند متجاوزین را دوست ندارد». در المیزان آمده است: «مراد از قتال، کوشش مرد در کشتن کسی است که سعی در کشتن او دارد... و نهی از اعتدا، مطلق است... و شامل قتال قبل از دعوت به حق و ابتدا به قتال و کشتن زنان و کودکان و... می‌شود.» (۹۰) در این آیه شریفه سه نکته مهم و اساسی بیان شده است که روشنگر منطق قرآن است: اول) قتال در راه خدا صرفاً با هدف گسترش قوانین الهی و ریشه کن ساختن ظلم، فساد و انحراف، توجیه پذیر

که: مؤمن نیستی! به خاطر مال دنیا (با آنها، مجنگید)، برای شما نزد خداوند غنیمت‌های فراوان است. شما قبلاً چنین بودید [که برای مال دنیا می‌جنگیدید] خداوند بر شما منت نهاد [و هدایت تان کرد]؛ بنابراین تحقیق کنید؛ خداوند به آنچه عمل می‌کنید، آگاه است». این آیه به مؤمنان چنین دستور می‌دهد که با آغوش باز، آنهایی را که اظهار ایمان می‌کنند، بپذیرند و هرگونه بدگمانی و سوءظن را نسبت به اظهار ایمان آنها کنار بگذارند؛ بنا بر این آیه، باید نخستین اظهار ایمان را از طرف دشمن بپذیرفت و به ندای صلح او پاسخ گفت. طبق بیان فاضل مقداد: «کلمه اسلام (لا اله الا الله) در هر حالی که گفته شود، خون و مال را حفظ می‌کند.» (۸۹)

د) سوره نساء، آیه ۹۰: «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءَكُمْ حَصْرَتٌ صُدُّوهُمْ أَنْ يَقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَاقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْفُوا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا»: اگر از شما کناره گرفتند و با شما کارزار نکردند و از در سازش وارد شدند، خداوند به شما اجازه مبارزه با آنان نمی‌دهد. آن چنان که از آیه بر می‌آید، این آیه که بخشی از آیه ۹۰ سوره نساء است، با آوردن کلمه «الا» متضمن استثنایی است از قاعده ای که در آیه قبل از آن آمده است. آیه قبل (یعنی آیه ۸۹) می‌فرماید: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يَهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا»: همان گونه که خودشان کافر شده اند، آرزو دارند [که شما نیز]

کافر شوید، تا با هم برابر باشید. پس زنهار، از میان ایشان برای خود، دوستانی اختیار کنید تا آنکه در راه خدا هجرت کنند. پس اگر روی برتافتند، هرکجا آنان را یافتید، به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان یار و یآوری برای خود مگیرید.» دقت در آیه اخیر نشان می‌دهد که گروهی از کفار، اصرار بر کافر کردن و منحرف ساختن مسلمانان را داشته اند. قرآن حکم شیوه مواجهه مسلمانان با این

میان آنان رواج دارد: عبارت «سلام علیکم» سلام و تحیتی است که میان مسلمانان تا عصر حاضر معمول بوده و هست و آنان با رواج این روحیه آرامش و فرهنگ صلح، امید می‌برند که به بهشتی در آیند که براساس آیات بسیار قرآن، محل صلح یا «دارالسلام» است. (۸۶) مسلمانان حتی زمانی که از پیامبران الهی یاد می‌کنند، نام وی را بلافاصله با عبارت «علیه السلام» همراهی می‌کنند تا نشان دهند نسبت به تمامی ادیان توحیدی، مواجهه ای مسالمت آمیز دارند.

### شواهد قرآنی

کلمه «صلح» و مشتقات آن در جای جای قرآن ذکر شده، در حالی که کلمه جنگ (حرب) و افعال مشتق از آن، فقط در شش آیه آمده است. (۸۷) حدود صد آیه در قرآن کریم وجود دارد که مسلمانان را به سوی صلح دعوت می‌کند و جنگ را جز در موارد دفاع از نفس یا دفاع از دین جایز نمی‌شمرد. برخی از این آیات بدین قرارند:

الف) سوره بقره، آیه ۲۰۸: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»: ای مؤمنان! همگی از در ایمان و اطاعت (اسلام) در آید و از گامهای شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست». این آیه به عموم مؤمنان فرمان داده است که از در مسالمت و آشتی در آیند و به سلم و سازگاری داخل شوند.

ب) سوره انفال، آیه ۶۱: «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»: اگر جانب آشتی را گرفتند، تو نیز جانب آن را بگیر و به خداوند توکل کن که او شنوای داناست.»

ج) سوره نساء، آیه ۹۴: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبَعُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمٌ كَبِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»: ای مؤمنان! در هنگام سفر [در برخورد با مردم] تحقیق کنید و به کسی که به شما سلام می‌کند [و از این رهگذر تظاهر به اسلام می‌کند]، مگویید

است. دوم) عبارت «الذین یقاتلونکم» صراحت دارد که تا طرف مقابل دست به اسلحه نبرده و به مبارزه نپرداخته، مسلمانان نباید در آغاز به قتال پیشدستی کنند. از نظر قواعد منطقی این آیه شریفه، یک مدلول «عکس نقیض» دارد. به این بیان که: الذین لا یقاتلونکم، لا تقالوهم؛ یعنی نباید با کسانی که با شما نجنگیده و نمی‌جنگند، بجنگید. سوم) عبارت «لا

نبرد در راه خدا با جنگ افروزان علیه مسلمانان فرمان می‌دهد و از سوی دیگر می‌گوید که تنها با کسانی باید جنگید که با مسلمانان در جنگ باشند و مسلمانان نباید آغازگر درگیری باشند؛ زیرا قرآن به قتال با کسانی امر می‌کند که می‌جنگند و این بیانگر آن است که تا آنان شروع به جنگ نکنند، نباید در آغاز به جنگ پیشدستی نمود؛ به عبارت دیگر، در این آیه کارزار در مقابل کارزار قرار داده شده است.

ز) سوره بقره، آیه ۱۹۲: «فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»: اگر دست برداشتن، خداوند گذشتکار مهربان است.» در آیه پیش از آیه فوق که با عبارت «وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجْتُمُوهُمْ» آغاز می‌شود، خداوند فرمان قتال در مقابل قتال کفار را صادر کرده است؛ اما در این آیه این گونه فهمانده است که: اگر آنان دست برداشتن، شما نیز دست بردارید. بنابراین پیشنهاد آتش بس از سوی دشمن، پذیرفته است و در صورتی که کفار دست از جنگ بردارند، مورد بخشش الهی قرار می‌گیرند.

ح) سوره حج، آیه ۳۹: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْتِهِمْ ظُلْمًا وَّ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ نَصِيرٌ»؛ به کسانی [از مؤمنان] که [مشرکان] با آنان کارزار کرده اند، رخصت جهاد داده شده است؛ چرا که ستم دیده‌اند و خداوند بر یاری دادن آنان تواناست.» این آیه اولین آیه ای است که در موضوع جهاد نازل شده است و آهنگ آیه، آهنگ تشریح و قانون گذاری است؛ زیرا در آن، واژه «اذن» آمده است. (۹۳) از سوی دیگر اذن قتال صادر شده، در مقابل ظلمی است که به مؤمنان رفته است. این آیه، ورود در جنگ را تنها برای کسانی مجاز می‌شمارد که مورد ظلم و حمله قرار گرفته یا از خانواده و دیار خود اخراج شده باشند.

ط) سوره ممتحنه، آیه ۸: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ خداوند شما را از کسانی که با شما در کار دین کارزار نکرده‌اند و شما را از خانه و کاشانه تان آواره نکرده‌اند، نهی نمی‌کند از اینکه در حقشان نیکی کنید و

با آنان دادگرانه رفتار نمایید. بی گمان خداوند دادگران را دوست دارد.

ی) سوره محمد، آیه ۴: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَأْبُودٌ وَ إِمَّا فِدَاءٌ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَّ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بَعْضٌ وَ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ»؛ هنگامی که با کافران [جنایت پیشه] در میدان جنگ روبرو شدید، گردنشان را بریند [و این کار را همچنان ادامه دهید] تا به اندازه کافی دشمن را در هم بکوبید. در این هنگام اسیران را محکم ببندید. سپس یا بر آنان منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیة (غرامت) بگیرید. [این وضع باید همچنان ادامه یابد] تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد. برنامه این است و اگر خدا می‌خواست، خودش آنها را مجازات می‌کرد؛ اما می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید. و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی‌برد.» صاحب المیزان «أوزار الحرب» را سلاحهایی دانسته که محاربان حمل می‌کنند و مراد از آن، کنار گذاشتن سلاح توسط جنگجویان و اهل حرب و کنایه از پایان یافتن کارزار است. (۹۴) در آیه، دستور کوبیدن دشمنان داده شده است تا اینکه جنگ، بار سنگین خود را بر زمین نهد. مفهوم این عبارت آن است که زمانی دست از جنگ بکشید که توان مقابله دشمن را درهم شکسته باشید تا آتش جنگ، خاموش گردد. در کشاکش جنگ، راهی جز خاموش کردن آتش جنگ نیست. دستور کوبیدن و شدت عمل تا وقتی است که آتش جنگ، شعله ور است و با هدف خاموش کردن جنگ است که اقدام به جنگ صورت می‌پذیرد. اساساً در قرآن تأکید بر دو واژه «صلح» و «سلم» فراوان است و مشتقات این دو واژه، به اشکال مختلف و معانی گوناگون در این کتاب مقدس آمده است. لفظ سلم و مشتقاتش، در ۱۳۳ آیه آمده. در حالی که لفظ حرب فقط در ۶ آیه تکرار شده است. واژه قتال هم اگرچه چند بار در قرآن آمده، ولی همان طور که قبلاً اشاره شد، به معنای

در هنگام کارزار همین که شخصی از دشمنان اظهار اسلام کرد، باید رها شود و خونش محترم شمرده شود و نباید کسی از اندرون دل کسی تفتیش عقیده کند. از نصوص دینی کتاب و سنت، برنمی‌آید که شارع مقدس، دعوت به دین را هدف جنگ قرار داده یا از جنگ به عنوان وسیله‌ای برای اجبار مردم به دخول در دین ذکر کرده باشد.

تعدوا» علت موجه جنگ را مشخص می‌سازد. از نظر لغوی، اعتدا یعنی تجاوز و «لا تعدوا» یعنی تجاوز مکنید! این حکم امری قرآن آشکارا حاکی از آن است که جنگ مشروع فقط در صورتی تحقق می‌یابد که برای دفع تجاوز باشد و نه برای تجاوز، و پوشیده نیست که جنگ ابتدایی، جنگی تجاوزکارانه است. صاحب تفسیر صافی این آیه را به نقل از مجمع البیان، ناسخ آیه «كُفُوا أَيديكم» شمرده است و قید «لا تعدوا» را عدم جواز در شروع جنگ و شبیخون بدون دعوت دانسته است. (۹۱) صاحب مسالک الافهام نیز آورده است: با کلمه «لا تعدوا» ابتدا به قتال نهی شده است که این حکم (ابتدا به قتال)، در آغاز امر اسلام بوده است. (۹۲) بنابراین؛ آیه شریفه به وجوب

این اجازه صرفاً برای دفاع از خود و دعوت اسلامی توصیه گردید. بی شک اگر بعضی کشمکش‌ها، جنگها و درگیریهای ناخواسته رخ نمی داد - که همه آنها یا دفاعی بود یا در مقابل نقض پیمانها - و مشرکان بر مؤمنان ستم روا نمی داشتند، صلح استمرار می یافت. از این رو می توان گفت: «غزوه‌هایی که در زمان پیامبر بر ضد مشرکان عرب رخ داد (مثل هوازن،

صحیح مسلم، ماجرای صلح حدیبیه را طی چند حدیث بیان کرده است. (۱۰۰) بی تردید از مجموع آنها، مشروعیت صلح و انعقاد عهد و پیمان حتی با مشرکان به دست می آید. مضافاً اینکه صلح نامه در این خصوص، امر لازمی قلمداد شده است.

به موجب روایات زیادی، آیه شریفه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (۱۰۱) به صلح حدیبیه اشاره دارد و این نکته بسیار مهمی است که قرآن مجید انبوه جنگها و غزوات رسول الله (ص) را «فتح المبین» نخوانده، اما صلح حدیبیه را - که در ظاهر برای عده ای از مسلمانان تندرو و افراطی نوعی شکست و تسلیم از ناحیه رسول الله قلمداد می شد - فتح مبین خوانده است.

### سیره نبوی

حضرت رسول (ص) در طی ۱۳ سال دعوت به دین خدا در شهر مکه، اصل صلح را تقریر کرد؛ زیرا در مقابل مشرکان و کفار، تنها مقاومت مسالمت آمیز را به کار گرفت؛ بدون آنکه سلاحی حمل کند یا بر آنها هجومی برد و در جواب سؤال صحابه می فرمود که به کارزار مأمور نشده است: «لم نؤمر بقتال». (۱۰۲) به دیگر سخن، شعار مسلمانان در تمام دوران قبل از هجرت، آیاتی مانند این بوده است: «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا: بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می دهند.» (فرقان، ۶۳) و نهایت کاری که مسلمانان در این دوران برای نجات از آزار مشرکان انجام داده اند، همان مهاجرت به حبشه و سرانجام مهاجرت به مدینه بوده است که اکثریت مسلمانانی که به حبشه مهاجرت نکرده بودند، قبل از پیامبر (ص) به مدینه مهاجرت نموده بودند و پیامبر خدا (ص) جزو آخرین افرادی بود که به مدینه مهاجرت فرمودند. ایشان پس از انتقال به مدینه، دعوت مسالمت آمیزشان را از سر گرفت و حتی زمانی که جواز حمل سلاح بر ضد مشرکان و همسایگان غیر عرب صادر شد، به کارگیری

مقابله با جنگجویان است و نه ابتدا به نبرد و همان گونه که آمد، «سلام» اسمی از اسمای خُسنای خداوند است. (۹۵)

### شواهد روایی

در سنت معصومان (ع) - چه سنت قولی و چه سیره فعلی - دعوت به صلح وجود دارد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف) از حضرت علی (ع) منقول است که فرمود: «هر که از شما درخواست سلّم و آشتی کرد، از او بپذیرید.» (۹۶)

(ب) در عهدنامه جاودان امام علی (ع) به مالک اشتر آمده است. «صلحی را که رضایت الهی در آن است و دشمن به آن دعوت کرده، رد مکن.»

(ج) از امام باقر (ع) روایت شده: رسول خدا (ص) در سال صلح حدیبیه با اهل مکه فروتنی ورزید. اساساً امام یا منصوب از طرف او در مورد صلح بررسی می کند. اگر خیر مسلمین را دید، باید صلح کند؛ چه با اخذ مالی از مشرکان یا بدون آن. (۹۷)

(د) رسول خدا (ص) فرمود: «خدا سلام را درود امت ما و امان برای اهل ذمه قرار داده است.» (۹۸)

(ه) از پیامبر (ص) رسیده است: «ای مردم! آرزوی روبروشدن با دشمن را مکنید، از خدا عاقبت بطلبید.» (۹۹)

چنان که واضح است، در حدیث اول به قبول صلح فرمان داده شده و در حدیث دوم از عدم پذیرش صلح منع کرده و صلح را موجب آرامش سربازان و امنیت سرزمین دانسته است. در حدیث سوم با عنوان صلح حدیبیه، امام یا جانشین امام را ناظر بر امر صلح و مواعده دانسته که در صورت مصلحت، بدان روی آورده می شود. در حدیث چهارم سلام را درود امت بر یکدیگر و امن برای اهل ذمه - که در سایه امنیت حکومت اسلامی زندگی می کنند - شمرده است و در حدیث آخر، رغبت به جنگ و آرزوی وقوع آن حتی در مقابل دشمن، نهی و از خدای سبحان، درخواست شده که نعمت صلح و امنیت و سلامت پایدار بماند.

(و) در مستدرک الوسائل متن پیمان نامه صلح پیامبر با مسیحیان نجران آمده است و

### کلمه «صلح»

و مشتقات آن در جای جای قرآن ذکر شده، در حالی که کلمه جنگ (حرب) و افعال مشتق از آن، فقط در شش آیه آمده است. حدود صد آیه در قرآن کریم وجود دارد که مسلمانان را به سوی صلح دعوت می کند و جنگ را جز در موارد دفاع از نفس یا دفاع از دین جایز نمی شمرد.

تقیف و... همه از قبیل جنگ دفاعی بود. نیز می توان برخی جنگها را رد به یهود یثرب و خیبر (مثل بنی نضیر، بنی قضاعه، بنی قینقاع و...) به واسطه پیمان شکنی آنها دانست. (۱۰۲) در کتاب قاموس قرآن ذیل آیات جهادی می نویسد: «با ملاحظه این آیات، می توان به دست آورد که قرآن، نظری به جنگ ابتدایی و تعرضی ندارد و متوجه دفاع است... بررسی تاریخ نشان می دهد که جنگهای رسول خدا (ص)، جنبه تدافعی داشته و تجاوز و پیمان شکنی، ابتدا از جانب کفار بوده است.» (۱۰۳) بنا بر این تردیدی نیست که اقوال و افعال و سیرت نبی اکرم (ص) در جنگها و صلحها «اصل صلح» را اثبات می کند. از سوی دیگر، نامه‌های پیامبر گرامی اسلام (ص) خطاب به

سران کشورهای بزرگ آن زمان - خصوصاً ایران، مصر و روم - بیانگر نکات بدیعی است. نامه‌ها با نام خداوند شروع می‌شود و مخاطب پیامبر در آنها «عظیم الفارس»، «عظیم القبط» و «عظیم الروم» است. در این نامه‌ها پیامبر از اینکه آنان را «عظیم» (یعنی بزرگ و رئیس قومشان) بنامد، استنکاف نکرده است. پس از آن، عبارت «سلام علی من اتبع الهدی» آمده است. پیامبر در این نامه‌ها، آنان را به اسلام دعوت کرده و تأکید نموده است که اگر این دعوت را نپذیرند، گناه مردمشان بر آنان است. در پایان نامه به روم و مصر، آیه مشهور: «یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم» (۱۰۴) آمده است که پیروان اهل کتاب را به وحدت حول سه محور مشترک توحید، نفی شرک و عدم اتخاذ ارباب باطل دعوت می‌نماید. (۱۰۵) آشکار است که هیچ یک از نامه‌های فوق، رنگ خشونت ندارند و از آنها بوی تهدید به جنگ به مشام نمی‌رسد؛ چرا که اساساً دعوت او همراه با اجبار و اکراه و جنگ نبود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ». (بقره، ۲۵۶) قرآن اساساً وظیفه نخست پیامبر را تزکیه مردم و تعلیم حکمت به آنان می‌داند؛ وظیفه ای که جز با نرمی و دلربایی ایفا نمی‌شود. از این رو قرآن، پیامبر را «رحمۃ للعالمین» خطاب کرده است که خدا او را با «بینات» همراه با «کتاب» و «میزان» برای هدایت «کافه مردم» فرستاده تا به رهبری او، مردم برای اقامه عدالت اجتماعی به پا خیزند: «لیقوم الناس بالقسط». (۱۰۶)

### آرای فقها

بر اساس همین دلایل، در میان فقیهان متقدم از عامه، هستند کسانی که قائل به «اصل صلح» در اسلام اند؛ چنان که مالک، طبری، ثوری، اوزاعی و نیز ابن تیمیه، این قیم و کمال بن همام برآنند که قاعده اساسی حاکم بر روابط مسلمان با غیر مسلمان، صلح است. بر اساس نظر مالک، شایسته نیست که خون مسلمانی جز به حق ریخته شود یا مسلمانی، خونی را جز به حق بریزد. (۱۰۷) در صورتی ریختن خون دیگران حق شمرده می‌شود که به جنگ افروزی یا فتنه گری

مبادرت کنند. کفر هیچ گاه علت قتال و مبارزه نیست و اسلام کافر را به دلیل کفر، مستحق قتل ندانسته است. به عبارت دیگر اسلام قتل کفار را تجویز نکرده، بلکه هدایت و دعوت آنان را تجویز کرده است و هدایت و دعوت به قتل و خونریزی تحقق نمی‌پذیرد. طبق دیدگاه ثوری، مبارزه با مشرکان واجب نیست مگر آنکه آنان شروع کننده باشند. (۱۰۸) از نظر ابن تیمیه، مباح بودن کارزار از سوی مسلمانان، مبتنی بر مباح شمردن کارزار و شروع آن از سوی سایرین است. (۱۰۹) ابن قیم جوزی تصریح می‌کند که جهاد صرفاً برای دفاع از نفس یا ایجاد امنیت برای دعوت اسلامی توجیه پذیر است. او معتقد است که بر مسلمانان، جنگ و کارزار با کسانی واجب شده است که با آنان از در جنگ و درگیری درآیند و نه دیگران. از اینجا روشن می‌شود که جهاد جز به منظور دفاع از جان با امنیت دعوت اسلامی و جلوگیری و رفع فتنه از مسیر آن تشریح نشده است. دین اسلام متجاوز نیست، بلکه از تجاوز نهی کرده و به روی آوری به سلم (۱۱۰) که با واژه‌های «اسلام»، «سلام» و «تسلیم» هم خانواده می‌باشند - فرمان داده است. (۱۱۱) کمال بن همام نیز هدف از کارزار را از بین بردن فساد و عکس العملی در برابر جنگ افروزی دشمنان می‌داند. (۱۱۲) هم او در تفسیر آیه «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» نوشته است: «قتالی که ما به آن امر شده ایم، در مقابل قتال آنهاست و به عنوان سبب و مسببی مطرح شده است» و در تفسیر آیه «و قاتلوهم حتی لاتکون فتنه» آورده است: «یعنی فتنه ای از جانب آنان بر مسلمانان و دینشان - که با اکراه و ضرب و شتم و قتل تحقق می‌پذیرد - نباشد». (۱۱۳) فاضل مقداد، صاحب کنزالعرفان، آورده است: «بدان که صلح - که به آن هدنه می‌گویند - شرعاً جایز است؛ چرا که نبی با اهل مکه در سال حدیبیه صلح کرد [...] البته با رعایت مصلحت مسلمین جایز است [...] و گاهی به خاطر ضرورت، واجب می‌شود یا به خاطر اندک بودن مسلمانان یا امید به اسلام آوردن گروهی با صبر». (۱۱۴) صاحب ریاض

می‌نویسد: «هدنه صحیح است به دلیل اجماع و نص کتاب. آیه ۶۱ سوره انفال که منسوخ نیست و اطلاق آن مانند سایر آیات عمومیت دارد که هدنه، بدون عوض باشد و نیز به عوضی که امام می‌گیرد یا عوضی که امام به آنها می‌دهد، به دلیل ضرورتی یا غیر آن». (۱۱۵) در المنتهی نیز با اندکی تغییر این مطلب آمده است. (۱۱۶) سایر فقهای شیعه نیز صلح را جایز، ولی البته مقید به رعایت مصلحت کرده اند؛ اما مطلب دیگری که بتوان از آرای آنان استنباط کرد تا «اصل صلح» را به طور مطلق به قول آنان مستند ساخت، وجود ندارد. در میان نویسندگان و محققان معاصر، اغلب آنان اصل حاکم بر روابط میان مسلمانان و غیر مسلمانان را صلح دانسته اند؛ از جمله: رشیدرضا، محمد عبده، احمدتار، احمد بدر، محمد عبدالله دراز، عبدالرحمن عزام، عثمان بن عبدالرحمن مشهور به ابی الصلاح، محمد عزت دروزه، محمدشید، محمدابوزهره، حامدسلطان، وهبه الزحیلی، علی علی منصور، مصطفی السباعی، عبدالحافظ عبدره، توفیق علی وهبه، مصطفی کمال وصفی، ابراهیم عبدالحمید، ابوالاعلی مودودی و...

### پانویست‌ها

(۱) در دیباچه اساسنامه سازمان یونسکو آمده است: «حکومت‌های کشورهای عضو این اساسنامه به نمایندگی از جانب ملت خود اعلام می‌دارند: از آنجایی که جنگ ابتدا در ذهن نطفه می‌بندد، دفاع از صلح نیز از همین حیثه باید آغاز گردد... صلحی که بر مبنای ترتیبات سیاسی و اقتصادی حکومتها حاصل شود، نمی‌تواند حمایت همگانی پایدار و صمیمانه ملت‌ها را جلب کند و چنانچه بخواهیم صلح فرو نماند، باید بر مبنای همبستگی فکری و اخلاقی کل بشر بنا شود. به این دلایل کشورهای عضو، توافق می‌کنند و مصمم‌اند که وسایل ارتباط میان ملت‌ها را ایجاد و از آنها در جهت تفاهم متقابل و شناخت بهتر و کاملتر ملت‌ها از یکدیگر استفاده کنند». (۲) المعنه دمشقیه، ص ۸۱، (۳) رک. الزحیلی، همان، ص ۱۳۰؛ الهندی، همان، ص ۱۲۴، (۴) - رک. الهندی، همان، ص ۱۲۴ و نیز رک: خوبی، سیدابوالقاسم، منهاج الصالحین، ج ۱، کتاب جهاد، (۵) رک. شیرازی، ابواسحاق ابراهیم بن علی، المهذب فی فقه الامام الشافعی، القاهرة، مطبعه المصطفی الحلبي، ج ۲، ص ۱۲۳. (۶) رک. ابن العربی، ابوبکر محمدبن عبدالله، احکام القرآن، تحقیق علی محمدالجواوی، القاهرة، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۹۶ م، ۱۳۶۷ ق، ج ۲، ص ۳۰۲. (۷) رک. الهندی، همان، ص ۱۲۴، به نقل از الکاشانی،



۳۷۲: صحاح اللغه، ج ۳، صص ۲۱۷۶ - ۲۱۷۵. (۴۸) السیوری، فاضل مقداد، همان، ج ۱، صص ۳۵۳. (۴۹) اردبیلی، همان، صص ۳۰۸. (۵۰) کاظمی، جواد، مسالک الافهام، صص ۳۱۴. (۵۱) همان. (۵۲) فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، صص ۲۲۸. (۵۳) طوسی، التبیان، همان، ج ۲، صص ۱۴۵. (۵۴) چنانچه مطلبی در جملات پیشین مورد گفتگو باشد و سپس کلمه ای با «ال» بیاید و اشاره به همان مطلب مورد گفتگو باشد، آن را عهد ذکر می‌گویند. (۵۵) طبرسی، همان، ج ۲، صص ۷۲ البته طبرسی قول عطاء را شاذ می‌داند. (۵۶) طبرسی، همان، ج ۵ صص ۱۴۳ (۵۷) شلتوت، محمود، همان، صص ۵۱. (۵۸) طبرسی، همان، ج ۵ صص ۵۵. (۵۹) ر.ک. سجستانی، جعفر، فروغ ابدیت، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۶۸، صص ۳۸۶، به نقل از ابن سعد، طبقات، ج ۲، صص ۱۶۵. (۶۰) (۶۰) المیزان، همان، ج ۹، صص ۲۹۱. (۶۱) السیوری، ج ۱، صص ۳۵۸. (۶۲) المیزان، همان، ج ۹، صص ۱۲۵. (ظهور الایتنی فی وجود حکمین مختلفین مترتبین بحسب الزمان احدهما اخف من الآخر لا ینبغی الازتیاب فیہ). ۶۳ مطهری، مرتضی، جهاد، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا، صص ۲۶-۲۷. (۶۴) همان، صص ۲۷-۳۸. (۶۵) همان، صص ۵۷-۶۱. (۶۶) همان، صص ۵۸-۶۰. (۶۷) در الفاظ قرآنی و روایی که مسائل شرعی را بیان می‌کند، عمومات بسیاری هست که این عمومات، اغلب تخصیص خورده اند. به طوری که می‌گویند: «ما من عام الا وقد خص: هیچ عامی نیست مگر اینکه تخصیص خورده باشد.» تفصیل بحث را می‌توان در کتب اصول مطالعه کرد. ر.ک. میرزای قمی، قوانین، صص ۱۹۲-۱۹۹؛ خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول، صص ۳۳۹؛ جمال الدین بن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، صص ۱۰۲-۱۰۳. (۶۸) المیزان، همان، ج ۲، صص ۶۱. (۶۹) فضل الله، همان، صص ۲۲۳-۲۲۲. (۷۰) ر.ک. همان، صص ۲۰۳-۲۰۴. (۷۱) همان، صص ۲۰۴. (۷۲) جرعاملی، همان، ج ۱۱، صص ۶۹؛ محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، صص ۸۶. (۷۳) جرعاملی، همان، ج ۱۱، صص ۷۳-۷۰. (۷۴) فضل الله، همان، صص ۲۲۳. (۷۵) همان، صص ۱۳۶. (۷۶) همان، صص ۱۳۰. (۷۷) انفال: ۶۰. (۷۸) المیزان، همان، ج ۹، صص ۱۱۶. (۷۹) شلتوت، محمود، همان، صص ۵۱. (۸۰) الزحلی، همان، صص ۱۳۵. (۸۱) در آیات قرآن تصریح شده است: «لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیہ... ادخلوا فی السلم کافه». (۸۲) سوره (مائد)، آیه ۱۵ و ۱۶ «یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یرجیهم من الظلمات الی النور باذنه و یرجیهم الی صراط مستقیم». (۸۳) سوره (حشر)، آیه ۲۳ «هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام». (۸۴) سلامهای پایانی نماز: (۸۵) «اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذلجلال و الاکرام»، الجامع الصغیر، ج ۱، شماره ۲۰۱۱. (۸۶) سوره (انعام)، آیه ۱۲۷: سوره ۱۰ (یونس)، آیه ۲۵ «لهم دار السلام عند ربهم... و الله یدعوا الی دار السلام». (۸۷) سوره (بقره)، آیه ۲۷۹: سوره (مائد)، آیه ۳۳ و ۳۴ سوره (انفال)، آیه ۵۷: سوره (توبه)، آیه ۱۰۷: سوره (محمد)، آیه ۴. (۸۸) السیوری، همان، ج ۱، صص ۳۷۲. (۸۹) المیزان، همان، ج ۵، صص ۲۹-۲۸. (۹۰) طباطبایی، سیدمحمدحسین، همان، ج ۲، صص ۶۲-۶۱. (۹۱) فیض کاشانی، همان، ج ۱، صص ۲۲۸. (۹۲) کاظمی، جواد، همان، ج ۲، صص ۳۰۹. (۹۳) ر.ک. المیزان، همان، ج ۱۴، صص ۴۲۰. (۹۴) المیزان، همان، ج ۱۸، صص ۲۴۳. (۹۵) «هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المہیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرونکون» (حشر: ۲۳). (۹۶) حر عاملی، همان، ج ۱۱، صص ۷۳. (۹۷) همان، صص ۱۲۹. (۹۸) ر.ک. زبندی، همان، صص ۱۲۰. (۹۹) ر.ک. محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، صص ۱۳۴-۱۳۳. (۱۰۰) ر.ک. صحیح مسلم، القاهرة، مطبعه السنه المحمديه، ج ۱۱ و ۱۲، صص ۱۳۵-۱۳۴. (۱۰۱) سوره فتح آیه ۱. (۱۰۱) ابن هشام، لسیره، ج ۳ صص ۹۹۰؛ دارالجلیل، بیروت. (۱۰۲) ر.ک. الهندی، همان، صص ۱۲۱. (۱۰۳) ر.ک. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۱، ذیل لغت قتل. (۱۰۴) آل عمران: ۶۵. (۱۰۵) ر.ک. امین، اعیان الشیعہ، ج ۲، صص ۱۴۶-۱۴۴. و... تاریخ یعقوبی، ج ۱، صص ۶۲-۶۱. (۱۰۶) ر.ک. امین، اعیان الشیعہ، ج ۲، صص ۱۴۶-۱۴۴. و... (۱۰۷) الطبری، تاریخ الرسل و الملوک، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۶۰، ج ۲، صص ۲۹۱ - ۲۹۵-۲۹۶؛ الدر المنثور، ج ۲، صص ۴۰، مجلسی، بحار الانوار، ج ۶ صص ۵۶۶ و ۵۷۰ - و همچنین ر.ک. احمدی میانجی علی مکتب الیوم، صص ۹۰ و ۹۷ و ۱۰۵. (۱۰۸) ر.ک. حدیدی، (۱۰۷) ر.ک. همان به نقل از الطبری، ابن جریر، اختلاف الفقهاء، تحقیق شناخت، صص ۱۹۵. (۱۰۸) ر.ک. همان به نقل از شرح السیر الکبیر، صص ۱۸۷. (۱۰۹) ر.ک. همان، به نقل از ابن تیمیہ، رساله القتال من جمعه الرسال النجدیه، صص ۱۶۶ و بعد. (۱۱۰) ابن مطلب در این آیه آمده است: «وان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله» (انفال، ۶۱). (۱۱۱) ر.ک. همان. صص ۱۲۲-۱۲۱ به نقل از زاد المعاد، ج ۲، صص ۵۸. (۱۱۲) ر.ک. همان، صص ۱۲۲. به نقل از فتح القدر، ج ۴، صص ۲۷۷ و بعد. (۱۱۳) الزحلی، همان، صص ۱۳۲. به نقل از فتح القدر، ج ۴، صص ۲۷۹. (۱۱۴) السیوری، همان، ج ۱، صص ۳۸۱-۳۸۰. (۱۱۵) طباطبایی، سیدعلی، همان، ج ۴، صص ۶۴۵-۶۴۴. (۱۱۶) حلی، علامه، منتهی المطلب، ج ۲، صص ۹۷۵-۹۷۳.

الامام علاءالدین، بدائع الصغیر فی ترتیب الشرایع، القاهرة، مطبعه الامام، ج ۹، صص ۸(ا). ر.ک. الشریبئی الخطیب، محمد، معنی المحتاج الی شرح المنهاج، القاهرة، مطبعه مصطفی البابی الحلبی، ۱۳۵۲ق، ۱۹۳۱، ج ۸، صص ۳۶۲. (۹) ر.ک. شیخ طوسی، المسبوط فی فقه الامامیه، ج ۲، صص ۹۳۶ و...؛ حلی، حسن بن یوسف بن المطهر، تذکره الفقهاء، ج ۱، صص ۴۴۷: التجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۲۱، صص ۲۹۵. به نقل از علامه حلی، قواعد الاحکام فی مسائل الحلال و الحرام؛ ابوالقاسم نجم الدین الحلی، المختصر النافع فی فقه الامامیه، المکتبه الاسلامیه الکبری و قسم الاعلام الخارجی لمؤسسه البعثه، طهران، الطبعه الثانيه، صص ۱۱۰ - ۱: الشہید الاول، للعهه دمشقیه، منشورات دارالکفر، قم، صص ۷۲: زین الدین الجبعی العاملی الشہید الثاني، الروضه البهیة فی شرح اللعهه دمشقیه، تصحیح و تعلیق سیدمحمد کلانتر، دارالعالم الاسلامی، بیروت، بی تا، ج ۲، صص ۳۸۱: التجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، صص ۲۹۶؛ طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، همان، ج ۴، صص ۶۲۳ و ۶۴۱: الحلی، الحسن بن یوسف بن المطهر، مختلف الشیعہ فی احکام الشریعہ، مطبعه شیخ احمد شیرازی، چاپ سنگی، ۱۳۲۳، صص ۲۳۳؛ همچنین ر.ک. همو، منتهی المطلب، ج ۲، صص ۹۵۹.

(۱۰) ر.ک. الزحلی، همان. به نقل از حاشیه الطحطاوی، ج ۲، صص ۴۳۸: الکمال بن الهمام، فتح القدر شرح الهدایه للمغربانی، مطبعه مصطفی محمد، القاهرة، ج ۴، صص ۲۸۲: حاشیه الخادمی علی الدر، صص ۱۴۸: الخطاب، ج ۳، صص ۳۴۷: الشافعی، الام، ج ۴، صص ۸۴: ابن رشد القرطبی، ابوالولید محمدبن احمد بن محمد، بدایه المجتهد ونهایه المقتصد، راجعه عبدالخلیم محمد عبدالله، القاهرة، دارالکتب الاسلامیه، ۱۹۸۳م، ج ۱، صص ۳۰۴: الشرفاوی، الحاشیه علی شرح التحرير الانصاری، ج ۲، صص ۳۹۲: الارمنازی، نجیب، الشرع الدولی فی الاسلام، دمشق ۱۹۳۰ م، صص ۱۱۱: نهایه المحتاج، ج ۷، صص ۱۹۱: المعنی و الشرح الکبیر، ج ۱۰، صص ۳۶۷، منصور بن ادریس البهوتی، کشف القناع، القاهرة، مطبعه انصار السنه المحمديه، الطبعه الثانيه، ۱۳۶۶، ۱۹۴۷، ج ۳، صص ۲۸: جمال الدین ابوالفتح رازی، تفسیر، ج ۲، صص ۱۴۹. (۱۱) قطب، سید، معالم فی الطریق، بیروت، دارالشروق، صص ۵۹ و پس از آن: زبیدی، عبدالکریم، العلاقات الدولیه فی الاسلام، صص ۱۵۵: خدوری، مجید، الحرب و السلام فی شریعہ الاسلام، بیروت، دارالمتحدہ للنشر، ۱۹۷۳ م، صص ۳۱۹: اللجیدان، صالح، الجهاد فی الاسلام بین الطب و الدفاع، الرياض، داراللواء للنشر و التوزیع، ۱۹۷۸م، صص ۱۰۳. (۱۲) اللجیدان، همان، صص ۱۰۶. (۱۳) در کتاب الجهاد و الحقوق الدولیه العامه، نقد کاملی بر نظر صالح اللجیدان وجود دارد. علاقمندان بدانجا رجوع فرمایند. ر.ک. القاسمی، ظافر، الجهاد و الحقوق الدولیه العامه، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۲م، صص ۱۷۲ - ۱۶۰.

(۱۴) خوبی، سید ابوالقاسم، منهاج الصالحین، ج ۱، کتاب الجهاد. (۱۵) طبرسی، ابوعلی الفضل بن حسین (۵۴۸)، تفسیر مجمع البیان، ج ۵، صص ۳۹. چاپ علمی، بیروت، ۱۹۹۵. (۱۶) السیوری، جمال الدین مقدادبن عبدالله، کنز العرفان، تهران، مرتضوی، ۱۳۴۳، ج ۱، صص ۳۶۱. (۱۷) طوسی، ابوجعفر محمدبن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، تحقیق و تصحیح احمد حبیب قصیر، ج ۵، صص ۲۰۲. (۱۸) طباطبایی، السید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۴ق، ج ۹، صص ۲۵۳ - ۲۴۷. (۱۹) طبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، همان، ج ۵ صص ۵۱ (۲۰) اردبیلی، احمدبن محمد، زبده البیان فی احکام القرآن، تصحیح و تعلیق محمدباقر بهبودی، تهران، مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی تا، صص ۳۰۹. (۲۱) فیض کاشانی، محسن، تفسیر صافی، تحقیق و تعلیق شیخ حسین علملی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۱، صص ۲۲۹؛ همچنین ر.ک. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، صص ۲۲۲. (۲۲) طوسی، همان، ج ۲، صص ۱۴۷. (۲۳) السیوری، فاضل مقداد، همان، ج ۱، صص ۳۵۵. (۲۴) اردبیلی، احمدبن محمد، همان، صص ۳۰۸. (۲۵) المیزان، همان، ج ۲، صص ۱۷۱. (۲۶) السیوری، فاضل مقداد، همان، ج ۱، صص ۳۵۵. (۲۷) طبرسی، همان، ج ۵، صص ۱۳. (۲۸) المیزان، همان، ج ۹، صص ۱۵۶. (۲۹) همان، صص ۳۰۵. (۳۰) ر.ک. همان، صص ۲۹۷: طبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، همان، ج ۵، صص ۵۸. (۳۱) المیزان، همان، ج ۹، صص ۴۲۸. (۳۲) المیزان، همان. (۳۳) المیزان، همان، ج ۹، صص ۲۹۱. (۳۴) حر عاملی، محمدبن حسن، وسایل الشیعہ، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق، ج ۱۱، صص ۳۵ (ابن حجر العسقلانی، الحافظ شهاب الدین احمدبن علی، فتح الباری، بشرح صحیح البخاری، المصر، المطبعه، البهیة، ۱۳۵۲ق، ج ۶، صص ۸۵. (۳۶) ر.ک. شرنوبی ازهری، عبدالمجید، شرح اربعین حدیث نووی، صص ۲۹. (۳۷) ر.ک. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ج ۲۱، صص ۳۸. (۳۸) همان، صص ۱۲۴: المیزان، همان، ج ۹، صص ۲۸۲. (۳۹) ر.ک. المیزان، همان، ج ۹، صص ۲۵۲، ۲۴۹. (۴۰) ر.ک. شلتوت، محمود، جنگ و صلح در اسلام، صص ۴۷. (۴۱) افضل الله، محمدحسین، الاسلام و منطق القوه، بیروت، الدار اسلامیه، چاپ دوم ۱۹۸۱، صص ۲۲۲. (۴۲) همان، صص ۲۰۷. (۴۳) طبرسی، همان، ج ۵، صص ۳۹. (۴۴) همان. (۴۵) المیزان، همان، ج ۲، صص ۶۳. (۴۶) همان. (۴۷) ر.ک. طبرسی، همان، ج ۲، صص ۲۲۲ و...؛ طوسی، التبیان، ج ۲، صص ۱۴۶: اصفهانی، راغب، المفردات،



دعوت اسلامی  
با چه ابزاری؟

# جنگ یا صلح؟

سید محمد تقی  
(پژوهشگر دینی)



**امروزه مسئله جنگ و قتال با کافران و حتی مسلمانان پاک ایمان توسط گروه‌های تکفیری مانند طالبان، داعش، جبهه‌النصره، جیش‌المحمد در پاکستان، وسیله‌ای برای سیاه‌نمایی چهره اسلام در جهان شده است که متأسفانه مسلمانان و فرهنگ اسلامی را در ذهن و دید جهانیان، آئینی خشن و طرفدار تروریسم معرفی می‌نمایند و چه خسارت‌هایی که از این ناحیه بر کلیت جهان اسلام و مسلمانان وارد نشده است!**



آن‌هم در میان جامعه‌هایی که چندان آشنایی با زبان و فرهنگ مهاجمان نداشته باشند؟ صاحب این قلم در حد توان علمی خود در این مختصر بر آن است که این مسئله را از متون مقدس دینی اعم از قرآن و سیره و تاریخ فتوحات، ردیابی و تحقیق نماید که آیا اسلام دین اکراه و زور است و یا دین هدایت، ارشاد، صلح، صفا و معنویت؟ گرچه این موضوع بارها از طرف نویسندگان دیروز و امروز دنبال شده است اما هدف، مطالعه درباره دعوت اسلامی در مواجهه با جنبش‌های انحرافی، تحریف‌آمیز و تکفیرگرایانه است که امروزه عالم اسلامی در آتش خشونت آن می‌سوزد.

### هدف دین

آنچه از نامه‌های دعوت پیامبر(ص) به سران دولت‌ها «چه مسیحی و چه غیر مسیحی» دریافت می‌شود، این که رسول خدا دو مسأله را در نامه‌های خود یادآور می‌شده و در واقع این دو مسأله مهم‌ترین هدف پیامبر در رسالت خود می‌باشند: ۱. پذیرش توحید و نفی شرک (توحید اعتقادی و جهان‌بینی)؛ ۲. نفی پذیرش سلطه غیر خدا [ارباب دین و قدرت] به جای حاکمیت‌الله (حاکمیت هواهای انسانی). که به شواهدی در این جا اشاره می‌کنیم:

۱-۲. نامه پیامبر(ص) به پادشاه حبشه: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من النبي الى النجاشي الاصحم عظيم الحبشة: سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له لم يتخذ صاحبة و لا ولدا و أن محمدا عبده و رسوله. و ادعوك بدعاية الله فانی انا رسوله . فأسلم تسلم: یا اهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا و لا يتخذ بعضنا أربابا من دون الله فإن تولوا فقولوا أشهدوا باننا مسلمون فان ابیت فلیک انتم النصاری و قومک. (۳) = به نام خداوند بخشنده مهربان. این نامه ای است از طرف پیامبر به «نجاشی اصحم» بزرگ حبشه؛ سلام بر کسی که هدایت جوید و به خدا و رسولش ایمان آورد و بر یکتایی خدا و نداشتن یار، همسر و فرزند و بر بندگی و رسالت محمد شهادت دهد. من از آنجا که رسول خدا هستم، به دعوت خدایی شما را دعوت می‌کنم که اسلام بیاور تا در سلامت باشی: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعضی دیگر را- غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد.» هر گاه (از این دعوت) سرباز زنده، بگویید: «گواه باشید که ما مسلمانیم!» اگر از این دعوت سربپیچی بدان که گناه نصاری کشور و قومت بر عهده توست.»

۲-۲. نامه به منذر بن ساوی پادشاه بحرین: «بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد رسول الله الی منذر بن ساوی، سلام علیک فانی احمد

به تعبیر یک دانشمند دین شناس(۱)، به سادگی می‌توان ادیان جهان را در دو گروه قرار داد: ادیان دعوتی و ادیان غیردعوتی؛ ادیان یهودیت، برهمنی و زرتشت در گروه ادیان غیردعوتی و ادیان بودائی، اسلام و مسیحیت جزو گروه ادیان دعوتی قرار می‌گیرند. منظور از دین دعوتی دینی است که نشر دین و ارشاد غیرمعتقدین را وظیفه مقدس بنیان‌گذار و جانشینان وی می‌داند. پیروان این ادیان معتقدند که تعالیم آن دین حقیقت است و سزاوار است تمام اعضای خانواده بشریت بدان دعوت و از طرف همه پذیرفته شود.(۲)

اگر هدف بنیانگذار دین این است که این حقیقت به همگان برسد و رسالت هدایت الهی به وسیله پیامبر به دیگران ابلاغ گردد؛ نخستین پرسشی که به ذهن خطور می‌کند این است که ابلاغ دیانت و ایصال هدایت که یک موضوع ذهنی - فکری است به چه وسیله و ابزاری ممکن است؟ آیا به وسیله تبلیغ و اعزام مبلغان و سخن گفتن با مخاطبان به زبان و فرهنگ آنان، یا به وسیله‌ای غیر متعارف و احيانا جنگ و خونریزی؟ آیا دعوت مبتنی بر جنگ در تاریخ انبیا وجود داشته است؟ بنا بر آنچه امروز به عنوان ادیان ابراهیمی و تاریخ آنان وجود دارد، شاید تنها آئین اسلام است که در تاریخ آن سخن از جنگ و قتال با کافران (غیرمؤمنان) آمده است و چنین حکمی نه در تاریخ آئین حنیف ابراهیم - و البته شاید به جز نه موسی - و نه مسیح رخ نداده است. امروزه مسئله جنگ و قتال با کافران و حتی مسلمانان توسط گروه‌های تکفیری مانند طالبان، داعش، جبهه‌النصره، جیش‌المحمد در پاکستان، وسیله‌ای برای سیاه‌نمایی چهره اسلام در جهان شده است که متأسفانه مسلمانان و فرهنگ اسلامی را در ذهن و دید جهانیان، آئینی خشن و طرفدار تروریسم معرفی می‌نمایند و چه خسارت‌هایی که از این ناحیه بر کلیت جهان اسلام و مسلمانان وارد نشده است!

سوال نویسنده این است که اولین وسیله دعوت در اسلام و آئین محمد(ص) چه ابزاری بوده است؟ منطق همراه با استدلال‌های عقلانی و برهانی، و یا جنگ و خشونت و تحمیل عقیده؟! اگر در تاریخ اسلام جنگ‌هایی واقع شده است آیا این جنگ‌ها، تنها انگیزه دفاعی داشته‌اند و یا هجومی بوده‌اند؟ آیا آئینی که ادعای اصلاح‌گری و هدایت دارد، می‌تواند با ابزار اکراه، زور و تحمیل سازگاری داشته باشد؟ و یا اساساً مسئله هدایت و ارشاد یک مسئله فکری - ذهنی است و اگر هم اصلاح اجتماعی منظور باشد و هدف رفع تبعیض جنسی، نژادی و قومی باشد، آیا این مسئله با ارائه الگوی عدالت خواهانه و تساوی طلبانه میسر است و یا با تهدید و مبارزه طلبی و اکراه؟! تازه

نامه‌های ارسالی پیامبر، از سوی یک پیامبر اولوالعزم که رسالت جهانی دارد، نشان می‌دهد که دعوت اسلامی همواره با عقلانیت، خیرخواهی و صلح‌طلبی همراه بوده است و چنین روشی با اهداف ادیان همخوانی دارد زیرا رسالت دین همان هدایت است و با محبت امکان پذیر است نه با اکراه و خشونت طلبی.

الیک الله الذی لا اله الا هو و اشهد ان لا اله الا هو اما بعد؛ فانی ادعوك الى الاسلام فاسلم تسلم، و اسلم يجعل لك الله ما تحت يديك، واعلم ان دینی سیظهر الى منتهی الخفّ و الحافر. محمد رسول الله. (۴) به نام خداوند بخشنده مهربان؛ از محمد فرستاده خدا به منذر بن ساوی. سلام بر تو. من به نزد تو حمد خدایی می‌گویم که جز او خدایی نیست و بر یکتایی او شهادت می‌دهم اما بعد؛ تو را به اسلام دعوت می‌کنم تا در سلامت باشی و اگر اسلام بیاوری همان حکومتی که داری، برای تنفیذ می‌کنم و بدان که دین من به زودی به هر جا که فردی راه برود، سیطره خواهد یافت. محمد فرستاده خدا.

۲-۳. نامه به خسرو پرویز: «بسم الله الرحمن الرحیم، من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس، سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أن محمداً عبده و رسوله، أدعوك بدعاية الله؛ فانی انا رسول الله الی الناس كافةً لأنذر من كان حياً و یحقّ القول علی الکافرین اسلم تسلم، فإن أبيت فعلیک إثم المجوس. (۵)

بنام خداوند بخشنده مهربان. از محمد، فرستاده خدا، به خسروی بزرگ ایران. درود بر آن کسی که هدایت را پیرو باشد و به خداوند و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد که جز الله معبودی نیست و شریک ندارد و یگانه است، و گواهی دهد که محمد بنده و فرستاده اوست. من تو را به سوی خدا می‌خوانم، همان من فرستاده خدا برای همگان هستم تا آنان را بیم دهم و حجت را بر کافران تمام کنم. اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر از اسلام روی گردان شوی، گناه مردم مجوس بر گردن تو است.

در این نامه‌ها که با جمله بسم الله الرحمن الرحیم شروع می‌شود، پذیرش اسلام و توحید اعتقادی همراه با زندگی مسالمت‌آمیز (اسلم و تسلم)، و در نهایت تحمل بار مسئولیت ملت یادآوری می‌شود. طبیعی است که هیچگونه تهدید و اعلام جنگی با روح دعوت و وعده زندگی مسالمت‌آمیز سازگاری ندارد. از این مجموعه نامه‌ها چنین مفهوم می‌شود که رسالت اسلام و دعوت آن یک رسالت صلح‌آمیز است نه جنگ طلبانه و خشونت‌گرا.

### نامه ای متفاوت

نامه‌ای در ضمن نامه‌های پیامبر به پادشاه مصر نقل شده که متن آن با متن دیگر نامه‌ها مقداری تفاوت دارد. ما متن نامه را نقل می‌کنیم و سپس داوری یکی از صاحب نظران را به عنوان ارزیاب می‌آوریم: «بسم الله الرحمن الرحیم من عند رسول الله الی صاحب مصر؛ اما بعد فان الله ارسلنی رسولاً و انزل علی کتاباً قرآناً مبیناً و امرنی بالاعذار و الإنذار و مقاتلة الکفار، حتی یدنیوا بدینی و یدخل الناس فیهِ و قد دعوتک الی الاقرار بوحدانیتہ تعالی. فإن فعلت سعادت و إن أبيت شقیة، والسلام. (۶) به نام خداوند بخشنده مهربان. از رسول خدا به صاحب مصر؛ اما بعد؛ خداوند

مرا به عنوان رسول فرستاده و بر من کتابی نازل کرده، قرآنی روشن؛ و مرا مأمور ساخته تا راه عذر ببندم و دیگران را از مخالفت با خدا بترسانم و با کافران بجنگم تا با دیگر مردم به دینم درآیند و به حق تو را به اقرار به یگانگی خدا دعوت کردم که اگر بپذیری به سعادت رسیده ای و اگر سربپیچی شقاوت‌منم گشته ای والسلام.»

بدیهی است که جملات تند این نامه با عبارات دیگر نامه‌ها، حتی نامه اول رسول خدا (ص) به پادشاه مصر که مانند نامه او به پادشاه حبشه است، تفاوت آشکار دارد و مضمون نامه، تهدیدی است که به وسیله آن پادشاه مصر را انذار کرده است و قطعاً محتوای نامه با مضامین نامه‌های دعوتی - تبلیغی پیامبر (ص) کاملاً منافات دارد و این دلیل آن است که روایت این نامه ضعیف بوده و مورد اعتماد نیست و به تعبیر استاد احمدی میانجی به قصه داستان پردازان بیشتر شبیه است تا یک نامه سیاسی - تبلیغی پیامبر عظیم‌الشان اسلام؛ علاوه بر اینکه ترکیب جملات آن هرگز با عبارات پیامبر اسلام شباهت ندارد. (۷)

این نامه‌ها از سوی یک پیامبر اولوالعزم که رسالت جهانی دارد، نشان می‌دهد که دعوت اسلامی همواره با عقلانیت، خیرخواهی و صلح‌طلبی همراه بوده است و چنین روشی با اهداف ادیان همخوانی دارد زیرا رسالت دین همان هدایت است و با محبت امکان پذیر است نه با اکراه و خشونت طلبی.

### قرآن: دعوت همراه با برهان و عقلانیت

اما روش دعوت در فرهنگ اسلامی که از قرآن الهام می‌گیرد یقیناً روش اقلانی - استدلالی توأم با حسن ارتباط است:

۱- «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بَاتِّبِي هِيَ أَحْسَنُ (۸) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به [حال] راه یافتگان [نیز] داناتر است»

۲- «فَلذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۹) بنا بر این به دعوت پرداز، و همان گونه که مأموری ایستادگی کن، و هوسهای آنان را پیروی مکن و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم خدا پروردگار ما و پروردگار شماست، اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست، میان ما و شما خصومتی نیست، خدا میان ما را جمع می‌کند، و فرجام به سوی اوست.»

۳- «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ وَ إِنْ جَادَلُوكَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۰) برای هر امتی مناسبی قرار دادیم که آنها بدان عمل می‌کنند، پس نباید در این امر با تو به ستیزه برخیزند، به راه پروردگارت دعوت کن، زیرا تو بر راهی راست قرار داری. و اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است.»

طبیعی است آیات زیادی در قرآن وجود دارد که وظیفه ابلاغ و

هنگامی که انصار و مردم همراه پیامبر این رفتار بزرگوارانه را دیدند، حیائاً با خود چنین گمان کردند که محمد دیگر آنان را فراموش کرده و در کنار هموطنان و خویشاوندان، احساس قوم و خویشی او را فراموش کرده و گذشته خود و یاران را به فراموشی سپرده است، ولی محمد بزرگوار، برای رفع این توهم فرمود: «کلا انی عبدالله و رسوله هاجرت الی الله و الیکم فالحمیا محیاکم و الممات مماتکم ابدأ!، هرگز! من بنده خدا و رسول اویم و به خاطر خدا به سوی او و شما مهاجرت کردم. حیات و زندگی با شما است و مرگ و از دنیا رفتنم در کنار شما.» (۱۳)

از این متن کوتاه تاریخی می‌توان چنین نتیجه گرفت که آری! پیامبر، پیامبر رحمت است و رسالتش ابلاغ پیام الهی، هدایت انسان‌ها و ایجاد تعاون و محبت میان مردم است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (۱۴)، در حقیقت مؤمنان با هم برادرند.

مطلب مهم در اینجا چگونگی جمع بین سیره پیامبر و جنگ‌هایی است که در تاریخ آئین محمد اتفاق افتاده و ظاهراً جنبه خشونت آمیز دارند. جنگ‌های اسلام را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: ۱. جنگ‌های دوران رسالت و نبوت؛ ۲. جنگ‌های بعد از رحلت رسول اکرم (ص).

قطعا جنگ‌های محمد در دوران رسالت تنها جنبه دفاعی داشته‌اند و حضرتش هرگز در پیشبرد و گسترش آئین خود از جنگ استفاده نکرده است؛ بلکه این جنگ‌ها بر او تحمیل شده بوده و او برای دفاع از حریم مدینه و جلوگیری از کینه ورزی خصم لجوج به این جنگ‌ها تن داده است: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» (۱۵) به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند، و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما خداست».

انجام رسالت را تنها با روش غیر خصمانه دنبال می‌کند: «إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ» (۱۱)

### روش و سیره عملی پیامبر (ص)

آنچه مهم است و باید اینجا مورد ارزیابی قرار گیرد روش ایجابی و عملی رسول اکرم (ص) است که چگونه با مخاطبان دعوت خویش برخورد داشته؛ آیا با آنان جنگیده یا تعامل کرده است؟ آیا در این رفتار، حضرتش عتاب و خطاب به کار برده یا روش صلح‌آمیز در پیش گرفته است؟

### در مدینه

نخستین آثار آئین اسلام را از نظر عملی و اجتماعی، می‌توان نفوذ آن در میان مردم مدینه و هجرت رسول اکرم به شهر یثرب دانست؛ محمد (ص) با دعوت مردم مدینه، به عنوان رئیس اصلاح‌گر میان قبایل و پیامبر خدا وارد شهر شد. معروف است وقتی ناهقه حضرت (ص) به قبا - مدخل مدینه - رسید جوانان انصار سرودخوانان به استقبال او رفتند و با اکرام و تهللیل وارد شهر گردید آنان چنین می‌خواندند:

طلع البدر علينا من ثنيت الوداع

وجب الشكر علينا ما دعى الله داع

أيها المبعوث فينا جئت بالأمر المطاع

جئت شرف المدينة مرحباً يا خير داع

هنوز امروزه این نغمه دل‌انگیز در روز ولادت و بعثت پیامبر از همه رادیوهای کشورهای عربی پخش می‌شود و چه لذت‌بخش است! وقتی به مدینه آمد نام شهر از یثرب به مدینه‌النبی تغییر یافت و میان مسلمانان عقد اخوت و برادری ایجاد کرد و امت اسلامی را به وجود آورد.

### در مکه

در مکه پس از چندین سال جنگ، وقتی فاتحانه وارد شهر گردید عفو عمومی داد و لطف عمیم خود را نثار هموطنان ساخت. بلاذری در فتوح البلدان ورود محمد (ص) را به شهر مکه با یک توصیف قابل تحسین تعریف می‌کند: «گویند: وقتی روز فتح مکه رسید (و پیامبر پیروز شد) محمد به قریش گفت چگونه فکر می‌کنید و چطور حدس می‌زنید که رفتار من با مکیان چگونه خواهد بود؟ گفتند: «نظن خیرا و نقول خیرا اخ کریم و ابن اخ کریم و قد قدرت. قال: فانی اقول كما قال اخى يوسف عليه السلام لا تتريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو ارحم الراحمين، الا كل دين او مال او مائره فى الجاهلية فهى تحت قدمى الا سدانة البيت و سقاية الحاج» (۱۲)، گمانان نسبت به تو خیر است و می‌گویم برادر با کرامت و فرزند برادری که اهل کرامت است؛ فرمود: من آنچه برادرم یوسف فرمود همان را تکرار می‌کنم امروز بر شما عتاب و ملامتی نیست خداوند شما را می‌بخشد و او ارحم الراحمين است. همه قرض و مال و خطاهائی که در جاهلیت بود، مورد عفو است به جز نگه‌داری خانه کعبه و شغل آب دادن حاجیان.



اما پاره‌ای جنگ‌های بعد از رحلت محمد(ص) و دوران خلفای اموی و عباسی بیشتر جنبه امپراطوری به خود گرفته و بیش از آنکه موضوع دعوت اسلامی را در نظر بگیرند، کشورگشایی مد نظر آنها بوده و امپراطوری دینی را گسترش داده‌اند.

باید توجه داشت که دعوت اسلامی مانند مسیحیت تنها بعد فردی و اصلاح فردی نداشت بلکه ابعاد دیگر اصلاحی را نیز شامل می‌شد. چنانچه در آیه: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱۶) پس هر کس به طاغوت کفر ورزد، و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است. و خداوند شنوای داناست». یعنی لازمه ایمان به الله، کفر به طاغوت است. طاغوت به معنی داشتن خصلت تجاوزطلبی به حقوق الهی و انسانی و ادعای خدائی کردن سردمداران تجاوز طلب و استثمار انسان‌ها است و اسلام خواهان نفی شرک اعتقادی و شرک سیاسی (نفی استبداد) است.

طبیعی است که اگر نفی شرک با آموزش اعتقاد توحیدی میسر باشد، نفی شرک سیاسی و استبداد فقط و فقط با قدرت امکان دارد. اگر در نظام اسلامی عقیده و مذهب آزاد بوده و هرگونه اکراه و تحمیل در آن منتفی باشد، هر کسی می‌تواند با حفظ عقیده خود در کشورهای اسلامی و در کنار مسلمانان با امنیت و آرامش زندگی کند و لازمه چنین فضای آزاد، نفی قدرت استبدادی است.

### دارالحراب و دارالاسلام

در حقوق بین‌الملل اسلام (که آئین مسیحیت از آن محروم است) جهان به دو منطقه تقسیم می‌شود: در این تقسیم بندی جهان از لحاظ ایمان و کفر به دارالاسلام و دارالکفر؛ و از لحاظ زندگی امنیتی و جنگ، به دارالحراب و دارالسلام تقسیم شده است.

کسانی که از اهل کتاب و پیروان ادیان دیگر، نظام توحیدی را پذیرا باشند، به طور یقین می‌توانند در دارالاسلام (کشور اسلامی) زندگی کنند و این چیزی است که در جنگ‌های مسلمانان اتفاق افتاده است. یعنی می‌توان ادعا کرد که در کل، مسلمانان کشورهای مجاور را با روش صلح و تسلیم فتح کرده‌اند و آزادی مذهب و امنیت را برای همگان میسر ساخته‌اند که به شواهدی در این زمینه اشاره می‌کنیم.

موقعی که مسلمانان به دره اردن رسیدند و ابوعبیده در محل اردوگاه خود مستقر شد ساکنان مسیحی نامه‌ای به این مضمون برای مسلمانان ارسال داشتند: «ای مسلمانان، ما شما را بر بیزناس ترجیح می‌دهیم هر چند آنان هم کیش ما هستند. زیرا شما، ما را در دین و ایمان خود آزاد گذارده و با ما با ترحم و مهربانی بیشتر رفتار می‌کنید و از اعمال زور و ظلم در مورد ما خودداری می‌نمائید و حکومت شما بر ما به مراتب بهتر از حکومت بیزناس است؛ زیرا آنان اموال ما را به غارت برده و خانه‌های ما را تصاحب نموده‌اند. اهالی اسماء دروازه‌های شهرهای خود را بر لشگر هراکلیوس بستند و به مسلمانان اطلاع دادند که حکومت و عدالت اسلامی را بر بی‌عدالتی و فشار و تعدیات رومیان ترجیح می‌دهند.» (۱۷)

به نقل از بلاذری در فتوح البدان، وقتی هرقل (هراکلیوس) لشگری

فراهم ساخت که به مسلمانان حمله کند، مسلمانان از هجوم رومی‌ها مطلع شدند و در شهر حمص که در دست مسلمانان بود همه اموال جزیه و خراجی که از مسیحیان گرفته بودند به آنان برگرداندند و گفتند: «ما تمام پولی را که از شما دریافت داشتیم به شما بازپس خواهیم داد زیرا اینک به ما خبر رسیده است که نیروهای قوی دشمن علیه ما در حال پیشروی هستند و چون شرط معاهده ما آن بود که ما بایستی از جان و مال شما، محافظت نمائیم انجام این وظیفه اینک از امکان ما خارج است ما تمام پولی را که از شما گرفته بودیم به شما برمی‌گردانیم». مردم حمص گفتند: «حکومت شما و عدالت شما در حق ما برای ما بسیار دلپذیرتر و مطلوب‌تر است از شرایط ظلم و اجحافی که از طرف رومیان بر ما وارد می‌شد و ما در کنار شما از حمص دفاع خواهیم کرد و با هرقل خواهیم جنگید.» (۱۸) به تعبیر امیرعلی در روح الاسلام: «روح اسلام، آزادی خواهی و عدالت است. تا جائی که مسیحیت، بهبود و دیگر فرق مسیحی را آزاد کردند حال آنکه خود مسیحیت، هزاران نفر را به عنوان بدعت‌گزار نابود ساخته و یهودی‌کشی به عنوان یک سنت در جهان اروپا پدید آمده است. اسلام از وجود دانشمندان مسیحی و سیاستمداران آنها استفاده می‌کرد؛ چنانچه در دولت فاطمی مصر، از یهودیان در کابینه خود وزیر داشتند و آزادی ازدواج مسلمانان با زنان مسیحی، یهودی و زرتشتی را مجاز می‌دانسته‌اند.» (۱۹)

امروزه آنچه در بلاد اسلامی جریان دارد و مسلمانان قشری و ارتجاعی بنام «تجدید خلافت اسلامی» در افغانستان، عراق و سوریه و با تکفیر مسلمانان و کشتن غیر مسلمانان چهره نورانی آئین محمد را سیاه نشان می‌دهند یقیناً حادثه غم‌انگیزی است که هرگز جهان اسلام چنین فاجعه‌ای را به خود ندیده است. این در حالی است که در زمان حمله مغول و در طول حکومت ۲۰۰ ساله ایلخانان، اگرچه مسلمانان قتل‌عام شدند و تمدن اسلامی نابود شد و با اینکه چنگیز و هولاکوخان بت پرست بوده و آئین شمنی داشته‌اند اما مسلمانان از آزادی مذهب برخوردار بوده‌اند.

براستی با ارزیابی و معیار قرار دادن جنگ‌های صدر اسلام که احیاناً عدالت و آزادی را همراه خود به کشورهای مفتوح برده‌اند؛ آیا ما می‌توانیم جنگ‌هایی که در طول تاریخ اسلامی به نام اسلام واقع شده‌اند و امثال سلطان محمود غزنوی یا نادر شاه افشار به نام اسلام به یغماگری و غارت اموال دیگران پرداخته‌اند را تایید نماییم و بر سلطه طلبی قدرتمندان مهر صحت بزنیم؟! فاتحان عرب وقتی به هند رفتند - از طریق سند، پاکستان امروزی - تعادل، تسامح و صلح را برگزیدند و با مردم بودائی منطقه رفتار تسامح آمیز اهل کتاب را در پیش گرفتند. در این باره به نقل بلاذری در فتوح البلدان چنین آمده است: «در سال ۱۹۰ هجری محمدبن قاسم وقتی به دوازه شهرهای سند رسید، شهر در بلندی کوه واقع شده بود آنان را چندین ماه محاصره کرد و سپس با صلح شهر را فتح نمود و متعرض مردم نشد و حتی معبد بودا را نیز تخریب نمود و گفت بودا و بودائیان به مانند معبد نصاری و معبد یهود و آتشکده مجوس‌اند و به مانند اهل کتاب باید با آنان رفتار نمود.» از این جهت پیش از فتح هند، عقاید توحیدی و ضد طبقاتی اسلام به هند راه یافته بود و عده بسیاری از هندیان، مسلمان

متأسفانه سربازان می‌کنند. می‌توان گفت او هر مذهب دیگری هم که می‌داشت چنین کاری می‌کرد. بسیار جالب است که با فرمانروایان و احکام ایالت سند که مسلمان بودند نیز بدرفتاری می‌کرد و فقط وقتی که آنها قبول کردند که مطیع او باشند و به او باج و خراج بپردازند از ایشان صرف نظر کرد... ما نباید چنین تصور کنیم که او یک مسلمان بود بلکه او چیزی بیش از یک سردار و سرباز فاتح نبوده است.» (۲۲)

آیا می‌توان گفت که کار ادیان و بنیان‌گذاران آن با کار و پیشه سرداران فاتح چه مسلمان و چه مسیحی و یا هر دین

شده بودند و به خصوص به عقیده ضد نظام کاستی (۲۰) اسلام باور داشتند.

نهر و در کتاب نگاهی به تاریخ جهان می‌گوید: «عرب‌های مسلمان به هند رفت و آمد داشتند و در اینجا مساجدی می‌ساختند و گاهی مذهب خودشان را تبلیغ و موعظه می‌کردند و حتی بعضی اوقات کسانی هم به مذهب ایشان می‌گرویدند و معتقد می‌شدند. چنین به نظر می‌رسد که در آن زمان هیچ نوع مخالفتی با مذهب جدید وجود نداشت و تصادم و برخوردی میان دین هند و اسلام پیش نمی‌آمد،



سنی‌کشی، مسیحی‌کشی، قرمطی‌کشی، صوفی‌کشی و امروزه شیعه‌کشی پدیده‌هایی شومی هستند که کارنامه اجتماعی - تاریخی مذهب را سیاه نشان می‌دهند! و این جز با نگاه به مذهب در ابعاد هجومی تندروانه و رادیکالی آن و نادیده گرفتن بُعد صلح‌جویانه عقلانی - رحمانی اسلام و مسیحیت امکان پذیر نیست.

دیگر متفاوت است؟ ادیان و پیامبران برای صلح و عدالت آمدند اما فاتحان و قدرت‌مداران برای سلطه و اعمال قدرت از مذهب سوء استفاده کرده‌اند؟ به نظر می‌رسد اگرچه مذهب در ذات خود عامل هدایت و ارشاد است اما بیشتر مورد سوءاستفاده قرار گرفته است.

پیامبر اسلام وقتی سفیران خود را به دربار پادشاهان می‌فرستاد به آنان چنین می‌فرمود: « خداوند مرا مایه رحمت فرستاده است. پس پیام مرا به جهانیان برسانید خداوند از شما راضی باشد و درباره من اختلاف نکنید چنانکه حواریون و یاران مسیح درباره او اختلاف کردند. گفتند: یا رسول الله اختلاف آنها چگونه بود؟ فرمود: او نیز به مانند من آنان را به ابلاغ رسالت دعوت کرد اما آنکه نزدیک به او بود دوست داشت و تسلیم

بعدها بود که میان دو مذهب تصادم و ناراحتی آغاز شد فقط از قرن یازدهم میلادی از وقتی که اسلام به صورت فاتح شمشیر زن به هند آمد با عکس العمل خنثی مواجه گشت و تحمل و بردباری قدیمی جای خود را به کینه و نفرت و تصادف سپرد.» (۲۱)

در منطق انسان‌های با فرهنگی به مانند جواهر لعل نهر و، جنگ‌ها و غارت‌های بی‌حساب فاتحانی به مانند نادر و محمود غزنوی به نام اسلام قابل قبول نیست، زیرا منطق مذهب آن هم دینی به مانند اسلام منطق عقلانیت هدایت و عدالت و ضد طبقاتی بودن است نه منطق زور و تحمیل و غارتگری. نهر و به صراحت می‌گوید: «محمود برای فتوحات نظامی و به چنگ آوردن غنائم به هند آمد و همان کار را کرد که

شد، اما آنکه دور بود نفرت کرده و رد نمود از این جهت مسیح از این کار به خداوند شکایت کرد.» (۲۳)

پیامبر به اسقفان نصاری نجران نوشت: «من محمد رسول الله الی اساقفة نجران. بسم الله، رب ابراهیم و اسحق و یعقوب اما بعد فانی



چنین انحرافی می‌تواند مذهب را از مسیر هدایت و ارشاد بازگرداند و به جای تعصب بر اجرای فضائل، کینه‌توزی و نفرت را توسعه دهد و خود عامل زور و تحمیل شود. چنانچه مسیحیت بعد از رسمیت یافتن به وسیله امپراطوری روم چنین سرنوشتی پیدا کرد و چه انسان‌هایی به نام منحرف و بدعت‌گزار از دم شمشیر متعصبان مذهبی (مسیحی) گذرانده شدند. چنین انحرافی در راه اجرای دموکراسی و سوسیالیزم هم وجود داشته است. در تاریخ اسلام دوره اموی و متعصبان دوره سلجوقی و احیاناً صفوی نیز چنین سرنوشتی بر مسلمانان حاکم بوده است. آیا می‌توان جنگ‌های صلیبی و خشونت‌های جنبش‌های تکفیری را به نام مذهب توجیه کرد؟! اگر با چنین نگاهی مسأله را ببینیم کدام دوره‌ای را می‌توانیم به عنوان جامعه آرامش بخش مذهبی در تاریخ مذاهب نشان دهیم؟

سنی‌کشی، مسیحی‌کشی، قمرطی‌کشی، صوفی‌کشی و امروزه شیعه‌کشی پدیده‌هایی شومی هستند که کارنامه اجتماعی - تاریخی مذهب را سیاه نشان می‌دهند! و این جز با نگاه به مذهب در ابعاد هجومی تندروانه و رادیکالی آن و نادیده گرفتن بُعد صلح‌جویانه عقلانی - رحمانی اسلام و مسیحیت حاصل نشده است.

البته در مقابل می‌توان گفت که این عامل مذهب بوده است که انگیزه تحقق جامعه مدنی امریکایی را به وجود آورده و سپاهان را همراه سفید پوستان از حقوق برابر برخوردار کرده است. یا این مذهب بوده است که در شبه جزیره هند گاندی به وسیله آن با اعمال روش غیر خشونت طلبانه، توانست استعمار انگلیس را عقب بزند و به استقلال هند نائل آید؛ و یا عامل مذهب بوده است که در طول دوره ایلخانان، به وسیله اسلام فرهنگی و معنوی، وحشیان صحراگرد را تربیت کرده و سرانجام آنان را به صورت خدمت‌گزاران تمدن ایرانی - اسلامی در آورده است.

به هر حال از هر دو حالت ویرانگری و آبادسازی مذهب نمونه‌هایی وجود دارد اما کدام یک را باید در حرکت‌های اجتماعی الگو قرار دهیم؟ آیا ما نمی‌توانیم در روند حرکت‌های اجتماعی و جنبش‌های اصلاحی به موفقیت‌های دیگر عوامل نگاه کنیم؟! آیا علم و فرهنگ غرب با بعد تخریب در جهان نفوذ کرد و مدرنیته را تا اعماق کشورهای غیر اروپایی نفوذ داد، یا با تسخیر ذهن‌ها و اندیشه‌ها و پرورش مغزهای متخصص راه خود را در دل نخبگان جامعه غیر اروپایی گشود و پیش رفت؟ چرا مذهب عقلانی این راه را در پیش نگیرد؟ در تاریخ اسلامی آیا روش حضرت صادق(ص) که اندیشه ناب اسلامی را با تشکیل حوزه علمی و تربیت شاگردان گسترش داد روش غیر موفق بوده و یا روش تندروان شیعی که در نیمه راه به دست ستمگران به شهادت رسیده‌اند؟ تکلیف، کدام است: تسخیر و نفوذ در اعماق دل‌ها یا تحریک احساسات خام و غیر تربیت یافته است؟

ادعوی الی عبادة الله من عبادة العباد و ادعوی الی ولایة الله من ولایة العباد». آری اولین هدف او آزادسازی از بردگی است و آخرین هدفش دوستی و محبت است.

پس، انگیزه کشورگشایان با دست‌آویز قرار دادن مذهب چه بوده است؟ آیا این یورش و تهاجم خصلت قومی داشته است؟ عرب‌ها که قومی جنگجو بوده‌اند و اسلام جهت شمشیر آنها را که معمولاً با عصبیت جاهلی به برادرکشی می‌پرداختند به سوی اهداف متعالی برگردانده است؛ همین سربازان مؤمن مسلمان، به دیگر کشورها آزادی آورده‌اند؟ البته این گونه بینش را نمی‌توان نادیده گرفت. به جرأت می‌توان گفت که اسلام و مسیحیت آنچه برای پیروان و مؤمنان به ارمغان آورده‌اند ایمان، درست‌کاری و محبت بوده است. ولی وقتی مذهب به صورت نیروهای مهاجم در بیاید جامعه را به مؤمن و کافر تقسیم می‌کند و کافر را بیگانه تلقی می‌کند که احیاناً هیچ گونه ارتباطی با خداوند ندارد. این سخن و تصور با آزادی مذهب در اسلام و به رسمیت شمردن ادیان دیگران چندان وجهه عقلانی ندارد.

اگر مذهب در دست رجال غیر تربیت یافته قرار بگیرد که خود آنها چندان به ابعاد زلال مذهب توجهی نداشته باشند، یا با پشتیبانی پیروان متعصب دینی پشتیبانی شوند، می‌تواند به جای عامل سازنده، عامل تخریب باشد و به جای اصلاح، خود انگیزه آشوب گردد. جنگ مذهبی پیروان متعصب، عرصه را برای شنیدن پیام اصلاحی محبت‌آمیز مذهب تنگ می‌کند و در نتیجه به خونریزی منجر می‌گردد. آری



## پیروزی اسلام با ثروت خدیجه و شمشیر علی (ع) یعنی با زر و زور؟!

گاهی خود ما مسلمانان حرف‌هایی می‌زنیم که نه با تاریخ منطبق است و نه با قرآن، با حرف‌های دشمن‌ها منطبق است؛ یعنی حرفی را که یک جنبه‌اش درست است به گونه‌ای تعبیر می‌کنیم که اسلحه به دست دشمن می‌دهیم، مثل اینکه برخی می‌گویند اسلام با دو چیز پیش رفت: با مال خدیجه و شمشیر علی، یعنی با زر و زور. اگر دینی با زر و زور پیش برود، آن چه دینی می‌تواند باشد؟! آیا قرآن در یک جا دارد که دین اسلام با زر و زور پیش رفت؟ آیا علی (علیه السلام) یک جا گفت که دین اسلام با زر و زور پیش رفت؟ شک ندارد که مال خدیجه به درد مسلمین خورد اما آیا مال خدیجه صرف دعوت اسلام شد، یعنی خدیجه پول زیادی داشت، پول خدیجه را به کسی دادند و گفتند بیا مسلمان شو؟

آیا یک جا انسان در تاریخ چنین چیزی پیدا می‌کند؟ یا نه، در شرایطی که مسلمین و پیغمبر اکرم در نهایت درجه سختی و تحت فشار بودند جناب خدیجه مال و ثروت خودش را در اختیار پیغمبر گذاشت ولی نه برای اینکه پیغمبر - العیاذ بالله - به کسی رشوه بدهد، و تاریخ نیز هیچ گاه چنین چیزی نشان نمی‌دهد. این مال آنقدر هم زیاد نبوده و اصلاً در آن زمان، ثروت نمی‌توانسته اینقدر زیاد باشد. ثروت خدیجه که زیاد بود، نسبت به ثروتی که در آن روز در آن مناطق بود زیاد بود نه در حد ثروت مثلاً یکی از میلیاردرهای تهران که بگوییم او مثل یکی از سرمایه دارهای تهران بود. مکه شهر کوچکی بود. البته یک عده تاجر و بازرگان داشت، سرمایه دار هم داشت ولی سرمایه دارهای مکه مثل سرمایه دارهای نیشابور مثلاً بودند نه مثل سرمایه دارهای تهران یا اصفهان یا مشهد و از این قبیل. پس اگر مال خدیجه نبود شاید فقر و تنگدستی مسلمین را از پا درمی‌آورد. مال خدیجه خدمت کرد اما نه خدمت رشوه دادن که کسی را با پول مسلمان کرده باشد، بلکه خدمت به این معنی که مسلمانان گرسنه را نجات داد و مسلمانان با پول خدیجه توانستند سد رمقی کنند.

شمشیر علی بدون شک به اسلام خدمت کرد و اگر شمشیر علی نبود سرنوشت اسلام سرنوشت دیگری بود اما نه اینکه شمشیر علی رفت بالای سر کسی ایستاد و گفت: یا باید مسلمان بشوی یا گردنت را می‌زنم، بلکه در شرایطی که شمشیر دشمن آمده بود ریشه اسلام را کند، علی بود که در مقابل دشمن ایستاد. کافی است ما «بدر» یا «احد» و یا «خندق» را در نظر بگیریم که شمشیر علی در همین موارد به کار رفته است. [...] پس وقتی می‌گوییم اگر شمشیر علی نبود اسلامی نبود، معنایش این نیست که شمشیر علی آمد به زور مردم را مسلمان کرد؛ معنایش این است که اگر شمشیر علی در دفاع از اسلام نبود دشمن ریشه اسلام را کنده بود همچنانکه اگر مال خدیجه نبود فقر، مسلمین را از پا درآورده بود. این کجا و آن حرف مفت کجا؟! (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص: ۱۸۰)

با اینکه سید جمال آغازگر بیداری اسلامی بوده است اما این سید احمد خان هندی بوده است که شخصیت‌هایی مانند ابوالکلام آزاد و اقبال لاهوری را در دانشکده اسلامی خود تربیت کرد که حیات عقلانی و علمی مسلمانان هند را ارتقاء داده‌اند. راستی این نکته برای من یک سؤال است و حتماً اندیشمندان و متفکران، تحلیل قانع‌کننده‌ای را ارائه خواهند داد: آیا دنیای اسلام موجود با تلخ‌کامی‌ها، سیاه‌نمایی‌ها و کشتارها راه صحیحی می‌رود و یا تجربه کشورهایی مانند مالزی به روش اسلامی نزدیکتر است؟

### پانویس‌ها

۱. ماکس مولر - پدر علم تطبیق ادیان که پنجاه سال در هند مطالعه کرده و ۵۰ جلد کتاب درباره ادیان شرقی نوشته است.
۲. توماس آروولد تاریخ گسترش اسلام ص ۱، ترجمه ابوالفضل عزتی دانشگاه تهران ۱۳۵۸.
۳. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۵۵.
۴. همان، ۳۵۴.
۵. همان، ص ۳۱۶.
۶. همان، ص ۴۱۸.
۷. همان، ص ۴۱۹.
۸. النحل، ۱۲۵.
۹. الشوری، ۱۵.
۱۰. الحج، ۶۸-۶۷.
۱۱. الشوری، ۴۸.
۱۲. ابوالحسن بلاذری فتوح البلدان صفحه ۵۵ المکتبه الکبری مصرالقاهره ۱۹۵۹.
۱۳. همان - صفحه ۵۳.
۱۴. الحجرات، ۱۰.
۱۵. الحج، ۴۰-۳۹.
۱۶. البقره، ۲۵۶.
۱۷. ارنولد: تاریخ گسترش اسلام - صفحه ۴۲، بلاذری فتوح البلدان - صفحه ۱۲۲.
۱۸. بلاذری: فتوح البلدان صفحه ۱۴۳.
۱۹. امیرعلی روح الاسلام - صفحه ۲۵۴ - تعریب: عمرالپروی - دارالعلم المالین بیروت ۱۹۶۸.
۲۰. نظام کاستی، نظامی در آیین هندو است که افراد جامعه را به طبقات مختلفی از قبیل طبقه حکمرانان، جنگاوران، بازرگانان و... تقسیم می‌کند. یکی از این طبقات، نجس‌ها هستند. افراد این طبقه که تعداد زیادی از جامعه هند را تشکیل می‌دهند از هیچ گونه حقوق اجتماعی حتی از حق تحصیل، نیز برخوردار نیستند. در تاریخ هند این طبقه همواره تحت ظلم و ستم و تبعیض و تحقیر توسط افراد طبقات دیگر بوده‌اند.
۲۱. جواهر لعل نهرو نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ صفحه ۳۴۱ ترجمه محمود تفضلی امیرکبیر ۱۳۴۳.
۲۲. همان، صفحه ۳۴۳.
۲۳. به نقل از ساختار «اجتماعی - سیاسی دولت محمد» سید محمد ثقفی صفحه ۴۰۳ نشر مرتضی ۱۳۹۳.



# گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با آیت الله العظمی صانعی در دهه ۹۰

[شبییه سازی]

من در روزنامه‌ها مقالاتی از جنابعالی درباره «شبییه سازی» خواندم، لطفاً نظرتان را در مورد این مسئله بیان فرمایید؟

■ از نظر اسلام، عمل به هر گونه پیشرفت علمی و به عینیت رساندن آن در تولید انسان (شبییه سازی کامل انسان) که به زن و شوهر و یا تنها به زن ارتباط پیدا می‌کند، برای موارد ضرورت و شرایط خاص، فی حد نفسه بلاشکال است و نمی‌تواند گفت حرام است زیرا آن را جرم و گناه نمی‌دانند؛ اما به دلیل ایرادات اخلاقی و حقوقی مترتب بر این مسأله جز در موارد ضروری استفاده از آن اشکال دارد، چرا که اگر این امر رایج شود، کانون زندگی اجتماعی و فلسفه خلقت



دارد و بحث نفوذ فرهنگ آمریکایی نیست. به هر حال انسانها هم در افکار دیگران تأثیر می‌گذارند و هم تأثیر می‌پذیرند. البته یک نکته مهم وجود دارد و آن پیروی و تبعیت مردم مسلمان ایران از قوانین اسلام است و به همین دلیل انتظار داریم که آنان بیشتر در فرهنگ مردم جهان تأثیر مثبت داشته باشند تا اینکه بخواهند تأثیر بپذیرند و برای رسیدن به جامعه ایده آل باید کار فرهنگی صورت گیرد تا با فرهنگ سازی مردم را با فرهنگ غنی اسلام بیشتر آشنا سازیم. تجربه گذشته نشانگر آن است که تصویب قوانین و مقررات و سختگیری و اعمال فشار توسط ارگانها و نهادهای مربوط تأثیرگذار نبوده است و صرفاً افزایش شناخت و آگاهی افراد جامعه از طریق فرهنگ سازی مفید خواهد بود.

و آفرینش (تولید مثل از طریق ازدواج) از بین می‌رود و مفسد اخلاقی، اجتماعی و حقوقی فراوان به بار خواهد آورد؛ اما شبیه سازی اعضای بدن انسان و یا سایر موارد مانند شبیه سازی حیوانات به دلیل منافع فراوان آن در تأمین سلامتی و رفع نیازهای انسان نه تنها بلاشکال است، بلکه مطلوب نیز هست و باید متخصصین این امر را به جهت تأمین نیازهای پزشکی و غذایی بشر ترغیب هم کرد.

[ مصاحبه سردبیر روزنامه واشنگتن پست ]



### [سبک لباس و پوشش]

در جامعه در زمینه پوشش تغییراتی ایجاد شده است و خانم‌ها به تدریج سبک لباس پوشیدن و پوشش خود را تغییر داده‌اند، بدون اینکه فرهنگ آمریکایی سلطه پیدا کند، دیدگاه جناب‌عالی در این باره چیست؟

■ امروزه به دلیل وجود رسانه‌های ارتباط جمعی و تأثیر ماهواره و اینترنت جهان به یک دهکده کوچک تبدیل شده است، از همین روست که مردم از مدل‌ها و شیوه‌های متنوع در زمینه لباس و پوشش ظاهری استفاده می‌کنند و این موضوع تقریباً در همه فرهنگ‌ها در جهان وجود

### [توصیف شخصیت امام خمینی(س)]

#### شخصیت امام خمینی را برای ما توصیف کنید؟

■ امام خمینی یک انسان وارسته، فقیه و عالم کم نظیر بود، فیلسوف و عارف بالله بود. امام (س) یک شخصیت والا و منحصر به فرد بود که برای تمام انسانها ارزش و کرامت قائل بود. ایشان برای حقوق مردم احترام خاص قائل بود و هنگامی که سلطه همه جانبه بیگانگان به مقدرات کشور را ملاحظه کرد و نظام استبدادی شاه حاضر به پذیرش نصایح و راهنمایی عالمان دینی نشد علیه حکومت قیام کرد و از تمام امکانات مادی و معنوی

## مفهوم کلی چگونه است و در جامعه به چه نحوی پذیرفته می‌شود؟

■ مهم‌ترین اصل در شیوه اجرایی قوانین و احکام اسلامی قبل از هر چیز باور قلبی و ایمان مردم به این قوانین و احکام است و اینکه واضح و بنیانگذار این قوانین خداوند متعال است. ما مسلمانان معتقدیم خداوند که خالق جهان هستی است برای بهتر زندگی کردن انسانها مجموعه قوانین و دستوراتی را در قالب ادیان الهی برای بشر به وسیله انبیا و رسولان فرستاده است و موضوع دیگر این که باید بپذیریم این قوانین و اجرای آن به نفع جامعه بشری است و سعادت دنیا و آخرت ما را فراهم میکند، از همین روست که در طول تاریخ میلیونها مسلمان بدون هیچ اجبار، اکراه و یا تهدیدی به قوانین و احکام اسلام احترام می‌گذارند و به آنها عمل می‌کنند، لذا ضمانت اجرای این قوانین به یک اصل درونی در انسانها بر می‌گردد و یکی از ابعاد تبلیغ در جامعه اسلامی این است که مردم نسبت به این مسائل آگاهی و شناخت کافی بدست آورند، علاوه بر این مسائل، اسلام در مورد اجرای قوانین و احکام موارد دیگری را نیز تذکر داده است از جمله اینکه مجریان قانون در جامعه نباید از قوانین تخلف کنند، چون اعتماد مردم نسبت به آنان سلب می‌شود، بنابراین مجریان باید مورد علاقه مردم باشند یعنی علاوه بر انتخاب آنان توسط مردم که مشروعیت قانونی را به همراه می‌آورد باید مقبولیت مردمی نیز داشته باشند و این مقبولیت زمانی بدست می‌آید که آنان در مقام اجرای قوانین به گونه‌ای عمل کنند که مردم آنان را دوست بدانند و این فراتر از دموکراسی در جهان غرب است، زیرا در نظر آنها فقط بدست آوردن اکثریت آرا مهم است ولی در جامعه اسلامی یک نامزد انتخابات علاوه بر اینکه رأی اکثریت مردم را بدست می‌آورد باید مورد علاقه مردم باشد و مردم او را دوست بدانند و این محبوبیت در بین قلوب مردم مسئولیت و رسالت مهمی را بر دوش او می‌گذارد و احساس مسئولیت و تعهد در قبال مردم جامعه خواهد داشت و همین مسائل باعث می‌شود که وی از وعده‌هایی که به مردم می‌دهد و به آرمانها و ارزشهای مورد قبول جامعه خیانت نکند.

### [مقبولیت و محبوبیت حاکمان]

**چگونه می‌توان گفت یک نفر که مسئولیت داشته است، محبوبیت خود را از دست داده است و دیگر مورد علاقه مردم نیست؟**

■ ملاک و معیار در پذیرش مسئولیت در حکومت اسلامی علاوه بر کسب حداکثر آرا که جنبه مشروعیت قانونی را به دنبال دارد، شخص باید مورد علاقه مردم باشد و محبوبیت و مقبولیت عامه نیز داشته باشد و این وجاهت شرعی به دنبال می‌آورد، حال اگر کسی به هر دلیل نتواند این مشروعیت و مقبولیت را کسب کند، معلوم می‌شود که از قوانین و مقررات تخلف نموده است و دیگر مورد تأیید مردم نیست، ملاک و معیار فهم این موضوع هم می‌تواند با یک نظرسنجی بدست آید و به باور بنده اگر کسی این مشروعیت و مقبولیت را از دست بدهد وجاهت قانونی و شرعی برای تصدی هر گونه مقام و منصب را از دست خواهد داد.

خود محروم شد، زندان رفت، تبعید شد، فرزند خود را از دست داد، ولی دست از مبارزه نکشید تا انقلاب را هدایت و رهبری کرد و سرانجام استقلال، کرامت و سربلندی را به ملت ایران برگرداند. امام در طول سالیان زندگی‌اش همواره برای رضای پروردگار قدم نهاد و برای خدمت به مردم همه گونه فداکاری کرد. امام (س) در دوران نهضت و انقلاب به گونه ای عمل کرد که تمام گروه‌های فکری در جامعه حول محور ایشان اجتماع کردند و برای استقلال و پیشرفت کشور و سازندگی آن کوشیدند و هنگامی که پس از سالها دوری از وطن به میهن بازگشت آن استقبال باشکوه به عمل آمد و پس از یک دهه تلاش و کوشش برای حفظ وحدت جامعه و ایستادگی در مقابل دشمنان قسم خورده انقلاب و حفظ ارزشها و دستاوردهای آن وقتی رحلت کرد آن وداع به یادماندنی با پیکر ایشان صورت گرفت و در میان غم و حزن و اندوه مردم به خاک سپرده شد.

### [اقتصاد اسلامی]

**یکی از مسائل مهم در روابط کشورها با یکدیگر حول محور اقتصاد و تجارت هست و مباحث سیاسی نیز تحت الشعاع مسائل اقتصادی و بازرگانی می‌باشد. ایران با داشتن منابع عظیم نفتی در حال حاضر در اقتصاد دنیا یک قدرت بزرگ به حساب می‌آید. از دیدگاه اسلام، موضوع اقتصاد و تجارت و ارتباط بازرگانی بین کشورها و نقش پول در این رابطه چگونه تفسیر می‌شود؟**

■ در آئین اسلام موضوع اقتصاد، تجارت و داد و ستد و داشتن ارتباط بازرگانی با کشورهای دیگر امری بدیهی و پذیرفته شده است و در کتابهای فقهی قوانین مربوط به آن نیز قید شده است. از بعد اقتصادی بایستی هر دو طرف سود منصفانه و مشروع بدست آورند و موجب رفاه و ارتقای سطح زندگی مردم شود. بنابراین از نظر منطق اسلام هر گونه ارتباط بازرگانی که موجب رشد و توسعه اقتصادی و افزایش درآمد ناخالص ملی در کشور شود، امری مطلوب و پسندیده است، هر گونه تجارت و داد و ستد که به ضرر و زیان اقتصاد ملی در کشور باشد، از دیدگاه اسلام نادرست و باطل است. از نظر اسلام نظام سرمایه داری که تنها به سود بیشتر می‌اندیشد و حقوق طبقات ضعیف اجتماع و طبقه کارگر تضییع می‌شود پذیرفته شده نیست و همچنین نظام کمونیستی که مالکیت خصوصی را به رسمیت نمی‌شناسد و انسان را به چشم ابزار تولید می‌نگرد، مورد قبول اسلام نیست. چنانچه ما بخواهیم بر طبق قوانین اسلام به تجارت و بازرگانی بپردازیم در حقیقت بر مبنای اقتصاد اسلامی باید حرکت کنیم.

[مصاحبه با آندرا آدریانی خبرنگار ایتالیایی]



**[توضیح کلی درباره شیوه اجرای قوانین اسلامی در جامعه] به نظر جنابعالی شیوه اجرای احکام و قوانین اسلامی در**

### [حرمت سلاح هسته ای]

از نظر دولت آمریکا مسئله هسته‌ای ایران خیلی مهم است، رهبر انقلاب تولید سلاح اتمی را از دیدگاه اسلام حرام دانسته است. نظر جنابعالی در این مورد چیست؟

■ استفاده از فناوری و دانش هسته‌ای در جهت مقاصد صلح آمیز که مورد تأیید جامعه بشری است و معمولاً تحت نظارت سازمان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی انجام می‌شود، امری بدیهی و پذیرفته شده است، ولی تولید، نگهداری و کاربرد سلاح‌های اتمی از دیدگاه اسلام قدغن و حرام است، زیرا علاوه بر اینکه موجب کشتار دسته جمعی انسانها می‌شود، سایر جانداران، گیاهان و محیط زیست را نابود می‌کند و تشعشعات اتمی آن تا مدتهای طولانی مناطق وسیعی از کره زمین را آلوده می‌کند و تبعات منفی زیادی به دنبال می‌آورد؛ بنده همچنین معتقدم اگر دشمنان از بمب اتم علیه ما استفاده کردند، ما حق مقابله به مثل را نداریم، همچنان که به هنگام جنگ تحمیلی عراق علیه ایران وقتی آنها به مناطق مسکونی و غیرنظامی در ایران حمله می‌کردند و یا در میدان جنگ از سلاح‌های شیمیایی استفاده می‌کردند ما از قانون مقابله به مثل استفاده نکردیم.

آیا فتوای حضرت عالی در مورد استفاده از سلاح هسته‌ای از همان قوانین تغییر ناپذیر و ابدی است؟

■ آری، این امور جزو بدیهیات در اسلام است و با آن خصوصیتی که در پاسخ سؤال قبل بیان کردم، تحت هیچ شرایطی، هیچ کشوری در دنیا حق استفاده از سلاح اتمی را ندارد، طبق قوانین اسلام به هنگام وقوع جنگ نیز قوانینی وجود دارد که باید آنها را رعایت کرد. برای مثال افراد نظامی حق ندارند آب آشامیدنی را مسموم کنند، زیرا غیر نظامیان نیز از آن آب استفاده می‌کنند. هر گونه حمله و هجومی که منجر به کشتار افراد غیر نظامی، زنان و کودکان می‌شود در جنگ ممنوع و حرام است. آئین اسلام در مورد حیوانات و نحوه نگهداری از آنها مانند آذوقه دادن، بار حمل کردن و میزان باری که می‌توان بر پشت حیوان حمل کرد، اذیت نکردن حیوان و ... قانون دارد، چگونه می‌توان انتظار داشت که نسبت به حقوق انسانها و موضوع قتل عام وسیع آنان با استفاده از سلاح‌های پیشرفته مانند سلاح اتمی قانون بازدارنده نداشته باشد.

[مصاحبه روزنامه سانفرانسیسکو کرونیکل آمریکا]

### [استعفا از دادستانی کل]

جنابعالی مناصب و مسئولیت‌هایی داشتید و بعد از همه این سمتها استعفا دادید و کناره گیری کردید. علت آن چه بود؟ آیا مذهبیبون باید همچنان در عرصه سیاست حضور داشته باشند؟

■ بنده پس از دو سال خدمت و فعالیت در دستگاه قضایی

احساس کردم به تدریج در جامعه زمینه‌هایی در حال شکل گیری است که برخی از افراد و جناح‌ها نسبت به اجرای دقیق قانون و نظارت بر حسن اجرای قانون رضایتی ندارند و تحمل نمی‌کنند و موارد دیگری که مشروح آن در صحیفه امام قید شده است. وقتی ملاحظه کردم فعالیت در این سمت برایم مشکل است لذا از این مسئولیت استعفا دادم و این نکته را باید یادآوری کنم از دیدگاه مذهب تشیع عالم و مجتهد فقط نظریه و دیدگاه به مردم ارائه می‌دهد و آنان خودشان برحسب وظیفه عمل می‌کنند و این تشخیص وظیفه به عهده مکلف است.

### [دخالته در سیاست]

بنابر این به نظر جنابعالی یک عالم دینی در سیاست نباید دخالت کند؟

■ یک عالم دینی و رهبر مذهبی تا هنگامی که بتواند اعتماد مردم را به خود جلب کند و محبوبیت خود را در بین آنان حفظ کند و موجب بدبینی مردم به وی و دین نشود می‌تواند در سیاست دخالت کند و چنانچه ملاحظه کرد حضور وی در میدان سیاست موجب سلب اعتماد مردم به او و دین شده است، باید کنار برود. به طور خلاصه اگر یک رهبر فکری در جامعه بتواند همچون امام(س) عمل کند که مورد اعتماد و اطمینان مردم جامعه باشد و مقبولیت عامه کسب کند و پیوند صمیمانه بین او و مردم برقرار شود بایستی در آن مسئولیت بماند و خدمت کند ولی اگر چنین زمینه‌ای در جامعه نداشته باشد و بخواهد بماند به نظر بنده مشکل است.

### [تساوی مرد و زن]

شما معمولاً مسائل مذهبی را برای مقلدین

خود بیان می‌کنید، یکی از مسائلی که مورد توجه بوده است مسئله برابری حقوق بین زن و مرد است. آیا به نظر شما این نظریه را باید دولت به صورت قانون تدوین کند و اجرا نماید؟

■ بنده خداوند بزرگ را سپاسگزارم که یک بینشی نسبت به اسلام دارم و توانستم به یک نظریات خوبی درباره حقوق اساسی افراد جامعه دست یابم. یکی از این مسائل برابری خون بهای زن و مرد است، برابری زن و مرد در تمام شئون اجتماعی و حقوقی و این موضوع که زنان مانند مردان می‌توانند تمام مشاغل و مناصب دولتی و حکومتی مانند قضاوت، ریاست جمهوری و رهبری را عهده‌دار شوند. اسلامی که بنده می‌شناسم حافظ حقوق بشر و تساوی حقوق بین انسانهاست و در هیچ مکتبی این چنین نیست. این نظریه را اولین بار عالم و متفکر دینی به نام مقدس اردبیلی در پانصد سال قبل در حوزه علمیه نجف که در جوار بارگاه منور حضرت علی ابن ابیطالب(ع) قرار دارد بیان فرمود و بنده با استناد به نظریه ایشان بحث تساوی حقوق بین انسانها را در جهان تشیع مطرح کردم. بنده در بحث

آئین اسلام در مورد حیوانات و نحوه نگهداری از آنها مانند آذوقه دادن، بار حمل کردن و میزان باری که می‌توان بر پشت حیوان حمل کرد، اذیت نکردن حیوان و ... قانون دارد، چگونه می‌توان انتظار داشت که نسبت به حقوق انسانها و موضوع قتل عام وسیع آنان با استفاده از سلاح‌های پیشرفته مانند سلاح اتمی قانون بازدارنده نداشته باشد.

مسئولانی که از سوی ایران در این مذاکرات شرکت می‌کنند باید ضمن دفاع از حقوق مردم ایران به گونه‌ای عمل نکنند که در آینده وضعیت سخت و دشواری برای مردم جامعه بوجود آید و باید با نظرسنجی از مردم دیدگاه آنان را نیز جویا شوند و به نظر آنان احترام بگذارند.

تساوی حقوق بین انسانها معتقدم موضوع نژاد، مذهب، قومیت، ملیت و جنسیت هیچ دخالتی ندارد. در مباحث حقوقی در اسلام دو مورد هست که جنسیت را مقدم داشته است. یکی درباره ارث که سهم الارث پسر دو برابر دختر قرار داده است که در این خصوص ما توضیح دادیم که در این مورد به زن ظلم نشده و تساوی بین آن دو رعایت شده است و در بحث طلاق نیز آن را در دست مرد قرار داده است در این مورد هم ما به طور کامل بحث کردیم و توضیح دادیم که در این قانون اسلام نیز عدالت وجود دارد و به زن ظلم نشده است. البته امروز علاوه بر ایران دانشمندی در کشورهای لبنان، بحرین، عربستان و در برخی کشورهای اسلامی هستند که این نظریه و دیدگاه را قبول دارند و بنده این مسائل را در حوزه علمیه مطرح کردم و از آن دفاع نمودم و اثبات کردم، اما اینکه توسط دولت به صورت قانون تدوین شود و قابلیت اجرایی پیدا کند نیاز به گذشت زمان هست.

را مطرح نموده‌اند، ولی از آنجا که انسانها وجوه اشتراک زیادی دارند و در نظام اجتماعی زندگی می‌کنند، لذا می‌توانند با یکدیگر تفاهم و تعامل خوب و سازنده داشته باشند و به دادوستد فرهنگی بپردازند و دستاوردهای معنوی و مادی خود را به سایر هموعان عرضه بدارند. بر طبق آموزه‌های دینی که بنده از اسلام اقتباس کرده‌ام مسلمانان می‌توانند با تکیه بر اصل تفاهم و همزیستی مسالمت آمیز فارغ از موضوع نژاد، قومیت، ملیت، جنسیت، دین، مرزهای جغرافیایی، ... در کنار سایر انسانها با یکدیگر زندگی کنند. اگر با این دیدگاه به جهان نگاه کنیم نه تنها صاحبان تمدنهای روبروی یکدیگر نمی‌ایستند، بلکه می‌توانند در کنار یکدیگر با وحدت، وفاق و همزیستی مسالمت آمیز و به طور دوستانه با هم گفت‌وگو کنند که حاصل آن تفاهم، همگرایی و همبستگی جهانی خواهد بود.

### [تقابل هسته‌ای]

**امروزه بین جهان غرب و ایران بر سر موضوع هسته‌ای یک برخورد و تقابلی بوجود آمده است. جنابعالی به عنوان یک روحانی و عالم دینی به سیاستمداران چه توصیه‌ای دارید؟**

■ اگر امروز بر سر موضوع پرونده هسته‌ای ایران بین مقامات اروپا و ایران رویارویی بوجود آمده است علتش این است که سیاستمداران و دولتمردان دنیا به طور شفاف و روشن و با حسن نیت و صداقت حاضر به گفت‌وگو و مذاکره نیستند و این یکی از عواملی است که شبهات و سوءظن در مورد این مناقشه ایجاد کرده است. بنده قبلاً نیز تذکر داده‌ام که استفاده از دانش و فناوری هسته‌ای در جهت مقاصد صلح آمیز و تحت نظارت سازمان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی کاری منطقی و قانونی است و متضمن حقوق ملت‌هاست، ولی استفاده از فناوری هسته‌ای در جهت مصارف نظامی توسط هر کشوری که باشد از دیدگاه اسلام قذغن و حرام است؛ و برای آنکه از این وضعیت رهایی پیدا کنیم سیاستمداران و دولتمردان جهان بایستی با حسن نیت و صداقت در مذاکرات و گفت‌وگوهای دو جانبه شرکت کنند تا به یک راه حل منطقی و مفید دست یابند. مسلماً گذاشتن پیش شرط برای مذاکرات و یا عدم صداقت و شفافیت در گفتار موجب شکست در مذاکرات می‌شود و طرفین به یک نتیجه منطقی و راه حل قانونی دست نمی‌یابند و در نهایت هرگونه بن بست که در پیشرفت مذاکرات و گفت‌وگوها بوجود آید، وضعیت موضوع هسته‌ای را در آینده با مشکل و بحران جدی تری مواجه خواهد کرد.

**با توجه به اینکه شما فرمودید که سیاستمداران و قدرتمندان در طرفین گفت‌وگو چگونه باشند، ارزیابی جنابعالی در خصوص سیاست‌هایی که از سوی مقامات ایرانی اعمال می‌شود چیست؟**

■ همان گونه که در پاسخ سؤال قبل به آن اشاره کردم طرفین مذاکره در جریان گفت‌وگوها بایستی حسن نیت و صداقت داشته باشند و به طور شفاف و با صراحت مطالب خود را بیان کنند و به هیچ وجه در ذهن طرف مقابل ایجاد تردید و ابهام نکنند. در این میان سازمان ملل متحد و سازمان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باید به عنوان نهادهای قانونی که وظیفه‌شان

### [معنای واژه رجل سیاسی در قانون اساسی]

**در انتخابات مختلفی که در ایران بوده همیشه خانم‌ها را کنار گذاشته‌اند، به نظر شما علت آن چیست؟**

■ در مورد انتخابات ریاست جمهوری تفسیر شورای نگهبان از واژه «رجل سیاسی» این هست که مردانی که در عرصه سیاست و امور اجرایی فعالیت داشته‌اند می‌توانند داوطلب شرکت در انتخابات شوند، در حالی که کلمه رجل هم شامل مردان می‌شود و هم شامل زنان. آنچه مهم است سوابق افراد در امور اجرایی و سیاسی است و بحث جنسیت مطرح نبوده است. قطعاً اگر امام(س) در قید حیات بودند بنده این نظریات را به صورت قانون در می‌آوردم، و دیدگاه خود را که برگرفته از مبانی فقهی حضرت امام(س) است را مطرح می‌کردم. چرا که امام به عنوان فقیه کم نظیر و وارسته در حوزه شرایط زمان و مکان را در فقه لحاظ می‌کردند. به هر حال این تفسیر شورای نگهبان سبب شده تا خانم‌ها نتوانند نامزد انتخابات ریاست جمهوری شوند.

[مصاحبه آلبرتو نگرینی خبرنگار ایتالیایی]



### [تمدن‌ها، گفت‌وگو یا تقابل؟]

**در دوران معاصر در مورد تقابل و برخورد تمدن‌ها با یکدیگر مباحث زیادی مطرح شده است. به نظر جنابعالی آیا این برخورد اجتناب پذیر است؟**

■ در مورد تقابل و برخورد تمدن‌ها کارشناسان و صاحب نظران نظراتی



### [اسلام و دموکراسی]

من الآن یک سؤال متفاوتی دارم که برای خوانندگان من بسیار مهم است. مردم ما در هلند این گونه فکر می کنند که اسلام و دموکراسی با همدیگر نمی توانند سازگار باشند و آن هم به این دلیل است که این اتفاقاتی که «القاعده» باعث به وجود آمدنش شده است که خیلی تأثیر گذار است. آیا شما فکر می کنید که اسلام و دموکراسی می توانند با همدیگر سازگار باشند؟

■ اصلاً بنده معتقد هستم که دموکراسی را باید با اسلام تطبیق داد، یعنی بیایند از اسلام دموکراسی بگیرند و اسلام معلم دموکراسی است،



اصلاً دیدگاه اسلام در حفظ حقوق بشر بالاتر از دموکراسی است. آن گروه‌های تروریستی هم خودشان مقصر و گناهکار هستند و هم کسانی که به نام اسلام این تفکر را به آنان داده‌اند. قویترین اسلام شناس که در دوره معاصر معروف است و حرکت انقلابی هم به وجود آورد، امام خمینی (س) است. در طول بیست سال مبارزه‌اش یکجا دستور به ترور نداد، هیچ وقت برای پیشرفت مقصدش متوسل به ترور نشد، حتی ترور حسنعلی منصور - نخست وزیر وقت - با اجازه ایشان نبود، امام هیچ گاه به ترور متوسل نشد و ترور در اسلام قذغن است. ما دو حادثه تاریخی در شیعه داریم و در هر دو جا ترور محکوم شده است، اول شهادت علی بن ابیطالب (ع) امام اول شیعیان است که در مسجد کوفه و در حال نماز با ترور به شهادت رسید و ما همیشه آن تروریست‌ها را لعن می کنیم و همه تروریست‌هایی که مثل آن‌ها هستند و انسان‌ها را می کشند را لعن می کنیم. قضیه دوم در قضیه کربلا و عاشورا است، وقتی نماینده امام

نظارت و کنترل برنامه‌های هسته‌ای کشورهای عضو می باشد، به عنوان ناظر بی طرف بر این گفت‌وگوها و مذاکرات نقش میانجی را داشته باشند و بازرسان سازمان آژانس نیز به دور از کشمکش‌هایی که معمولاً وجود دارد به وظیفه قانونی خودشان عمل کنند. مسئولانی که از سوی ایران در این مذاکرات شرکت می کنند باید ضمن دفاع از حقوق مردم ایران به گونه‌ای عمل نکنند که در آینده وضعیت سخت و دشواری برای مردم جامعه بوجود آید و باید با نظرسنجی از مردم دیدگاه آنان را نیز جویا شوند و به نظر آنان احترام بگذارند.

### [اعتقاد به منجی]

مسیحیان کاتولیک که پیرو حضرت مسیح هستند به منجی اعتقاد دارند، مسلمانان و گروه شیعیان نیز به منجی اعتقاد دارند. به نظر شما آیا مفهوم منجی در بین مسیحیان کاتولیک و شیعیان یکی است؟

■ تقریباً در همه ادیان یک نوع اعتقاد به منجی و مهدویت وجود دارد و مسئله منجی در فطرت بشر قرار دارد، یعنی انسان‌ها به این نتیجه می‌رسند که خودشان نمی‌توانند بر مشکلات و معضلاتی که جامعه بشری با آن مواجه است فائق آیند و بایستی کسی که از سوی خداوند است و بر طبق باورهای دینی آنان علائم و نشانه‌های خاصی دارد برای نجات جامعه بشری اقدام کند. مسیحیان کاتولیک به حضرت مسیح (ع) اعتقاد دارند و شیعیان به حضرت مهدی موعود (عج) - دوازدهمین امام شیعیان - اعتقاد دارند. البته یادآوری این نکته ضروری است که کامل ترین اعتقاد به بحث منجی و مسئله مهدویت و مستندات و استدلالات منطقی در این ارتباط مربوط به مذهب شیعه می باشد و همین موضوع سبب پویایی و بالندگی مکتب تشیع در جهان اسلام شده است. نکته جالب توجه در ارتباط با این موضوع آن است که جامعه بشری تقریباً در طول نیم قرن گذشته به دلایلی از جمله تشکیل سازمان ملل متحد و تدوین منشور جهانی حقوق بشر و تشکیل دادگاه بین‌المللی به منظور رسیدگی به جنایات جنگی و تشکیل سمینارها و کنفرانس‌های علمی، فرهنگی و اقتصادی در سطح دنیا به نوعی نشانگر وحدت، همدلی، وفاق و همبستگی جهانی است و بتدریج جامعه بشری آموخته است که با تکیه بر اصل تفاهم و همزیستی مسالمت آمیز با یکدیگر تعامل سازنده داشته باشند و در صلح، امنیت، آزادی و عدالت زندگی کنند. این مسائل که زمینه ساز حرکت جامعه بشری به سوی همگرایی و همبستگی جهانی است می‌تواند نویدبخش کامل شدن عقول انسانها باشد و هنگامی که مردم جهان موقعیت و جایگاه خویش را در جهان هستی درک کنند و بویژه با گردش سریع تبادل اخبار و اطلاعات که سبب شده جهان به یک دهکده تبدیل شود جای امیدواری هست که مردم تدریجاً آمادگی برای درک شرایط ظهور منجی جهان بشریت حضرت مهدی (عج) را پیدا کنند.

[مصاحبه خبرنگار ایرلندی]

است که از نظر اسلام قدرتمندان سیاسی باید مورد علاقه مردم باشند، یعنی باید به گونه‌ای رفتار کنند که مردم آنان را دوست بدانند، پس نباید ظلم کنند و حق افراد را از بین ببرند، نباید به رأی مردم بی احترامی کنند و آن را بی ارزش بدانند، زیرا اگر این چنین عمل کنند، مورد علاقه مردم نیستند، بنابراین حق ندارند پست‌ها و مناصب حکومتی را در دست بگیرند. [مصاحبه خانم کارلین خبرنگار و نویسنده هلندی]



### [تفاوت میان شیعه و سنی]

**برای ما که در مورد اسلام شناختی کاملی نداریم و می‌دانیم که تفاوت بین شیعه و سنی وجود دارد؛ به طور خلاصه بفرمایید تفاوت آن‌ها در چیست؟**

■ بین دو مذهب عمده شیعه و سنی تفاوت‌هایی وجود دارد که یکی از موارد اساسی و ریشه‌ای آن به موضوع جانشینی پیامبر گرامی اسلام (ص) بر می‌گردد، که شیعه معتقد است پیامبر (ص) تکلیف جانشینی پس از خود را در جریان واقعه غدیر خم و با معرفی حضرت علی (ع) انجام داد و از همین روست که اصل امامت - هدایت مردم پس از رسول خدا (ص) - جزء اصول دین می‌داند. علاوه بر این در برداشت و استنباط نسبت به قوانین و احکام دینی تفاوت‌هایی وجود دارد که موجب اختلاف بین علمای شیعه و سنی هست، بدون اینکه این موضوع سبب دشمنی بین آنان گردد و بخواهند رو در روی یکدیگر قرار گیرند و شیعه با هیچ گروهی دشمنی ندارد و به این اعتقاد که آیین اسلام دین تفاهم و همزیستی مسالمت آمیز است، بنابراین می‌توانند در کنار تمام صاحبان ادیان و مذاهب در صلح و آرامش زندگی کنند

**یک موضوعی که به عنوان اختلاف اساسی بین شیعه و سنی مطرح شده وجود رهبری امام دوازدهم است، که این روزها در مورد آن زیاد صحبت می‌شود. در این مورد توضیح دهید؟**

■ یکی از مسائل اعتقادی در بین جوامع امروزی که حتی در ادیان غیر الهی نیز وجود دارد اعتقاد به نوعی مصلح اجتماعی است و تقریباً همه انسان‌ها منتظر یک مصلح حقیقی هستند. برای مثال مسیحیان معتقدند روزی حضرت عیسی مسیح می‌آید. حتی اهل سنت نیز قبول دارند که برای نجات انسان‌ها یک شخصی می‌آید، شاید در اسم با ما اختلاف داشته باشند. حتی جامعه شناسان می‌گویند جامعه بشری نیاز به یک مصلح اجتماعی دارد. اما کامل‌ترین و بهترین اعتقاد به مهدویت مربوط به شیعیان است که معتقدند حضرت مهدی (سلام الله علیه) هر موقع خداوند متعال اذن ظهور بدهند برای نجات جامعه بشری اقدام می‌کنند تا همه به صلح و آرامش و عدالت برسند. بنده معتقدم جامعه بشری با تمهیداتی که خصوصاً بعد از دو جنگ جهانی ویرانگر اندیشیده و تشکیل سازمان ملل متحد و تدوین منشور حقوق بشر و تلاش برای حفظ امنیت در جهان و هدفی که بشر امروز برای

حسین (ع)، «مسلم بن عقیل» به کوفه آمد و مهمان شخصی از محترمین کوفه به نام «هانی بن عروه» بود - که قبر هر دو آن‌ها در کنار مسجد کوفه موجود است - مقدمات ترور عیبدالله بن زیاد که حاکم کوفه از طرف یزید بود در خانه‌های فراهم شد، آن ترور بنا بود به دست مسلم بن عقیل انجام بگیرد و با ترور وی حکومت بنی‌امیه در کوفه ساقط می‌شد و حسین بن علی (ع) می‌آمد و حکومت می‌کرد، پس با این ترور امور خوب پیش می‌رفت و شاید امام حسین و یارانش شهید نمی‌شدند، اما وقتی به مسلم بن عقیل گفتند که عیبدالله را ترور کن (چون عیبدالله بن زیاد در خانه‌های بود) خیلی راحت مسلم می‌توانست ترورش کند، اما مسلم بن عقیل فرمود: چون ترور در اسلام حرام است من ترورش نمی‌کنم، گفتند اگر امروز عیبدالله کشته بشود، حکومت بنی‌امیه در کوفه سرنگون می‌شود و ابی‌عبدالله حاکم کوفه می‌شود، فرمود من ترور انجام نمی‌دهم هر چند سود فراوان برای ما داشته باشد چون اسلام ترور را حرام کرده است، بنابراین شما از قول بنده و همه شیعیان نقل کنید که در اسلام ترور حرام و غدقن است، و به نظر بنده تروریست مثل آدم کش باید مجازات شود.

**شما فرمودید که اسلام معلم دموکراسی است، آیا می‌شود راجع به این بیشتر توضیح بدهید؟**

■ در اسلام دموکراسی به صورت کامل آن وجود دارد، زیرا اصل در دموکراسی رعایت حقوق همه انسان‌ها است، و در اسلام حقوق همه انسان‌ها به حساب آمده و حق هیچ کس نادیده گرفته نشده است. از نظر اسلام، انسان‌ها در هر پست و مقامی و از هر رنگ، نژاد و مکتبی با هم برابر هستند، یعنی همه انسان هستند. اگر کاستی و یا حیائاً تخلفی دیده می‌شود، مربوط به حوزه اجراست. در اسلام روح دموکراسی، آزادیخواهی، عدالت، برابری و حقوق بشر موج می‌زند. اسلام برای تمام انسان‌ها ارزش قائل است و در این خصوص فرقی میان مسلمان، یهودی، مسیحی، زرتشتی و... نیست. باید تلاش کنیم که به جهان نشان دهیم که آیین اسلام و مکتب تشیع حامی و منشأ دموکراسی، آزادی و حقوق بشر و مخالف با تروریسم است. باید نشان دهیم که هر کس در هر کجا، فارغ از هر دین و مذهب و رنگ و نژاد، که برای رسیدن مردم به حقوق خود تلاش می‌کند، مورد علاقه اسلام و انسانهاست.

بهترین شاهد برای اینکه در اسلام روح دموکراسی وجود دارد این

مجریان باید مورد علاقه مردم باشند یعنی علاوه بر انتخاب آنان توسط مردم که مشروعیت قانونی را به همراه می‌آورد باید مقبولیت مردمی نیز داشته باشند و این مقبولیت زمانی بدست می‌آید که آنان در مقام اجرای قوانین به گونه‌ای عمل کنند که مردم آنان را دوست بدانند و این فراتر از دموکراسی در جهان غرب است، زیرا در نظر آنها فقط بدست آوردن اکثریت آرا مهم است ولی در جامعه اسلامی یک نامزد انتخابات علاوه بر اینکه رأی اکثریت مردم را بدست می‌آورد باید مورد علاقه مردم باشد و مردم او را دوست بدانند و این محبوبیت در بین قلوب مردم مسئولیت و رسالت مهمی را بر دوش او می‌گذارد.



## چرا دروغ گفتن، از شراب خوردن بدتر است؟!

خواهید گفت: چه شده که ما به بعضی از دیگر گناهان آلوده شده‌ایم؟ امام صادق (ع) فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالاً وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، وَالْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ، خَدَّوْنَ بَرَىٰ بَرَىٰ قَفْلَ هَآئِي قَرَارًا دَادَ اسْتِ وَ كَلِيدَ قَفْلِ هَمَّ بَدَىٰ هَا رَا شَرَابَ قَرَارَ دَادَ، وَ أَنِجَهَ از شَرَابِ بَدْتَرِ اسْتِ كَذِبِ وَ دَرُوعِ گُوبِي اسْتِ». (کافی، ج ۲، ص ۳۳۸)

بر این اساس، دروغ از همه‌ی گناهان بدتر است؛ سرش این است، کسی که شراب می‌خورد و عقلش را از دست می‌دهد و در واقع همه چیزش را از دست می‌دهد، در نتیجه آدم می‌کشد، زنا می‌کند، عریضه می‌کشد. چنین آدمی اما، تازه با دروغ می‌تواند شراب بخورد و دروغ، وسیله روپوش گذاری روی شراب‌خواری اوست و شراب را که خورد، با یک دروغ می‌گوید: نخوردم! وانگهی مهم‌تر اینکه با یک دروغ ممکن است یک مملکتی را به آتش بکشد، با یک دروغ ممکن است حیثیت انسان و انسانیت، مسلمانان و مسلمانی را از بین ببرد، به گونه‌ای که سالیان سال باید بگذرد تا آثار دروغ پردازی‌های او محو شود و خسارات آن جبران گردد. اساس مطامع دنیامداران بر دروغ است، زیر بنای همه ظلم‌های عالم بر دروغ است. قدرتمندان جهان و ظالمین با دروغ ظلم کرده‌اند با دروغ، اعمال فشار کرده‌اند، با دروغ با مردم حرف زدند. مواظب باشید! حرف‌های دروغ و راست را از هم تشخیص دهید. حق را بشناسید و دنبال حق بروید. اول بررسی کنید که مطلبی درست است یا نه! اگر حق است دنبالش بروید و اگر باطل است دنبالش نروید. من بارها گفته‌ام: ساواک سابق جهنمی مرکز همه جنایات‌ها بود، ساواکی که انواع شکنجه‌ها را به مردم می‌داد، ساواکی که با سیگار، بی‌خوابی، شلاق و بخاری برقی، مبارزان را شکنجه می‌داد اما، در عین حال بارها گفته‌ام: مأموران و گزارش‌گران آن ساواک جهنمی با همه فشارهایشان بر مبارزان، در گزارش دادن به مسئولینشان دروغ نمی‌گفتند؛ با اینکه اعتقاد داشتند گاهی لازم است برای اداره حکومت دروغ بگویند. اصلاً جعل دروغ، یکی از کارهایی است که برای اداره مملکت‌ها گاهی انجام می‌گیرد اما، گزارش وقایع را آن ساواک جهنمی، درست می‌داد و لذا به طور طبیعی، در اکثر کارهای باطل و جهنمی خودشان، پیشروی داشتند.

(آیت الله العظمی صناعی، درس خارج فقه، اندرز به شاگردان)

رسیدن به تفاهم و همزیستی مسالمت آمیز دنبال می‌کند و تنفر از جنگ و خشونت و ترور و عملیات انتحاری در سطح جهان، همه گویای این است که مردم جهان از جنگ و خشونت و هرج و مرج متنفر هستند و از صلح و عدالت و همزیستی مسالمت آمیز استقبال می‌کنند و این‌ها زمینه ساز وحدت بین ادیان و مذاهب در جهان امروز است و تشکیل کنفرانس‌های علمی، همایش‌ها، هم‌اندیشی‌ها نشانگر نزدیک شدن دیدگاه‌ها و نظریات عالمان دینی، اندیشمندان و دانشمندان جهان است. این نگرش منطقی و عقلانی که منجر به وحدت ادیان، مذاهب و مردم جهان شده است می‌تواند مقدمه‌ای برای ظهور مهدی موعود (عج) باشد.

### [نبود خشونت در قیام حضرت مهدی (عج)]

در آمریکا نیز تعدادی از مسیحیان به ظهور دوباره حضرت عیسی مسیح معتقدند و فعالیت گسترده‌ای دارند، و منطق آنان این گونه است که حضرت عیسی احتیاج به یک جنگ بزرگ دارد؟

■ همین دیدگاه و نگرش در تاریخ شیعه و روایات ما نیز وجود دارد که مسلماً نظریه باطل و نادرستی است و این مسئله افترا به امام زمان (عج) است. شاهد و دلیل آن هم روایاتی است که می‌فرماید حرکت امام زمان (سلام الله علیه) همانند حرکت نبی مکرم اسلام (ص) است و آرمانش را با خلق نیکو، پند و اندرز و حکمت پیش می‌برد؛ قرآن هم از این مسئله با عظمت یاد کرده است «انک لعلی خلق عظیم». قرآن پیامبر گرامی اسلام (ص) را برای جهانیان رحمت می‌داند، امام زمان (عج) هم که تشریف می‌آورند برای همه جهانیان رحمت است، بنابراین نمی‌تواند با جنگ، خشونت و اذیت و آزار همراه باشد. بنده به عنوان یک روحانی و عالم که شناخت کافی از فقه شیعه دارم، برداشتم از قرآن و روایات این است که از دیدگاه اسلام، انسان‌ها در هر پست و مقامی و از هر رنگ، نژاد و مکتبی با هم برابر هستند، یعنی همه انسان هستند. این نظریه و اندیشه دینی را مرحوم مقدس اردبیلی حدود پنج قرن قبل در حوزه علمیه مطرح نموده که گویای آن است که در آرا و اندیشه‌های بشری تحول و تغییر به وجود آید و این تطور و دگرگونی بیانگر نزدیک‌تر شدن دیدگاه و نظریات انسان‌ها به یکدیگر است.

[گفت و گو با آقای مارشال از شرکت فیلم سازی آمریکایی]



# قرن ۲۱

## توسعه همه جانبه در پرتو توسعه رفتارها و عادات

گفتاری از دکتر محسن رنانی

(استاد اقتصاد سیاسی)

### اشاره

دکتر محسن رنانی در بهار ۹۴ طی جلساتی که در محل مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم برگزار می‌شود، در جمع حضار، اساتید و روحانیون حوزه علمیه به مباحثی پیرامون مفهوم توسعه در قرن ۲۱ پرداخت. ایشان در این مباحث توسعه را امری درونی دانسته و اعتقاد دارد با توسعه ذهنی و اخلاقی جامعه، امور به سهولت و هزینه کمتری به سرانجام همه جانبه خواهد رسید و در رفتارها نیز بروز و ظهور پیدا خواهد کرد. این استاد اقتصاد سیاسی با بیان اینکه هنر گفت و گو که نتیجه اش رسیدن به توافق مشترک میان دولت و ملت است را در راه توسعه، مهم ارزیابی می‌کند و در ادامه با توجه به پایان پذیری متبعی به نام نفت که اقتصاد و توسعه ناپایداری را برای کشور و حاکمیت فراهم نمود بر لزوم روی آوردن به تکیه گاهی مهم به نام ملت اشاره نموده و در پایان به مباحثی پیرامون اوضاع منطقه و گروهک تروریستی داعش پرداخته که صفرحیات به جهت اهمیت و نکات ارزنده این گفتار، عیناً آن را نقل نموده است.

در مسیر، شاه برای رئیس جمهور فرانسه از نقشه ده ساله ایران برای رسیدن به ژاپن در توسعه با درآمد ناشی از فروش نفت گفت. پس از توضیحات شاه، ژیسکار دستن که وضعیت گلکاری و حصار دور گل‌های خیابان‌ها را مشاهده کرده بود گفت: «حرف از توسعه زدن برای ملتی که مجبور است گل‌های خیابان‌های خود را با گذاشتن حصار محافظت کند زود است!» معنای این حرف این است که توسعه یعنی درونی شدن محدودیت‌ها، حریم‌ها و قانون و تنظیم رفتارهایمان بر اساس آنها؛ تبدیل شدن آنها در درون ما از آگاهی به حکمت.

توانایی داریم، دنبال خرج کردن باشیم. انتظاراتمان روز به روز رو به فزونی می‌رفت. صد سال از این آغاز گذشته است و ما همچنان در حال تمرین توسعه هستیم و آنچه امروز محقق است نتیجه این صد سال تمرین است.

گفتیم توسعه یعنی درونی شدن محدودیت‌ها و بروز و ظهور آنها در رفتارهایمان. کاری که در دنیای قدیم بر عهده دین بود، در دنیای جدید که ممکن است دین نقش سنتی خود را از دست بدهد، قواعد مدرن - که به مجموعه آنها قواعد توسعه می‌گوییم - قرار است این نقش را ایفا کنند. به هر ترتیب در این دوران گذار، که دین - نه ایمان - در حال از دست دادن برخی از کارکردهای خود است، اگر آن وجه از توسعه رخ ندهد زندگی ما پرهزینه و پرمخاطره خواهد بود. این خطایی بود که در سال‌های بعد از جنگ ندیدیم و هنوز هم نمی‌بینیم. بعد از جنگ ما شروع کردیم به ساختن سد، راه، کارخانه و... بر این گمان بودیم که توسعه همزاد رشد مادی است. به اندازه‌های فرودگاه زدیم که تعداد فرودگاه‌های ما داشت از تعداد هواپیماهای ما بیشتر می‌شد. جمعیت ایران بعد از انقلاب دو برابر شده اما تعداد سدها از ۱۹ سد به دویست و اندی سد رسیده است. فراموش کرده‌ایم که رضایت، متمایز از رفاه است. توسعه باید به گونه‌ای باشد که رضایت را به دنبال داشته باشد، صرف رفاه کافی نیست. فراموش کردیم که فراهم

آمدن رفاه بدون تامین رضایت، زندگی پر هزینه‌ای به دنبال خود می‌آورد. علت این فراموشی و نادیده گرفتن این اصل، داشتن نفت است. این یکی از خطاهای اصلی ما در مسیر توسعه بود که مظاهر و ظواهر توسعه را، خود توسعه انگاشتیم و بین این دو خلط کردیم. خطای دوم این بود که فکر کردیم رشد، افزایش تولید و افزایش درآمد مقدمه توسعه است غافل از اینکه نتیجه این مقدمات رفاه است، نه توسعه. جای تأسف بار این قضیه این است که این اندیشه نه تنها مانع توسعه ما شد بلکه حتی همان رفاه را هم برای ما به ارمغان نیاورد. اگر همراه با رشد مادی، بخش ذهنی توسعه رخ ندهد رشد مادی زندگی ما را پر خسارت می‌کند. رفاه، درآمد و سرمایه داری صرفاً تبدیل به ابزارهای جدید هزینه کردن و هزینه دادن می‌شوند. برای مثال امروز تلفن همراه در دست ما دقیقاً همین وضعیت را دارد. چون هنوز وجه درونی توسعه در ما شکل نگرفته است، تلفن همراه ما تبدیل شده است به وسیله‌ای برای تخریب اخلاق و چهره‌ها و شایعه‌سازی‌ها. ظاهر قضیه این است که تلفن همراه در میان ما آمده و باید رفاه آورده باشد ولی کُنه قضیه، آسیب‌های جبران ناپذیری است که وارد می‌کند. وجه درونی، ذهنی و رفتاری توسعه، بخش مغفول توسعه در سی سال بعد از انقلاب بود. قبل از انقلاب این غفلت در بخش دیگر و به نحو دیگری

قرار اصلی بر این بوده است که با موضوع اقتضائات توسعه در قرن بیست و یکم در خدمت دوستان باشیم. توسعه از آن دست مسائلی است که دست کم در پنجاه سال اخیر برای ما تبدیل به یک معضل شده است به این معنا که در راه وصول به آن هزینه‌های زیادی داده‌ایم، دودیدیم، غصه خوردیم، حرص خوردیم، عمرها پای آن گذاشتیم ولی هنوز به عنوان



یک دستاورد برای ما نزدیک نیست و دور است. پدیده‌ای که چاه‌های نفت مان را به امید حصول آن خالی کردیم ولی حاصل نشد.

در سال ۱۳۵۵ ژیسکار دستن، رئیس جمهور وقت فرانسه، ملاقاتی با محمدرضا شاه در ایران داشت. (که البته ملاقات بدیمنی برای شاه بود چرا که در آن سفر این دو به نقاط اختلافی جدی رسیدند و این باعث شد تا در جریان انقلاب ۵۷، فرانسه از شاه حمایت نکند و در کنفرانس گوادلوپ، به رفتن شاه رأی دهد و خود ژیسکار دستن هم مأمور شد تا خبر موافقت غرب با رفتن شاه را به امام خمینی بدهد.) این سفر با استقبال شاه از رئیس جمهور فرانسه در فرودگاه آغاز شد. در مسیر، شاه برای رئیس جمهور فرانسه از نقشه ده ساله ایران برای رسیدن به ژاپن در توسعه با درآمد ناشی از فروش نفت گفت. پس از توضیحات شاه، ژیسکار دستن که وضعیت گلکاری و حصار دور گل‌های خیابان‌ها را مشاهده کرده بود گفت: «حرف از توسعه زدن برای ملتی که مجبور است گل‌های خیابان‌های خود را با گذاشتن حصار محافظت کند زود است!» معنای این حرف این است که توسعه یعنی درونی شدن محدودیت‌ها، حریم‌ها و قانون و تنظیم رفتارهایمان بر اساس آنها؛ تبدیل شدن آنها در درون ما از آگاهی به حکمت. شاه توجهی به این حرف نداشت و نکرد. با درآمد نفت مشغول شد به راه سازی، سد سازی، نوسازی شهرها و غافل شد از اصلاح و نوسازی اندیشه و درونیات افراد؛ در حالی که توسعه اصالتاً یک امر درونی است؛ آنچه باید توسعه پیدا کند ذهن ماست، نه بیرون. اگر ذهن ما توسعه پیدا کند، توسعه بیرونی اولاً به سهولت و ثانیاً با هزینه کمتری انجام می‌شود. اول ذهن است و بعد رفتار. توسعه بیرونی بدون توسعه درونی، کالایی گران و پرهزینه است. نتیجه این نگاه خالی شدن چاه‌های نفت و همچنان نرسیدن به توسعه است زیرا در آن به هسته مرکزی توسعه توجه نشده است.

یکی از نابخیریهایی که ما داشتیم این بود که دو سال بعد از پیروزی انقلاب مشروطه، اولین چاه نفت ایران فوران کرد و پیدا شد. یعنی به محض این که دولت مدرن می‌خواهد شکل بگیرد، دولتی که با مردم رابطه شهروندی و بر اساس قانون دارد، و قانون می‌خواهد موضوعیت پیدا کند و رابط شهروندی شود، مدارس و نظام آموزشی نوین ایجاد شود، نظام بهداشتی نوین و دادگستری تشکیل شود، چاه نفت هم فوران پیدا کرد و دولت‌ها در ایران عادت کردند که نفت را بفروشند و خرج کشور کنند. تقارن نامیمون این دو اتفاق باعث شد که ما هیچ‌گاه یاد نگیریم که به اندازه‌های که



پریروز و دیروز و امروز را

به یک گردش چرخ نیلوفری

نه نادر به جا ماند و نه نادری

جامعه انگلستان هزار سال پیش منشوری برای تنظیم روابط بین پادشاه و اربابها و خانها تنظیم کرد و به آن پای بند بود و طی این هزارسال تنها یک پادشاه را کشتند، آن هم با تصویب حکم اعدام او و امضای شصت نماینده ولی جامعه ما جامعه ای است که حدوداً هر ۳۰ سال یکبار یک پادشاه را یا کشته است یا فراری داده است! شعری که خوانده شد داستان مرگ نادرشاه است که سر شب فرماندهان و سربازان خود را مورد مواخذه قرار داد به خاطر اشتباهی که مرتکب شده بودند و همان شب توسط نظامیان خودش، نظامیانی که تا چند ساعت پیش مقابلش کرنش می کردند، کشته شد. این روحیه به خاطر نداشتن توان گفت و گو و نقد است. این در حالی است که نطفه توسعه از گفت و گو شروع می شود، از توان نقد و گفت و گوی اخلاقی و مسالمت آمیز، پذیرش یکدیگر در عین اختلاف. نقطه آغازین یادگیری و تمرین این مهارت خانه است و بعد مدرسه. گفت و گو آغاز ایجاد توانمندی های دیگر از قبیل مدیریت، کارآفرینی، ریسک پذیری، سیاست مداری و سرمایه گذاری است. این در حالی که در نظام خانواده ایرانی هیچ فضایی برای گفت و گو در نظر گرفته نشده است. تقسیم کاری را که از اجدادمان به ما رسیده است - خانم خانه همواره در حال رسیدگی

بود. علت اینکه تا کنون متوجه این غفلت نشده بودیم این بود که تا به امروز همواره نفت داشتیم. امروز نفت تمام شده است و مشکلی که باقی مانده عادات رفتاری اشتباهی است که طی این صد سال بعد از مشروطیت و بیست و پنج سال بعد از جنگ در ما شکل گرفته است که نمی توانیم آنها را تغییر دهیم. برای مثال امروز ما بالاترین مصرف سرانه شکر و تریاک، یکی از بالاترین مصرف های سرانه برق و به طور کلی انواع انرژی ها و از بالاترین مصرف های سرانه دارو را در دنیا داریم. بخش زیادی از هدررفت هزینه های امروز نتیجه ی رسوخ این بی ضابطگی های رفتاری در همه حوزه های زندگی ماست و امروز که نفت تمام شده است ما متوجه این بی ضابطگی ها شده ایم.

امروز سی سال است که فقه یکه تاز عرصه قانون گذاری اجتماعی است. اکنون زمان بازنگری و پرسش این سوال است که آیا این مسیر و این نحوه حکومت داری و نگاه به زندگی اجتماعی درست است یا باید نگاه را عوض کرد. هم حکومت و هم دولت به نقطه ای رسیده اند که باید تکلیف خودشان را با توسعه، نفت و جامعه روشن کنند. گذار از این دوره نیازمند یک همکاری عظیم است. الان نقطه ای است که برای تعیین چگونگی ادامه مسیر نیازمند در انداختن یک گفت و گوی ملی هستیم. البته هنوز نظام سیاسی آمادگی این گفت و گوی ملی را ندارد. اگرچه ما هنوز مذاکره با خودمان و گفت و گو با خودمان را بلد نیستیم ولی امروز دیگر ناچاریم این را یاد بگیریم. بنابراین از یک نظر باید این تحولی را که در حوزه نفت شکل گرفته است به فال نیک بگیریم! این تحول باعث شده است نظام تدبیر پر از نخوتی که به هیچ وجه جامعه را به حساب نمی آورد، هر تصمیمی می گرفت عزم خود را برای تحقق آن جزم می کرد، امروز باید با مردم خود پای مذاکره بنشیند و با آنها گفت و گو کند. تا امروز برای اظهار نظر جامعه محلی از اعراب قائل نبود چون خودش بدون اتکاء به مردم غذا و داروی آنها را تامین می کرد اما امروز دیگر از تامین مایحتاج مردم بدون کمک مردم عاجز شده است و ناچار است با مردم خودش پای مذاکره بنشیند و با خود آنها به دنبال راه چاره ای باشد. نظام سیاسی ما در حوزه سیاست قاطع است اما در حوزه اجتماعی و اقتصادی بسیار محتاط است به این معنا که به جمع شدن مردم دم نانوائی ها و دم پمپ بنزین ها توجه دارد. این واهمه در بدنه هر نظامی یک نقطه قوت برای جامعه مدنی است. جایی که نظامی به بحران های پی در پی اجتماعی و اقتصادی می رسد و دولت از حل آن بر نمی آید باید با بدنه جامعه به یک توافق مشترک برسد چون در اینجا دیگر قدرت برتر را ندارد. اما مشکل اینجاست که جامعه ما توانایی مذاکره ندارد. ما یا سکوت و تعظیم و کرنش می کنیم یا شورش می کنیم، ناسزا می گوئیم و تخریب می کنیم؛ حد وسط نداریم. ما گفت و گو، مذاکره، تعامل اجتماعی و جمعی بلد نیستیم؛ سر شب سر قتل و تاراج داشت

سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت

بنام من این چرخ پیروز را

فراموش کرده ایم که رضایت، متمایز از رفاه است. توسعه باید به گونه ای باشد که رضایت را به دنبال داشته باشد، صرف رفاه کافی نیست. فراموش کردیم که فراهم آمدن رفاه بدون تامین رضایت، زندگی پر هزینه ای به دنبال خود می آورد.

این چنین حاکمی فقط از دل این چنین مردمی بیرون می‌آید. تحلیل خود را از فضای خانه آغاز می‌کند که کودک از همان ابتدا یا با پدرسالاری و یا با مادرسالاری مواجه می‌شود. می‌آموزد که هر گاه ضعیف است تعظیم کنید و هر گاه قوی است ظلم کند. این فرد نانو، راننده تاکسی، مغازه دار، کارمند اداره و رئیس جمهور هم که می‌شود دیکتاتور است، مهارت گفت و شنود و تاب شنیدن انتقاد را ندارد. در این سیستم فرد دیکتاتور از پایین تولید می‌شود. یکی از عوامل پدید آمدن رفتارهای دیکتاتوری فقدان گفت‌وگو و ناتوانی در گفت‌وگو بین ماست. به خیال خودمان با فرستادن خانم‌ها به دانشگاه‌ها بعد از انقلاب تاجی بر سر آنها گذاشتیم غافل از اینکه روزی مانند امروز می‌رسد که از هر ۱۰۰ صندلی در دانشگاه ۷۰ صندلی در اختیار خانم‌هاست. خروجی این همه هزینه تنها ۲٪ است: نرخ مشارکت خانم‌ها در مدیریت جامعه و مشاغل قبل از انقلاب ۱۳٪ بوده است، امروز ۱۵٪ است. به عبارت دیگر خانم‌های جامعه مان را دانشمند کرده‌ایم اما توانمند نکرده‌ایم. چندی پیش خانمی مشغول تحصیل در مقطع دکتری سراسیمه به اتاق من آمد و علت سراسیمگی را این گونه توضیح داد که در فلان جا چند پسر به او متلک گفته‌اند. وقتی از واکنش این خانم به این کار زشت پرسیدم پاسخ داد که سوار خودروی خود شده است و فرار کرده است. این یعنی همان واکنشی که مادر بزرگ این خانم به این اتفاق نشان می‌داد یعنی ما نتوانسته‌ایم تفاوتی بین زنان تحصیل کرده و تحصیل نکرده مان در توانمندی‌های اجتماعی‌شان ایجاد کنیم علی‌رغم تمام هزینه‌هایی که می‌کنیم. این خانم توانایی گفت‌وگو ندارد یعنی جرأت این را ندارد که از حق خود دفاع کند، همان جا بایستد و با ۱۱۰ تماس بگیرد و بگوید فلان آقا مزاحمش شده است. همه اینها برمی‌گردد به ناتوانایی‌هایی که شرط برطرف شدن آنها، پیدا کردن توانایی گفت‌وگو است.

امروز ما در چنین موقعیتی هستیم؛ دولتی که یاد گرفته است که پول دار باشد، خرج کند و به همین خاطر به گونه‌ای حکومت کند و به نقطه‌ای رسیده است که دیگر سرمایه و پولی ندارد و طبیعتاً دیگر نمی‌تواند فرمان دهد. از طرف دیگر توانمندی‌ها و قواعد لازم را برای توسعه ندارد. از طرف دیگر با جامعه‌ای متوقع و در عین حال ناتوان روبرو است. هفته گذشته در دانشگاه اصفهان رؤسای دانشکده‌ها، لیستی از ۱۴ کتابخانه موجود در ۱۴ دانشکده این دانشگاه ارائه دادند مشتمل بر سرانه امانت کتاب هر کتابخانه و تعداد کارمندان آن کتابخانه. نسبت میان تعداد کارمندان یکی از این کتابخانه‌ها با سرانه امانت کتاب آن کتابخانه ۰.۵ بود به این معنی که هر کارمند آن کتابخانه در امانت دادن یک نصفه کتاب نقش داشت. یعنی هر کارمندی دو روز یکبار یک کتاب امانت می‌داد. دانشگاه تصمیم به جا به جایی این کارمندان گرفت. نتیجه آن اعتراض و مخالفت خود کارمند و رئیس او شد. این اتفاق طبیعی است چون روابطی که برقرار شده بود حق و حقوقی ایجاد کرده بود. این یک نمونه است و تنها یک مثال است برای کارایی پایین و ناتوانی بالا و در عین حال توقعات. مجموع وقایع و



به امور خانه، مرد خانه مشغول به درآمد زایی، فرزندان به تبع جنسیت کنار پدر یا مادر هیچ‌گاه اصلاح نشده است. حتی درباره این گونه تعاملات بین همسران و بین والدین و فرزندان همواره تحکم و زورگویی حاکم بوده است، نه گفت‌وگو بر سر آنها.

گفت‌وگو و تعامل با دیگران، ویژگی‌هایی رفتاری است که تعلیم آنها از خانه آغاز می‌شود در حالی که گاهی در میان ما گفت‌وگو دون شأن ما تصور می‌شود. طبیعی است که از چنین سیستم اجتماعی‌ای چنین حکومتی بیرون می‌آید؛ حکومتی که گفت‌وگو بلد نیست و به دیگران هم اجازه گفت‌وگو نمی‌دهد. مثلاً رؤسای قوای ما که بر سر موضوع اتمی با یکدیگر اختلاف دارند، به دلیل نداشتن مهارت گفت‌وگو، بر سر این موضوع با یکدیگر تبادل نظر نمی‌کنند و نتیجه اختلاف نظر آنها دعوایی می‌شود که به جامعه سرایت پیدا می‌کند. خانم‌های جامعه ما تعامل و تقسیم کار در برگزاری مجلس ختم انعام بلد هستند اما تفاهم و تعامل و تقسیم کار برای تمیز کردن و تمیز نگه داشتن کوچه شان، بردن زباله‌ها سر کوچه و آب دادن گل‌های کوچه بلد نیستند. کتابی هست به نام جباریت (مانس اشپربر، ترجمه کریم قصیم؛ کتابی که یک بار در سال ۶۴ چاپ شد و بعد از آن دیگر اجازه چاپ نگرفت ولی فایل آن در اینترنت موجود است). حرف این کتاب این است که امکان ندارد در جامعه‌ای دیکتاتور پیدا شود مگر اینکه مردم آن جامعه دیکتاتور باشند. او این نظر خود را در این کتاب شرح می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه

کودک از همان ابتدا یا با پدرسالاری و یا با مادرسالاری مواجه می‌شود. می‌آموزد که هر گاه ضعیف است تعظیم کنید و هر گاه قوی است ظلم کند. این فرد نانو، راننده تاکسی، مغازهدار، کارمند اداره و رئیس‌جمهور هم که می‌شود دیکتاتور است، مهارت گفت و شنود و تاب شنیدن انتقاد را ندارد. در این سیستم فرد دیکتاتور از پایین تولید می‌شود. یکی از عوامل پدید آمدن رفتارهای دیکتاتوری فقدان گفت‌وگو و ناتوانی در گفت‌وگو بین ماست.

شواهد نشان می‌دهد که ما داریم به نقطه ای فیصله بخش می‌رسیم. نظام سیاسی، حکومت و جامعه در حال رسیدن به این نقطه فیصله بخش‌اند. در اینجا دو راه بیشتر وجود ندارد: یا باید با یکدیگر نزاع کنند یا باید گفت‌وگو را یاد بگیرند و با یکدیگر گفت‌وگو کنند. اگر یادگیری گفت‌وگو را شروع، تمرین و تجربه نکنیم، زمانی که به نقطه بحرانی می‌رسیم بی شک نزاع را انتخاب می‌کنیم. تنها پیش از رسیدن به بحران برای انتخاب گفت‌وگو زمان و فرصت کافی داریم. علما و حوزه برای آغاز این مسیر مقدم بر سایرین‌اند هر چند که فعلاً هم امید این نیست که آیت‌الله‌های جامعه ما پیشگام دعوت جامعه و مردم برای گفت‌وگو با یکدیگر باشند. امروز این نقش بر عهده جوان‌ها و نهادهای مدنی است. منتهی این گفت‌وگو یک اشکال دارد و آن هم اینکه یک طرفه می‌ماند. با این حال اگر جمع‌های کوچکتر ما گفت‌وگو را آغاز کنند شروع مبارکی خواهد بود. این گفت‌وگو هم باید بر سر همه چیز باشد مانند الگوی مدیریت مان در خانه، محله و بعد شهر و نظام سیاسی. این گفت‌وگوها دست کم این فایده را دارد که صحبت کردن را به ما می‌آموزد. اینکه چگونه با یکدیگر صحبت کنیم، حرف یکدیگر را بفهمیم، به یکدیگر پرخاش نکنیم، احترام یکدیگر را حفظ کنیم تا به تفاهم برسیم.

در سال ۱۹۸۳ پادشاه کشور فقیر بوتان فوت کرد. ولی عهد بر جای پدر نشست. در اولین نشست خبری خبرنگاری از او پرسید که چگونه می‌خواهد این کشور فقیر را ترقی دهد. پاسخ پادشاه جدید این بود که: «درست است که ما نفت و زمین و معدن نداریم ولی ما یک ملت شاد داریم و به نظر من شادی یکی از بزرگترین سرمایه‌های هر ملتی است.» این حرف در آن زمان چندان درک نشد اما امروز اقتصاد دانان شاخص نشاط ملی طراحی کرده‌اند: شاخص تولید ناخالص شادی ملی. این شاخص در مقابل شاخص تولید ناخالص ملی - مجموع ارزش تولید یک ملت در یک سال - که وضعیت رفاه جامعه را نشان می‌دهد، نشان‌گر وضعیت رضایت، خرسندی و شادی جامعه است. درآمد به تنهایی نمی‌تواند نشان‌گر بهتر شدن وضعیت جامعه باشد. چگونگی خرج این درآمد است که وضعیت بهبود جامعه را نشان می‌دهد. گام بعدی گفت‌وگو تولید این شادی است. برای تولید شادی هم باز باید سراغ گفت‌وگو رفت و از آن نقطه شروع کرد. نوع شادی‌ای که فرآورده گفت‌وگو است شادی اجتماعی است، در کنار شادی فردی که اثر آن در بهبود وضعیت جامعه بسیار کم است. اینها همگی نشان‌گر پایان عصر این اندیشه است که توسعه با پول آمدنی است. امروز توسعه را باید با دوستی‌ها، ارتباطات، رواداری، اخلاق، سرمایه اجتماعی، اعتماد به یکدیگر، مشارکت و همکاری شروع کرد که نقطه آغاز همه اینها گفت‌وگو است. علما به عنوان مراجع اجتماعی،

معلمان و دانشجویان نیز به همین عنوان، اگر به دنبال انجام کاری برای بهبود وضعیت جامعه هستند باید مروج فرهنگ گفت‌وگو باشند. یکی از مشکلات گذشته ما این بوده است که روشنفکران برای اصلاح جامعه سراغ سیاستمداران می‌رفتند. این نگاه باید اصلاح شود که تغییر از بالا شروع می‌شود، نگاهی که صد سال است که با آن زندگی می‌کنیم ولی می‌بینیم که هیچ چیز هم تغییر نکرده است.

در تاریخ ایران یک بار سابقه ندارد که مردم نقطه تمرکز فعالیت‌های روشنفکران باشند و طرح‌ها و جلسه‌های آنها معطوف به مردم باشد. اما امروز عصر مشارکت مدنی آغاز شده است چرا که تنها راه باقی مانده غیر از آن روی آوردن به شورش و انقلاب است. انقلاب اسلامی، انقلاب مهر و محبت بود. ارتشیان را برادر خطاب می‌کردیم و گل در لوله‌های تفنگ آنها می‌گذاشتیم. اما امروز شکاف اجتماعی بسیار بالاست. اختلاف درون مذهبی بیشتر از اختلاف میان مذاهب است. رفتن یک جامعه نفرت زده به سوی شورش و انقلاب بسیار خطرناک است. بنابراین بین کسانی که داخل که حاضر به ایجاد آشتی عمومی، مشارکت، همدلی، همکاری و گفت‌وگو نیستند با کسانی که می‌گویند این حکومت کارآیی خود را از دست داده است فرقی نیست به این لحاظ که هر دو ضد انقلاب و ضد منافع ملی‌اند. هم افرادی در داخل که مانع ایجاد یک وفاق ملی و آشتی ملی و از بین رفتن نفاق و شکل گرفتن مشارکت، گفت‌وگو، نشاط ملی و همکاری هستند و خارج نشین‌ها، هر دو ضد انقلاب‌اند. ما اگر به سمت در هم ریزی برویم تبدیل به سوریه می‌شویم؛ اگر بدتر نشویم، بنابراین برای ادامه مسیر توسعه تنها یک راه مانده است: ایجاد آشتی و گفت‌وگو بین افراد و گروه‌ها در عین داشتن اختلاف عقیده. شروع این مسیر توسط مردم، متوقف است بر شروع حرکت از جانب علما. اگر بخواهند برای امروز حکومت تنها یک وظیفه در جهت نجات و توسعه کشور تعیین کنند به نظر من آن یک وظیفه عبارت است از اینکه تمام مسائل اختلافی گذشته تمام شد و امروز وقت ساختن کشور با مشارکت جمعی و آوردن همه به میدان است، شیعه و سنی و ترک و لر و فارس. من هم در زاهدان و هم در کردستان و کرمانشاه فعالیت مطالعاتی انجام داده‌ام؛ باور اهل تسنن این است که ما نمی‌خواهیم که اهل تسنن توسعه پیدا کنند. بین خود اقوام ایرانی هم که همواره تصور بر این است که فارس‌ها حق سایر اقوام را ضایع کرده‌اند. بنابراین وضعیت ما به گونه‌ای است که اگر به سمت نزاع رویم نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان. بنابراین از همین حالا باید گفت‌وگو را از خانه آغاز کنیم که اگر هم ثمره این پله توسعه به نسل ما هم نرسید دست کم به نسل فرزندان ما برسد. بنابراین ما از حکومت ابزار تفاهم عمومی، گفت‌وگوی عمومی، عفو عمومی و آشتی عمومی می‌خواهیم. حکومت باید از آشتی ملی شروع کند و ما از گفت‌وگوی داخل خانه از مسائل مان، کوچه و شهرمان آغاز کنیم. عارفی می‌گوید: همه انسان‌ها دو گونه می‌توانند رفتار کنند: بعثتی، امامتی. بعثتی رفتارهایی است که معنون، و پر سر و صدا و انقلابی است. تاسیس حکومت اسلامی توسط پیامبر کار بعثتی پیامبر بود که بعد از فوت ایشان به دست خلفا افتاد و از مسیر خودش منحرف شد و به این شکل



باید حرکتی عظیم و همه جانبه می‌شد. ایران، عربستان، سوریه و عراق را به یک تفاهمی می‌رسانند و از همه طرف حمله می‌کردند. معنای این نحوه برخورد این است که وجود داعش یا نبود داعش چندان برای غرب اهمیتی ندارد بلکه حتی شاید بودن آن برای غرب بهتر هم باشد. من در کتاب خود این را گفته‌ام که اگر غرب نیاز خود به نفت خلیج فارس را پایان دهد ما را رها می‌کند، مانند آفریقا که رها کرد. یک زمانی غرب به دنبال گرفتن تمام آفریقا بود، زمانی که آفریقا سرشار از معادن طلا، مس و ذغال سنگ بود. آفریقا تخلیه شد. غرب از آفریقا بی‌نیاز شد و آفریقا را رها کرد. هر از چند گاهی بسته‌ای دارویی و کمک‌هایی انسان دوستانه برای آفریقا می‌فرستد و مشکلی با آفریقا ندارد. بهتر است که جهان اسلام تخریب شود تا وقتی غرب به نفت ما نیاز ندارد ما هم قدرتی نداشته باشیم، هر از گاهی بسته‌ای انسان دوستانه برای ما بفرستد. تحلیل من در کتاب این است که به نفع غرب است که این کشورها بعد از بی‌نیازی غرب از آنها دچار فروپاشی شوند تا تمدن مدعی اسلام نتواند در برابر غرب قدم علم کند. تمدن کنفوسیوس، تمدن چینی‌ها، تمدن بزرگی است اما ادعاهای ما را در برابر غرب ندارد؛ هم پذیرفته است با غرب کنار بیاید و هم ارزش‌های آن تا حدودی با غرب سازگار است. اما تمدن ما رقیب غرب است بنابراین از نظر غرب بهتر است که این تمدن تخریب شود. بنابراین از نگاه غرب بهتر است که داعش ماندگار باشد. با این فضا رفتن به سوی تفاهم بهتر است. این هم که اوپاما مایل به توافق است به این خاطر است که امروز دیگر مناقشه موضوعیتی ندارد. در امریکا تصور عمومی بر این است که اوپاما در سیاست خارجی چندان موفق نبوده است بنابراین می‌خواهد با ایران توافق کند تا آن را با عنوان مهار کردن ایران به عنوان برگ برنده سیاست خارجی خود داشته باشد. بنابراین توافق هم به نفع اوپاما است و هم به نفع ما و به نظر می‌رسد توافق قطعی است.

حکومت پیامبر تمام شد. کار امامتی پیامبر ثقلین بود؛ تربیت امیرالمومنین و فرزندان ایشان و قرآن، این در تاریخ مانده است و بی‌سر و صدا به کار خود ادامه می‌دهد. کار امامتی کار بی‌سر و صدا، آرام ولی عمیق و ماندگار است. خود انقلاب اسلامی ما کاری بعثتی بود که به ضرورت تاریخ لازم بود اما بعد از انقلاب باید دست به کارهای امامتی زد. در حالی که متأسفانه اکثر کارهای بعد از انقلاب ما هم بعثتی بود. اکنون وقت آن است که از این مسیر رفته باز گردیم. برای این بازگشت، هر کسی باید از خودش شروع کند. توسعه یعنی تقوای مدرن. مدرنیته همان کاری را می‌تواند بکند که دین می‌توانست انجام دهد. حال ما دین را هم داریم، برای ما این دو باید هم مسیر باشند. دین ورزی ما هم باید کارکردی درونی ما داشته باشد هم کارکردی بیرونی. در کارکرد درونی باید من را به سکینه و آرامش وجودی برساند و در کارکرد بیرونی باید زندگی ما را نرم و آرام کند. نمی‌شود جامعه ما اسلامی باشد، و منابع دینی داشته باشیم و در عین حال در برخی خطاها و مشکلات و بزهکاری در دنیا رتبه داشته باشیم. مانند تورم که ۴۰ سال است تورم دو رقمی داریم. ما راجع به اشکالات کارمان گفت‌وگو نمی‌کنیم. سنگ این گفت‌وگو را روحانیت باید بنا نهد هم در شیوه بحث خودش و هم در شیوه رابطه‌اش با مردم. نسل جوان روحانیت و نسل جوان جامعه ما باید این مسیر را شروع کند. پس برای شروع توسعه باید از خودمان شروع کنیم.

[دکتر رنایی در بخشی از گفتار خود به مناقشه هسته ای ایران و

غرب پرداخت و سپس در باره داعش گفت:]

داعش شاید مه‌پار شود ولی از بین نخواهد رفت. سال ۱۹۹۵ القاعده و طالبان در افغانستان تا ۲۰۰۱، به مدت ۶ سال، حکومت کردند. بعد از حمله به برج‌های دوقلو، طالبان در ظاهر سقوط کرد ولی هنوز ۱۵ سال است که طالبان در افغانستان هست. یعنی ۲۰ سال است که طالبان حیات دارد. داعش قوی‌تر از طالبان است، بسیار سیستماتیک‌تر و قوی‌تر از طالبان. بنابراین داعش ماندنی است. برخورد غرب و اوپاما هم با داعش این بود که نیرو پیاده نکردند، نهایتاً بمباران کردند. اگر می‌خواستند داعش را نابود کنند

توسعه  
وجوه مردم سالار  
دز  
نظریه های فقه معاصر شیعه



دکتر داوود فیروچی  
(عضو هیات علمی دانشگاه تهران)



اشاره

سلسله مباحثی در موسسه فرهنگی فهیم در قم در هر هفته برگزار و صاحبان اندیشه به طرح نظرات خویش در موضوعات مختلف با گرایش به حوزه دین می‌پردازند. یکی از مباحث دکنتر فیرحی در این سلسله نشست‌ها درباره «توسعه وجوه مردم سالار در نظریه‌های فقه معاصر شیعه» است که پس از طرح نظرات به این استنباط می‌رسد که اساس دولت بر قانون است و دولت به معنای واقعی مبتنی بر قانون موضوعه است. و دولت‌هایی که که قانون موضوعه ندارند را دولت فاسد می‌داند. و ... مباحث دیگر که به خوانندگان تقدیم می‌گردد.

اینها تصورشان این است که قلب تمدن، دولت است و باید برای بررسی هر نوع انحطاط یا توسعه‌ی تمدنی نسبتش را با دولت سنجید؛ یعنی فرض این بزرگان این است که دولت قلب تمدن است و نسبتی بین این دو وجود دارد. آنچه در این جلسه من سعی می‌کنم درباره آن صحبت کنم همین فرض دوّم است؛ یعنی بررسی نظریه‌هایی که تصوّرشان بر این است، «ابتدا باید دولت را اصلاح یا بازسازی کرد تا بتوان جامعه و تمدن را کنترل کرد». از همین جا است که در واقع یک گفتمان سه ضلعی مطرح می‌شود: فقه، دولت و مردم سالاری.

**توسعه و مردم سالاری در فقه، دو تحلیل و دو دیدگاه**

در مورد توسعه و مردم سالاری در فقه دو تحلیل و دو دیدگاه داریم. همه‌ی ما اطلاع داریم و در ادبیات مرحوم امام هم هست که می‌فرمایند: «زمان و مکان در فقه تأثیر دارد». اگر بخواهیم زمان و مکان را توضیح بدهیم در واقع به دو شاخه می‌رسیم:

اول؛ یکی عبارت است از توسعه در نظریه‌های فقهی به اعتبار دگرگونی در موضوع شناسی؛ دوّم؛ توسعه در نظریه‌های فقهی به اعتبار دگرگونی در احکام آن. هر دو شاخه باز به دو قسمت تقسیم می‌شوند:

یکی؛ بازاندیشی در موضوع و دیگری؛ دگرگونی در موضوع است که دو تا مطلب متفاوت هستند. به عنوان مثال در فیزیک و نجوم می‌گویند در مورد رابطه‌ی زمین و خورشید بازاندیشی شده نه اینکه رابطه این دو دگرگون شده باشد. این بازاندیشی مسأله مهمی بود. در قدیم می‌گفتند که زمین ثابت است اما بعدها گفتند خورشید ثابت است. در واقع این تئوری، تئوری بازاندیشانه است یعنی رابطه طبیعی دگرگون نشده فقط شناخت ما از آن عوض شده است. این نوع نگاه در موضوع شناسی است. می‌دانید که از حدود سال‌های ۱۲۸۵ شمسی (۱۳۳۴ قمری - ۱۹۰۵ میلادی) تا الآن که تقریباً یکصد و ده سال می‌شود تصوّر ایرانی‌ها از دولت عوض شده است. آیا دولت عوض شده یا تصوّر و درک از دولت تغییر کرده است؟ دولت همان دولت است، یعنی ذات دولت یکی است؟ در این جلسه به اندازه‌ی توان و وسع محدودی که دارم این فرضیه را دنبال می‌کنم.

**تغییر نظریه‌های فقه در باره دولت؛ باز اندیشی یا تغییر دولت؟**

توسعه در نظریه‌های فقه به اعتبار دگرگونی در موضوع دولت یا در موضوع شناسی آن است. ابتدا باید بفهمیم دولت چیست؟ آیا درک ما از دولت تغییر کرده و فقه ما نیز تغییر کرده یا اینکه دولت در دوران مدرن تغییر کرده و فقه ما هم مجبور بوده که به تبع آن

موضوع بحثی که خدمت دوستان طرح می‌کنم «توسعه وجوه مردم سالار در فقه معاصر شیعه» است. امروزه بحث مطرح و بسیار کلیدی، در کشور ما و در جوامع دیگر؛ پیشرفت یا عقب ماندگی جامعه است. در واقع این بحثی به روز است که حتی در کشور ما هم بعضی تحت عنوان الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت از آن نام می‌برند. من سعی می‌کنم که یکی دو جمله به عنوان مقدمه عرض کنم و بعد وارد بحث اصلی می‌شوم.

**دو دیدگاه در مقوله پیشرفت تمدن**

در بین متفکران مربوط به حوزه‌ی تمدن دو دیدگاه وجود دارد:

۱. یک دیدگاه این است که پیشرفت در یک تمدن - چه تمدن مذهبی و چه تمدن عقلی - مربوط به حوزه‌ی فرهنگ است؛ در واقع انسان‌ها و دیدگاه‌های انسانی شهروندان باید به لحاظ اخلاقی دچار دگرگونی شوند تا از راه خودسازی در انسان‌ها و افراد، پیشرفت و توسعه در تمدن‌ها حاصل گردد. این یکی از دیدگاه‌ها است که طرفداران زیادی دارد و در کشور ما هم مطرح است. از جمله کسانی که این دیدگاه را طرح می‌کند آقای ملکیان هستند. به اعتقاد وی پیشرفت و توسعه در یک تمدن پایه‌ی فرهنگی دارد.
۲. نگاه دیگر که بسیار مهم‌تر است بر این اعتقاد است: پیشرفت در تمدن به دولت‌ها برمی‌گردد. و در واقع دولت، قلب تمدن است؛ یعنی اگر اصلاحی در دولت‌ها صورت بگیرد، تمدن‌ها هم توسعه پیدا می‌کنند و اگر انحطاطی در دولت شکل بگیرد یعنی خطایی در بازسازی دولت صورت بگیرد تمدن‌ها هم دچار انحطاط می‌شوند.

در نتیجه؛ گزاره‌ای معروف می‌گوید: تمدن‌ها یک طبیعتی دارند و با هر وضعیتی توسعه پیدا نمی‌کنند بلکه در وضعیتی خاص توسعه می‌یابند؛ حالا یا این وضعیت برمی‌گردد به فرهنگ جامعه یا به نظام سیاسی جامعه. از جمله اندیشمندانی که به حوزه‌ی سیاست توجه کرده‌اند فقهاء هستند. یکی از بزرگترین این متفکران، مرحوم نائینی است و بعد از سال‌ها مرحوم امام خمینی هم در این فضا وارد شدند.

در بین متفکران مربوط به حوزه تمدن دو دیدگاه وجود دارد: یک دیدگاه این است که پیشرفت در یک تمدن - چه تمدن مذهبی و چه تمدن عقلی - مربوط به حوزه فرهنگ است؛ نگاه دیگر که بسیار مهم‌تر است بر این اعتقاد است: پیشرفت در تمدن به دولت‌ها برمی‌گردد. و در واقع دولت، قلب تمدن است؛ یعنی اگر اصلاحی در دولت‌ها صورت بگیرد، تمدن‌ها هم توسعه پیدا می‌کنند و اگر انحطاطی در دولت شکل بگیرد یعنی خطایی در بازسازی دولت صورت بگیرد تمدن‌ها هم دچار انحطاط می‌شوند.

در بحث امانت از نظر فقهی مباحثی و تقسیماتی داریم؛ مثلاً می‌دانیم که امانت چهار رکن دارد: سپرده گذار، خود سپرده، سپرده پذیر و قرارداد. در حکومت هم همین چهار رکن وجود دارد. به این معنا که باید معلوم باشد که سپرده‌گذار و خود سپرده چیست، یعنی چه امانتی از جامعه در دست حاکم است؟ اگر این ارکان روشن نباشد نمی‌توان آن را امانت دانست. در آخر هم باید این امانت همراه با قراردادی باشد که رضایت عموم مردم در آن لحاظ شده باشد.

تغییر کند؟ ابتدا به یک واژه‌ی اصولی و یک واژه‌ی سیاسی اشاره می‌کنم. در ادبیات سیاسی، اصطلاحی داریم تحت عنوان «چیز بودگی یک چیز»؛ مثلاً می‌گویند که دولت بودن یک دولت به چیست؟ در ادبیات اصولی، معادل این اصطلاح را وضع و حقیقت چیزی می‌گویند. مثلاً حقیقت صلاة یا حقیقت بیع یا حقیقت نکاح چیست؟ در ادبیات اصولی ما می‌گوییم حقیقت دولت چیست؛ همچنان که در دانش سیاسی می‌گوییم که دولت بودن یک دولت به چه چیزی می‌باشد یا دولت قائم به چیست؟ بنابراین در اندیشه‌های سیاسی این اصطلاح را داریم که یک دولت کامل الاجزا و شرایط همانند یک نماز کامل الاجزا و شرایط یا یک بیع کامل الاجزا و شرایط، ارکانی دارد.

#### ارکان سه گانه دولت

در بحث دولت سه رکن وجود دارد: اول، مشروعیت دولت، که در ادبیات فقهی ما این را به نام شرط مطرح می‌کنیم؛ دوم، اقتدار دولت و سوم، توانمندی یا ظرفیت دولت است. بنابر این می‌گوییم دولت وقتی به معنای واقعی دولت است که اولاً مشروع باشد؛ یعنی برای شهروندانش قابل توجه باشد. مثل نماز که عبادتی است مشروط به طهارت، و ثانیاً دولتی، دولت است که بتواند تصمیم بگیرد. بعضی مواقع، دولت هست اما نمی‌تواند تصمیم بگیرد مثل اینکه که کسی نمی‌تواند نیت کند که عملی را انجام دهد پس، چیزی هم در ادامه وجود ندارد که تصمیم بگیرد و عمل کند. ثالثاً دولت توان و ظرفیت اجرا کردن تصمیمش را داشته باشد؛ یعنی بتواند آنچه که تصمیم گرفته به آن عمل کند.

بنابراین می‌گویند که دولت بودن یک دولت یا به تعبیر اصولی، یک دولت صحیح عبارت است از دولت مشروع که قدرت تصمیم‌گیری و توان اجرای تصمیماتش را دارد. چنین دولتی می‌تواند موتور تمدن بشود، اما اگر دولتی مشروع نباشد یعنی نتواند شهروندان خود را قانع کند یا اینکه نتواند تصمیم نهایی بگیرد یا تصمیماتش را اجرا کند نمی‌تواند تمدن ساز باشد؛ مثل اینکه وزیر دستور بدهد اما زیر دستی‌هایش این را هو کنند. چنین دولتی مثل قلب بیمار است که توان اداره بدن انسان را ندارد و نمی‌تواند موتور یک تمدن باشد.

#### مرحوم نائینی و توسعه تمدن در پرتو دولت صحیح

دویست سال قبل از نائینی در غرب افرادی مثل جان لاک بیان کردند که فرق بین یک دولت فاسد و یک دولت صحیح چیست؟ چگونه می‌توانیم این دو را از هم جدا بکنیم تا بتوانیم روی دولت صحیح فکر کنیم؟ این بحثی بود که در حدود ۱۷۰۰ میلادی در غرب پیش آمده و انقلاب مشروطه ایران در ۱۹۰۵ اتفاق افتاد، یعنی

تفکر ایرانی در فکر کردن روی دولت درست تقریباً ۲۰۰ سال با تفکر اروپایی فاصله دارد. دوستانی که علاقه مند به خواندن ماهیت دولت‌ها هستند رساله‌ی دوم جان لاک را با رساله‌ی تنبیه الأمة نائینی مقایسه کنند. جالب است که اگر مرحوم نائینی یک مجتهد نوگرا است، جان لاک هم یک مسیحی مؤمن پروتستانی بسیار مذهبی و یک آدم دینی است. رساله‌های هر دو ساختاری مشابه دارند. هر دو استدلال دینی دارند، هر دو از ملازمه‌ی عقل و شرع در موضوع شناسی صحبت می‌کنند. می‌دانید که موضوع شناسی در موضوعات غیر مستنبط، کار عرف است بنابراین کار عقل هم هست. بهرحال هر دو نفر این بحث‌ها را دارند. چرا این بحث را مطرح می‌کنم به این دلیل که بحث از ماهیت قراردادهای، اشیاء و امور، بحثی خاص این تمدن یا آن تمدن نیست؛ شما همین الآن هم نگاه کنید بیع در اینجا بیع است در اروپا هم بیع است. در خیلی موارد که قراردادهای را نگاه کنید همه شبیه هم هستند آنچه که مهم است روش کشف و توضیح قواعد و قراردادهای است. می‌دانید که مرحوم محقق نائینی در بحث حقیقت و مجاز و در بحث وضع الفاظ به موضوع له آن، از جمله افرادی است که می‌گوید اینها صحیحی هستند و مبنای صحیحی دارند. جالب این است که مرحوم نائینی حتی در معاملات هم صحیحی است یعنی این طور نیست که ایشان فقط در عبادات صحیحی باشند در معاملات هم صحیحی است. مراد نائینی این است که الفاظ بر موضوعات صحیح اطلاق می‌گردند نه بر فاسد. از جمله فقهای بزرگ معاصر ما حضرت آیت الله شبیری هم همین بحث را دارند و معتقد هستند که معمولاً الفاظ برای صحیح یک عمل وضع می‌شود. ایشان مثال روغن کرچک را می‌زنند، همچنان که روغن کرچک اگر روی چوب یا زمینی می‌ریزد، بعد نشست می‌کند و توسعه پیدا می‌کند، وضع هم اول برای صحیح است و بعد به تدریج بر فاسد هم اطلاق می‌گردد. در مورد دولت نیز همین گونه است، لفظ دولت ابتدا برای صحیح آن وضع شده است و سپس به فاسد تسری یافته است. مسأله‌ی اصلی، تفکر در مورد دولت صحیح است تا اینکه این دولت صحیح بتواند تمدن صحیح را پیش ببرد. مرحوم نائینی جمله‌ای دارد که جمله خیلی مهمی است؛ ایشان می‌فرمایند حکومت نزد شرع و عرف برای اعم از صحیح و فاسد وضع نشده است بلکه لفظ حکومت صرفاً برای صحیح آن، که امانت داری، ولایت بر نظم و حفظ و اقامه‌ی سایر وظایف راجع به نگهداری است وضع شده است. بنابراین می‌گویند که جنس حکومت، امانت است یعنی جایی که حکومت از امانت خارج می‌شود میل به فساد پیدا می‌کند. این نکته‌ی کلیدی مرحوم نائینی است، یعنی ایشان فرض می‌کند که تمدن توسعه پیدا نمی‌کند مگر به واسطه دولت اما نه هر دولتی بلکه دولت صحیح. دولت صحیح یعنی دولتی که به صورت قراردادی امین جامعه است. بعد اضافه می‌کند اگر لفظ دولت به حکومت‌های صحیح ناقص یا فاسد هم گفته می‌شود استعمال مجازی است یعنی اینها حکومت حساب نمی‌شوند. با حکومت فاسد نمی‌شود به تمدن رسید با حکومت

معنا که باید معلوم باشد که سپرده‌گذار و سپرده‌پذیر کیست؟ و خود سپرده چیست، یعنی چه امانتی از جامعه در دست حاکم است؟ اگر این ارکان روشن نباشد نمی‌توان آن را امانت دانست. در آخر هم باید این امانت همراه با قراردادی باشد که رضایت عموم مردم در آن لحاظ شده باشد. در مورد امانت چند گونه تقسیم پیدا شده است: تقسیم از نوع اول؛ یک تقسیم به اعتبار سپرده گذار است. (خیلی‌ها این را گفته‌اند و در فقه ما هم این مطلب وجود دارد؛ مرحوم نائینی هم این تقسیم بندی را دارد) امانت به اعتبار سپرده‌گذار به دو قسم تقسیم می‌شود: یکی امانت مالکی و دیگری امانت شرعی. بعد اول مالکی است: امانت مالکی یعنی اینکه شهروندان به عنوان مالک دارایی‌های خویش، بخشی از اختیارات خودش را به حاکم واگذار می‌کند. عبارت مرحوم نائینی این چنین است: «امانت مالکی سپردن چیزی توسط مالک و با رضایت خود او به دیگری است.» در ادبیات جان لاک، اسم «چیز» را دارایی گذاشته است و گفته دارایی سه قسم است: مال، جان و قسم دیگری که شامل آزادی، آبرو، حیثیت و مواردی از این قبیل. یعنی فرد بر اثر قراردادی که با حاکم می‌بندد اختیار قسمتی از مالش - مثلاً پرداخت مالیات - را به دست حاکم می‌دهد، همچنین بخشی از اختیارات جانش مثل سربازی رفتن و شرکت در جنگ را به حاکم می‌دهد و یا بخشی از آزادی اش را به حکومت می‌سپارد مثلاً حاکم می‌گوید که به این کشور مهاجرت نکن یا به آنجا مهاجرت بکن، این ساعت بر سر کار حاضر شو و... در واقع حکومت در مواردی از این قبیل آزادی فرد را محدود می‌کند. به این ترتیب در واقع امانت مالکی واگذاری چیزی توسط مالک آن است با رضایت خود؛ پس امانت اولاً مالکی و ثانیاً رضایتی است، و غیر از این امانت مالکی شکل نمی‌گیرد. بخش بزرگ دولت از جنس امانت مالکی است، چون از آن شهروندان است. بعد دوم، امانت شرعی است. امانت شرعی از آن دسته امانت‌هایی است که در غیاب یا فقدان آگاهی مالک، شارع، جانشین مالک می‌شود تا در یک چیزی اجازه‌ی تصرف بدهد. این گونه امانت در غیاب مالک یا فقدان آگاهی او یا فقدان صلاحیت شکل می‌گیرد. خیلی از متفکران از قبیل جان لاک یا مرحوم نائینی فرض شان بر این است که حکومت از جنس قراردادهایی است که این قراردادها مرکب از امانت مالکی و امانت شرعی است. البته در این تحلیل‌ها همیشه شارع (یا قانون‌گذار) تا زمانی حضور دارد که خود مالک حضور نداشته، یا استحقاق حضور نداشته باشد. این یک تحلیل و یکی از تقسیماتی است که در مورد امانت صورت می‌گیرد.

تقسیم از نوع دوم: دومین تقسیم امانت به اعتبار نوع سپرده است. معمولاً سپرده‌ها را هم به دو بخش تقسیم می‌کنند: اول عبارت است از امانت شخصی؛ امانت شخصی آن دسته از امانت‌هایی است که شخصی به شخصی دیگر واگذار می‌کند. اما یک سری از امانت‌ها نوعی هستند؛ نوعی را این‌گونه تعریف کردند: این تعریف در ادبیات روسو آمده، مرحوم نائینی و لاک هم شبیه آن را دارند - اگر کل امور

صحیح ناقص هم نمی‌شود به تمدن رسید. در ادامه ایشان آورده که در مورد حکومت‌های غیر صحیح سه وضعیت وجود دارد: اول علاقه‌ی مجازی حکومت صحیح ناقص به حکومت صحیح کامل است. احتمال نخست در مورد اول این است که شباهت تنزیلی قائل شویم و بگوییم این حکومت اگرچه ناقص است اما بالاخره وجود دارد و بخشی از اعضای صحیح در آن وجود دارد. از دیدگاه نائینی حکومت مشروطه، همان حکومت صحیح ناقص است که از برخی جهات شبیه یک حکومت تام الاجزا و شرایط می‌باشد. اما وضعیت دوم این است که اثر این حکومت، شبیه اثر حکومت کامل است، بدین معنا که می‌تواند تا حدودی نظم و امنیت را برقرار کند یا در برابر دشمنان، نظام دفاعی ایجاد کند و... نائینی در بحث‌های خود به این مورد شباهت در اثر می‌گوید. سوم این رابطه علاقه‌ی مجازی بین یک حکومت فاسد و حکومت صحیح فقط شباهت در اسم است یعنی به حکومت فاسد نمی‌شود حکومت گفت. مرحوم نائینی در بیان دیگری حکومت - اعم از فاسد و صحیح - را به دو گونه تقسیم می‌کند: حکومت تملیکیّه (مالکانه) و حکومت امانتی (ولایتی). در معادلات ریاضی این گونه است که تحلیل‌گر عددی را از خودش می‌آورد تا محاسبه را انجام دهد و دوباره آن را برمی‌دارد؛ ما در قضا هم این موارد را داریم مثلاً در باره قضاوت‌های محیرالعقول امیرالمومنین (ع) این را شاهد می‌آورند که در واقعه‌ای در مورد ارث، یک شتر را اضافه کرد تا تقسیم جور در بیاد و دوباره این سهم را برمی‌داشت. در تفکر هم همین کار را می‌کنند یعنی متفکر یک عدد به تحقیق می‌دهد تا بتواند بحث خودش را پیش ببرد؛ بنابراین موقتاً فرض می‌کند که حکومت فاسد هم حکومت است مثل نماز فاسد که در ظاهر نماز است. ما در واقع حکومت فاسد را طرح می‌کنیم تا بتوانیم حکومت درست را بشناسیم یعنی مورد نادرستی را طرح می‌کنیم تا درست را که وجه سلبی آن است بشناسیم.

### امانت و کالتی بودن حکومت از دیدگاه مرحوم نائینی

این اصطلاحی است که مرحوم نائینی در ادبیاتش دارد و بعد به این نتیجه می‌رسد که جنس حکومت امانتی است و آن حکومت‌هایی که امانتی نیستند اصلاً حکومت نیستند. مثل بزرگانی که می‌فرمایند که نماز نادرست اصلاً نماز نیست. در ادامه مرحوم نائینی جمله‌ی معروفش را می‌گوید: «که حکومت علی کل حال رجوع حقیقت سلطنت اسلامی و بلکه در جمیع شرایط و ادیان است یعنی فقط از آن مسلمانان نیست در همه جا این گونه است. رجوع حقیقت حکومت به باب امانت و ولایت عهد افراد یک جامعه در حقوق مشترک‌ه‌ی نوعیه می‌باشد، یعنی در واقع فردی از خود جامعه امانتی را به دست می‌گیرد و این امانت را پیش می‌برد.» این بحث کلیدی‌ترین بحثی است که مرحوم نائینی مطرح می‌کند. مرحوم نائینی جملات جالبی دارد. در بحث امانت از نظر فقهی مباحثی و تقسیماتی داریم؛ مثلاً می‌دانیم که امانت چهار رکن دارد: سپرده‌گذار، خود سپرده، سپرده‌پذیر و قرارداد. در حکومت هم همین چهار رکن وجود دارد. به این

یک جامعه را یک جا جمع کنند و بعد اختصاصات هر فرد و گروهی را از آن کم کنند، آن مشاعاتی که باقی می‌ماند مشاعات نوعی می‌شوند. مثلاً در مورد شهرها، اگر خانه‌ها و اماکن شخصی را استثناء کنیم اماکن عمومی مثل خیابان‌ها که مال شخص خاصی نیست را مشاعات نوعی می‌گویند. یعنی امور همگانی مساوی است با امور همگان منهای اختصاصات شخصی. مرحوم نائینی این بحث را به این صورت آورده که آن امانات نوعی، مشترکات نوع هستند یعنی نه مال شخص (أ) است نه مال شخص (ب) است، نه مال امروز آدم‌ها است نه مال فردای آنها؛ یعنی حتی آنهايي که به دنیا نیامده‌اند و قرار است بعدها به دنیا بیایند در این امانات سهم دارند. مثلاً خیابان‌ها و کوچه‌ها فقط برای زنده‌ها نیست بلکه برای کسانی هم که بعداً متولد می‌شوند هست. امانت نوع یعنی دارایی همه‌ی مردمان یک کشور منهای مختصات مالکانه‌ی خود آنها. معمولاً حکومت از این جنس است و کارکردش امانت‌داری امور نوعی است. مرحوم نائینی بلافاصله نتیجه می‌گیرد که امانت چه از جنس قراردادی باشد که موضوعش امانت است مثل ودیعه یا همان سپرده‌گذاری و چه از جنس قراردادی باشد که در ضمن آن امانت نهفته باشد مثل اجاره، رهن و... به هر حال در ذات امانت نوعی وکالت نهفته است. در امانت این‌طور می‌گوییم: الامانة هي الاستتابة فی الحفظ، یعنی امانت نیابت در حفاظت شیء است. شما کسی را به جای خودتان انتخاب می‌کنید که کالا یا آزادی یا جان شما را حفظ کند. این استتابة نوعی



تصرف است. می‌گویند که آدمی مجاز است به اندازه‌ی مقدمات ضروری در امانت تصرف هم بکند. مثلاً برای حفظ یک باغ امانتی می‌تواند از محصول آن به کارگری پول بدهد تا باغ را آبیاری کند. استدلال مرحوم نائینی این است که در ذات امانت، وکالت نهفته است و نتیجه می‌گیرد که اگر حکومت امانتی است لاجرم وکالتی هم است و نمی‌تواند غیر از این باشد. به تعبیر نائینی حقیقت حکومت در اسلام و در جمیع شرایع و ادیان، همچنین در بین جمیع عقلاء رجوع به باب امانت است. بنابراین وقتی ایشان می‌گویند حکومت صحیح از جنس امانت است یعنی از جنس وکالت است.

مرحوم نائینی وکالت قراردادی را به دو نوع تقسیم می‌کند: یکی وکالت اذنی است؛ وکالت اذنی یعنی اینکه اذن شما مثل نفس کشیدن همیشه جاری است. شما کسی را نایب می‌گیرید برای حفظ دارایی‌ها و هر لحظه اذن شما هم وجود دارد مثلاً فرض کنید در خرید و فروش از طرف شما اذن دارد و در هر مورد با شما هماهنگ می‌کند. مرحوم نائینی می‌گوید این نوع وکالت در واقع وکالت به معنی مصطلح نیست. این نوع وکالت در واقع یک واسطه‌ی محض، و وکیل به مانند دست دراز شده موکل است. این وکالت به معنی عرفی نیست و دولت هم اصلاً از این جنس نیست. نوع دیگر وکالت، وکالت عهدی است. در وکالت عهدی، وکیل به منزله‌ی خود موکل می‌شود و اختیارات مالک را دارد. اینجا مرحوم نائینی نتایجی می‌گیرد که برای این بحث مهم است: در چنین وکالتی ممکن است اختلاف بین

را پی‌گیری کرد این است که اساس دولت بر قانون است. دولت به معنای واقعی مبتنی بر قانون موضوعه است. باید دولت‌هایی را که قانون موضوعه ندارند دولت فاسد تلقی کرد. حالا این پرسش را مطرح کرده‌اند که این قانون از کجا آمده است؟ یک بحث جدی و بسیار مهمی وجود دارد و آن این است قانون را کی و چگونه باید وضع کرد و چه کسی باید آن را وضع کند که همگان قبول کنند؟ بنابراین برای قانون موضوعه سه بحث را مطرح می‌کنند:

یکی؛ مکانیزم تدوین قانون است. می‌گویند دولت‌های مدرن بدون حزب امکان تشکیل ندارند، چون حزب است که به قانون کمک می‌کند تا شکل بگیرد و کمک می‌کند که این قانون مورد توافق همگان باشد. دوّم؛ قانونی که تدوین می‌شود باید توجیه پذیر باشد یعنی بگویند که این قانون مثلاً از توافق شهروندان و عرف جامعه یا از شریعت گرفته شده است یعنی باید در قانون استدلال وجود داشته باشد و به تعبیر امروزی‌ها قانون باید شفاف باشد. سوم؛ آخرین مورد این است که قانون هم بیمار می‌شود یعنی در قانون هم مثل تمام نهادهای دیگر امکان بیماری است. مسأله این است که چگونه باید این بیماری را تصحیح کرد.

به نظر می‌آید که از مشروطه به این طرف به خصوص در ادبیات دو بزرگوار حضرت امام و مرحوم نائینی پذیرفته‌اند که دولت با قانون موضوعه ملازمه دارد حالا که پذیرفتند باید بقیه‌ی قسمت‌ها را هم توضیح بدهند. مثلاً حضرت امام اینقدر به قانون موضوعه اهمیت می‌دهد که حتی خطاب‌های شرعی را هم به قانون تشبیه می‌کند یعنی می‌گوید که حکم خطاب‌های شرعی شبیه خطاب‌های قانونی است و از این مسیر شروع به توضیح دادن می‌کند. بنابراین تلاشی صورت گرفته و آن اینکه دولت مدرن بدون مردم سالاری که قانون را توضیح بدهد امکان ندارد. اگر فقه بخواید روی دولت مدرن حکم بدهد رکن اصلی دولت مدرن اینها هستند: دولت امانت و عهد و نظارت است؛ اساس دولت بر قانون موضوعه است و شیوه‌های تدوین قانون موضوعه باید در آن رعایت شود.

آخرین جمله‌ام دقیقاً این است که موضوع عوض شده و از یک صد سال قبل درک جدیدی از دولت پیدا شده و این خواهی نخواهی الزام می‌کند که دستگاه‌های فقهی به این مسائل هم بپردازند. ما الآن می‌بینیم که تقریباً هیچ فقهی نیست که دیگر به قانون نپردازد نهایتش این است که در مقابل قانون موضع منفی می‌گیرد یا می‌گوید که قانون را چه کسی تدوین کند یا چه کسی تدوین نکند اما کسی دیگر قانون موضوعه را رد نمی‌کند. این خلاصه‌ی آن چیزی بود که من در ذهنم بود و سعی کردم با استناد به بنیانگذار فقه دولت و نخستین فقیه دولت مدرن - مرحوم نائینی - به آنها اشاره کنم و بحث‌هایی را هم از حضرت امام به آن اضافه کردم.

وکیل و موکل پیدا شود. اما در وکالت نوع اول اصلاً اختلاف معنی ندارد چون فقط اراده موکل حاکم است، وکیل هم شبیه دست دراز شده موکل است، در واقع ایادی است نه وکیل.

در ادبیات مرحوم نائینی، وکالت در معنای دوّم، یک نوع قرارداد انتقال اختیارات است. در این گونه وکالت، مهم‌ترین مسأله‌ای که پیدا می‌شود امکان اختلاف بین شهروند و دولت یا حاکم و رأی دهنده است. مثلاً موکل بگوید من به این خاطر رأی دادم و وکیل هم بگوید که نه من این جوری رأی گرفتم! الآن هم می‌بینید که رئیس جمهور می‌گوید من به عهدم وفادارم ولی کسی نمی‌پرسد که شما به کدام عهد وفادار هستید؟ در قراردادهای عهدی است که اختلاف فرض گرفته می‌شود یا اختلاف ممکن است روی دهد و به همین دلیل در قراردادهای عهدی بحث نظارت مطرح می‌شود یعنی باید ناظری باشد که بگوید در این قضیه مالک حق دارد یا وکیل، موکل حق دارد یا وکیل، شهروند درست می‌گوید یا حاکم؟ به این ترتیب، لازمه‌ی وکالت عهدی، نظارت است. پس نتیجه می‌گیریم اگر به نظر نائینی، دولت درست، امانتی است و اگر این امانت وکالتی و اگر این وکالت، عهدی است تشکیل چنین دولتی بدون نظارت امکان ندارد یعنی چنین قراردادهایی بدون نظارت ممکن نیستند. در ادبیات مرحوم نائینی دولت بدون نظارت، مثل نماز فاقد یک رکن است، بلافاصله مرحوم نائینی اضافه می‌کند که نظارت از لوازم ضروری وکالت عهدی است حال که نظارت از لوازم ضروری وکالت عهدی است باید معیار و قاعده داشته باشد. مرحوم نائینی می‌گوید که نظارت بدون قانون امکان ندارد. پس در واقع این طوری می‌شود: اگر می‌گوییم قلب تمدن دولت صحیح است و ذات دولت صحیح یا حقیقت آن امانتی است و امانت هم وکالت عهدی است پس دولت نیاز به نظارت دارد و قلب دولت، قانون موضوع است. به این ترتیب هم لاک و هم نائینی به این نتیجه می‌رسند که در واقع آنچه که مهم است قانون موضوع است، قانون است که به ناظر معیار می‌دهد تا خلاف‌های شهروندان یا دولت را بررسی کند و در مقام داور بین شهروندان و حاکم به درستی قضاوت کند.

این مباحثی است که مرحوم نائینی و بزرگان دیگر از جمله حضرت امام هم آنها را دارند و مطرح می‌کنند. ایشان می‌گویند که دولت مدرن با اجتهاد تنها قابل اداره نیست چون اجتهاد در ذهن مجتهد است در حالی که قانون موضوع در جامعه اسلامی ترکیبی از سه چیز است: بخشی از شریعت، بخشی از عرف و بخش دیگر حاصل توافق شهروندان است. به این ترتیب در واقع قانون موضوع - آن طور که در دولت‌های مدرن صحبت می‌کنند - جان دولت است، اگر این قانون نباشد دولتی وجود ندارد تا موتور تمدنی هم باشد. بنابراین ناظر باید ابتدا بپرسد شما بر سر چه چیزی توافق کرده‌اید؟ تا بگوید که این عمل حاکم موافق توافق هست یا موافق آن نیست؟

### ارکان دولت صحیح

استنباطی که بنده دارم و به نظر می‌آید که بتوان این استنباط

# اخلاق کریمانه در حکمت دینی (مکارم اخلاق)



محمد تقی خلجی  
(پژوهشگر و محقق دینی)

## ویژگی های ایمان

### ج) ایمان و عمل گوش

و بر گوش واجب کرده است که از گوش دادن به آنچه خدا حرام کرده است خودداری کند، و از آنچه به نهی خداوندی برای آن روا نیست، و از شنیدن آنچه خدا را به خشم می آورد، دوری جوید، و خود در این باره گفته است: «وَقَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ (۱)؛ در کتاب خدا بر شما فرمان نازل شده است که چون بشنوید که به آیات خدا کفر می ورزند و آنها را ریشخند می کنند، پس با آن گروه منشینید، تا زمانی که به سخن دیگری بپردازند؛ سپس خدای بزرگ آنچه از فراموشی پیش می آید را مستثنی کرده و گفته است: «وَإِذَا يُنْسِيكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲)؛ و اگر شیطان تو را به فراموشی اندازد، پس چون به یاد آوری، با گروه ستمکاران منشین»؛ و گفته است: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۳)؛ مژده ده بندگان مرا که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند، اینان کسانی اند که خدا راه-شان نموده است و اینان اند صاحبان خرد». هم چنین گفته است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴)؛ به حقیقت مؤمنان رستگار شدند؛ کسانی که در نمازشان خاضع اند، و کسانی که از لغو (یاوه) روی می گردانند، و کسانی که زکات خود را ادا می کنند؛ و گفته است: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ (۵)؛ چون لغو (یاوه)، سخن نابکار، ناپسند شنیدند از آن دوری گزیدند و گفتند: کارهای ما [و پاداش آن] از آن ما، کارهای شما [و پاداش آن] از آن شما؛ و گفته است: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (۶)؛ و چون به لغو برخوردند، بزرگوارانه از آن می گذرند». اینها وظایفی است که خدا بر گوش واجب کرده است، که آنچه شنیدن آن

شرحی بر دعای مکارم الاخلاق امام سجاد(ع)

تبیین ایمان از منظر آموزه های دینی

(بخش ۱۰)

روا نیست نشنودید. و این عمل گوش است و ایمان گوش: « وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ ».

### د) ایمان و عمل چشم

بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا دیدن آن را حرام کرده است ننگرد، و از آنچه خدا نظر به آن را نهی کرده است و حلال نیست، روی گرداند؛ و این عمل چشم است و ایمان چشم، و خود گفته است: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۷)؛ به مؤمنان بگو که چشم‌های خود را فرو گیرند و فروج خویش نگاه دارند (پاکدامنی ورزند)، این برای آنان پاک‌تر است؛ بی‌گمان خداوند از آنچه می‌کنند، آگاه است». بدین گونه مؤمنان را از این نهی کرد که به عورت‌های خود نگاه کنند، هم باید انسان به عورت برادر خود نظر نکند، و هم اندام عورت خویش پوشیده دارد تا دیگری آن را ننگرد؛ و گفته است: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ (۸)؛ به زنان مؤمن بگو که چشم‌های خود را فرو گیرند و فروج خویش نگاه دارند (پاکدامنی ورزند)».

زبیری گوید: در اینجا امام صادق (ع) چنین افزود: «هر چه در قرآن درباره نگاه‌داری اندام نهان (فرج) آمده مقصود حفظ از زنا است، جز در این آیه که مقصود نگاه است»، سپس خداوند آنچه بر قلب و زبان و گوش و چشم است در آیه‌ای دیگر به هم پیوسته و چنین گفته است: «وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ (۹)؛ شما نمی‌توانستید کردار خویش را از آن پوشیده دارید که گوش و چشم و پوست شما بر ضد شما گواهی دهند»، که مقصود از پوست، فرج و ران است. و باز گفته است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ كُلَّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۱۰)؛ در پی چیزی مرو که به آن علم نداری، که گوش و چشم و قلب همه مسئولند، و از آن‌ها بازخواست می‌شود». این است آنچه خدا بر دو چشم واجب فرموده است؛ یعنی: نظر نکردن به آنچه خدا حرام کرده است. و این عمل چشم است و ایمان چشم؛ « وَ هُوَ عَمَلُهُمَا، وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ ».

### ه) ایمان و عمل دست

و بر دست‌ها واجب کرده است که آدمی با آنها آنچه را خدا حرام کرده است نکند و آنچه واجب کرده بکند، و مقرر داشته است تا برای صدقه دادن و صلح رحم و جهاد در راه خدا و پاکیزه کردن بدن برای نماز به کار افتند، و خود گفته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ (۱۱)؛ ای مؤمنان! چون خواهید به نماز ایستید، رو و دست‌های خود را تا آرنج بشویید، و سرو پاهای خود را تا برآمدگی پا مسح کنید»؛ و گفته است: «فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَتَخْتَنُمُوهُمْ فَضَدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَتَّ بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ

أَوْزَارَهَا (۱۲)؛ چون با کفر پیشگان [در میدان کارزار] روبرو گشتید [شجاعانه پیکار کنید و] گردن زدید، تا آن گاه که آنان را از کار بیندازید، در این هنگام [از آنان اسیر گیرید و] بر آنان بندهای محکم بندید، تا از آن پس یا بر ایشان منت نهید [و آزاد کنید] یا فدا گیرید (۱۳)، [چنین کنید] تا گاهی که شعله آتش جنگ فرو نشیند...». و این است آنچه خدا بر دست‌ها واجب کرده، که زدن از کار دست است؛ «لِأَنَّ الضَّرْبَ مِنَ عِلَاجِهِمَا».

### و) ایمان و عمل پا

و بر پاها واجب است که با آن‌ها در راه نافرمانی خدا گام برندارند، و بر آن‌ها فرض است که برای خرسندی خدای بزرگ به راه افتند، که خدا خود گفته است: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۱۴)؛ به کبر و ناز در زمین راه مرو، که نه به نیرو توانی زمین را شکافت، و نه به گردن‌فرازی توانی با قلّه‌های افراشته کوه‌ها همبری کرد (و نه به بلندای کوه‌ها توانی رسید)». و گفته است: «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَصْوَاتُ لِصَوْتِ الْحَمِيرِ (۱۵)؛ در راه رفتن میانه رو باش، و از بانگ خود بکاه، که ناخوش‌ترین آوازه‌ها، آواز خران است». و درباره گواهی دادن دست و پا بر ضد خود و صاحب خود، در جاهایی که فرمان خدا را فروگذارده و امر او را وا هشته‌اند، گفته است: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۶)؛ در آن روز بر دهن‌های ایشان مهر می‌نهمیم، و دست‌ها و پاهای ایشان، درباره آنچه کرده‌اند، با ما سخن خواهند گفت». این امور - که یاد شد - وظیفه دست و پا است، و عمل و ایمان آنها است؛ «وَ هُوَ عَمَلُهُمَا، وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ».

### ز) ایمان و عمل چهره (صورت)

و بر چهره سجده کردن برای خدا در شب و روز در هنگام نماز واجب است، این است که خداوند گفته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۷)؛ ای ایمان آورندگان! رکوع و سجود کنید و پروردگار خود را بپرستید، و کار نیکو کنید، باشد که - تا جاودان - رستگار شوید». و این [رکوع و سجود]، فریضه‌ای جامع بر صورت و دو دست و دو پا است. خداوند در جایی دیگر گفته است: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸)؛ مواضع سجده مخصوص خداست، پس با خدا هیچ کس را مخوانید». و در جایی دیگر

ایمان، به ویژه در آموزه‌های اسلامی، عرصه استدلال و برهان است و سلسله پیامبران و امامان معصوم (ع) که خود پدران ایمان و برجسته‌ترین نمونه‌های «مؤمن»‌اند و وقایع زندگیشان عالی‌ترین مصادیق ایمان ورزی‌های خالصانه است، مردمان را به ایمانی فراخوانده‌اند که با استدلال و برهان اثبات‌پذیر است. برای همین، ایمان تحقیقی را، در نگاه آنان، مقام و منزلتی بس ارجمند است.



**ایمان**  
**دارای درجات و مراتب است،**  
**از همین روست که**  
**کاستی و فزونی را،**  
**در حوزه ایمان مؤمن**  
**راه است. و چون چنین است،**  
**امام سجاد (ع)**  
**در مقام نیایش و عرض نیاز**  
**به سوی خداوند،**  
**که سرچشمه ایمان است،**  
**کامل ترین مرتبه**  
**و عالی ترین پایه آن را**  
**طلب کرد:**  
**بار خدایا، بر محمد و دودمانش**  
**درود فرست،**  
**و ایمانم را به کامل ترین مرتبه**  
**آن برسان؛**  
**«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ،**  
**وَ بَلِّغْ بِيَّيْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيْمَانِ».**



نیز، درباره واجبات اعضا؛ یعنی طهارت و پاکیزگی و نمازگزاری سخن گفته است. هنگامی که خداوند [قبله را تغییر داد و] پیامبر خویش را از بیت المقدس به سوی کعبه متوجه ساخت، گفت: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيْعَ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۹)؛ خدا ایمان شما را تباه نمی کند؛ زیرا که خداوند با مردمان مهربان و رحیم است». در این جا نماز را که [عمل و کردار است]، ایمان نامیده است. بنابر آنچه گفته شد، هر که خدا را با اندامهای نگاه داشته شده از گناه ملاقات کند، و هر اندام آنچه را که خدای بزرگ بر او واجب کرده است به انجام رسانیده باشد، چنین کسی با ایمان کامل خدا را ملاقات خواهد کرد، و از فردوسیان خواهد بود. و هر که در بخشی از این وظایف خیانت ورزیده [و کوتاهی کرده] باشد، یا از فرمان خدای بزرگ کوتاهی ورزیده و سرپیچیده باشد، با ایمان ناقص با خداوند روبرو خواهد گشت.

### ح) ایمان برتر

ابوعمر و زبیری، راوی حدیث گوید:

به امام صادق (ع) گفتم: معنای «ناقص»

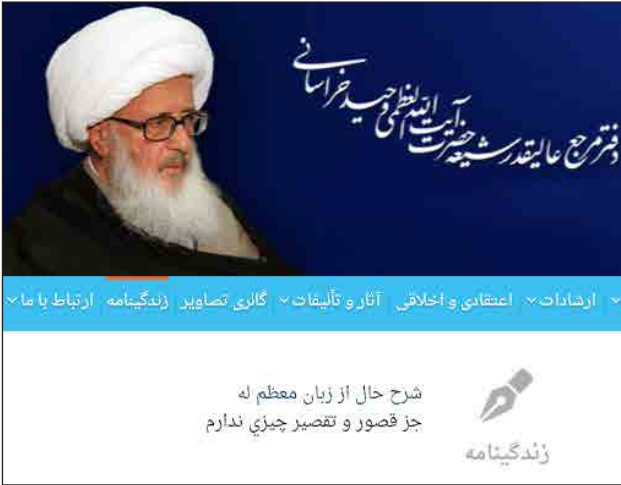
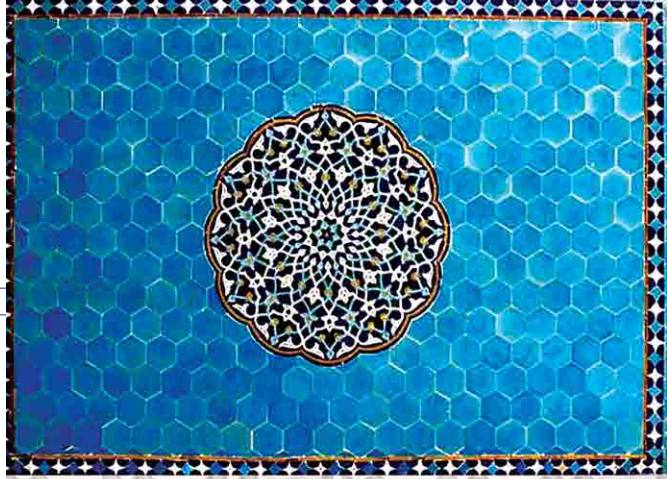
بودن و «کامل» بودن ایمان را فهمیدم، برتری و فزونی ایمان [به چه معناست و] از کجا سرچشمه می گیرد؟ گفت: از این گفته خدای متعال: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ. وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ (۲۰)؛ چون سوره ای فرود آید، برخی از منافقان گویند: ایمان کدام یک از شما با این سوره افزوده شد؟ پس کسانی که ایمان آوردند ایمانشان افزوده می شود و شادمانی می کنند؛ و اما کسانی که در دل هاشان بیماری است، بر بدی و پلیدی ایشان بدی و پلیدی دیگری افزوده خواهد گشت؛ و از این آیه: «تَحْنُ نَقْصٌ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۲۱)؛ داستان ایشان را به راستی بر تو حکایت می کنیم، آنان جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند، و ما بر ایمانشان افزودیم». اگر همه ایمانها یکسان بود و کاستی و فزونی نمی داشت، هیچ یک از اهل ایمان را مزیتی بر دیگری نمی بود. نعمت ایمان [و هدایت خاص] در حق همه مؤمنان [و مجاهدان متفاوت راه خدا] یکسان می بود، و مردمان همه یک گونه می شدند، و برتری از میان می رفت [و مراتب شایستگیها

و مجاهدتها بی اثر می گشت، و چنین نشد] بلکه ایمان کامل سبب ورود اهل ایمان به بهشت گردید، و زیادتى و برتری مراتب ایمان باعث تفاوت درجات مؤمنان در نزد خدای گشت؛ و ایمان ناقص و ناچیز علت دخول گناه کاران به دوزخ شد (۲۲).  
 محصل آنچه در تحلیل ماهیت ایمان و توصیف آن یاد شد، این است که، اولاً: ایمان، به ویژه در آموزه های اسلامی، عرصه استدلال و برهان است و سلسله پیامبران و امامان معصوم (ع) که خود پدران ایمان و برجسته ترین نمونه های «مؤمن» اند و وقایع زندگیشان عالی ترین مصادیق ایمان ورزی های خالصانه است، مردمان را به ایمانی فراخوانده اند که با استدلال و برهان اثبات پذیر است. برای همین، ایمان تحقیقی راه، در نگاه آنان، مقام و منزلتی بس ارجمند است. ثانیاً: ایمان دارای درجات و مراتب است، از همین روست که کاستی و فزونی را، در حوزه ایمان مؤمن راه است. و چون چنین است، امام سجاد (ع) در مقام نیایش و عرض نیاز به سوی خداوند، که سرچشمه ایمان است، کامل ترین مرتبه و عالی ترین پایه آن را طلب کرد: بار خدایا، بر محمد و دودمانش درود فرست، و ایمانم را به کامل ترین مرتبه آن برسان؛ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ بَلِّغْ بِيَّيْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيْمَانِ».

### پانویستها

۱. نساء آیه ۱۴۰.
۲. أنعام آیه ۶۸.
۳. زمر آیه ۱۸.
۴. مؤمنون آیه ۴-۱.
۵. قصص آیه ۵۵.
۶. فرقان آیه ۷۲.
۷. مؤمنون آیه ۳۰.
۸. مؤمنون آیه ۳۱.
۹. فصلت آیه ۲۲.
۱۰. [سراء آیه ۳۶].
۱۱. مائده آیه ۶۲.
۱۲. محمد (ص) آیه ۴.
۱۳. سربها گیرید.
۱۴. [سراء آیه ۳۷].
۱۵. لقمان آیه ۱۹.
۱۶. یس آیه ۶۵.
۱۷. حج آیه ۷۷.
۱۸. جن آیه ۱۸.
۱۹. بقره آیه ۱۴۳.
۲۰. توبه آیه ۱۲۵-۱۲۴.
۲۱. کهف آیه ۱۳.
۲۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷-۳۳، الحیاء ج ۱، ترجمه فارسی ص ۴۸۵-۴۷۲.





# چشم اندازی به اخبار حوزه‌های علمیه

کوتاه ترین شرح حال خود نوشت  
**آیت الله العظمی وحید خراسانی:**  
 «جز قصور و تقصیر چیزی ندارم»



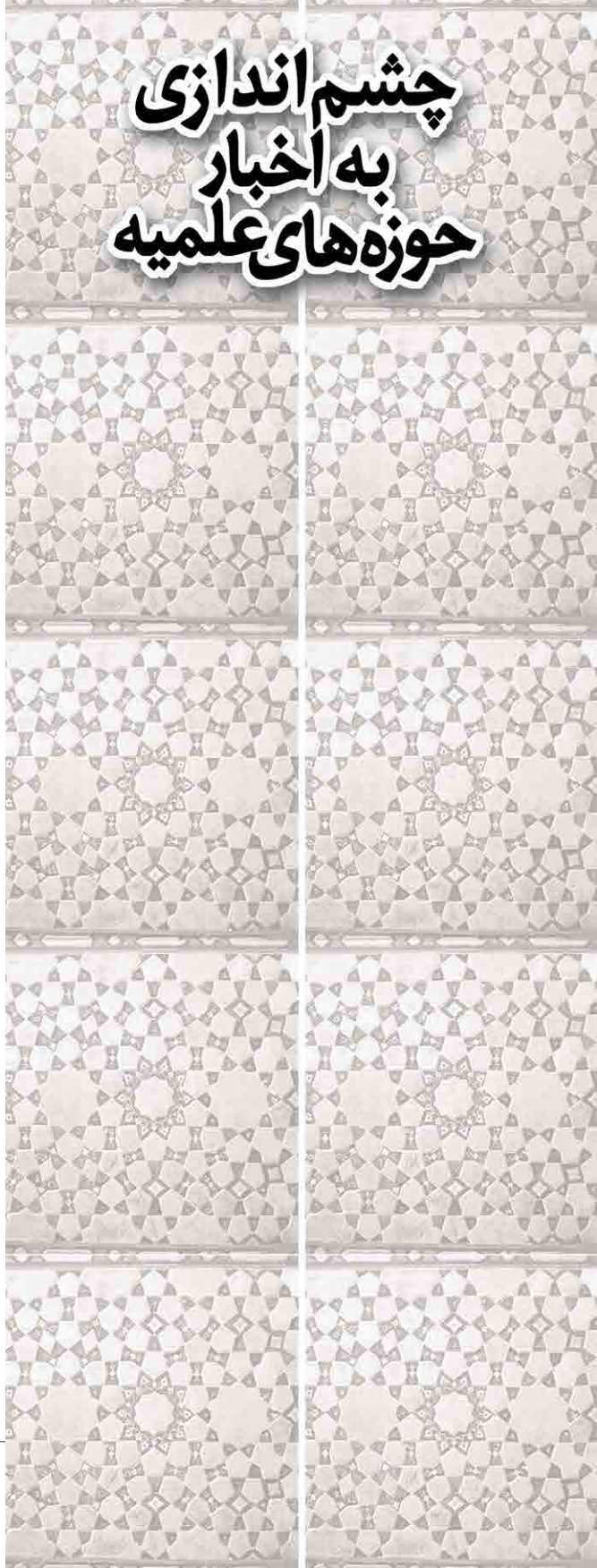
## آیت الله العظمی شبیری زنجانی:

### خیرین به رفع نیازهای مراکز علمی کشور کمک کنند.

● آیت الله العظمی شبیری زنجانی دام ظلّه با اشاره به ظرفیت امور خیریه و موقوفات در رفع بخشی از نیازهای مراکز علمی کشور فرمودند: خواجه نصیرالدین رضوان الله علیه با استفاده از موقوفاتی که در دست داشت، خدمات زیادی را به گسترش علم و حفظ کتابهای علمی کرد. به گزارش پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله العظمی شبیری زنجانی، برخی از اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی و مسؤولان و اساتید دانشگاه حضرت معصومه (علیها السلام) قم، با حضور در جلسه عمومی دفتر این مرجع عالی قدر با معظم له دیدار و گفت‌وگو کردند. معظم له در این دیدار از ترغیب خیران کشور برای حل مشکل دانشگاهها



استقبال کردند و افزودند: موقوفات اسلامی در اختیار خواجه نصیرالدین طوسی بود. ایشان از این فرصت استفاده کرد و خدمات زیادی را برای گسترش علم انجام داد. کتابهای علمی بسیاری که در معرض نابودی بود، به وسیله همین موقوفات حفظ شد. آیت الله العظمی شبیری زنجانی





آیت الله یثربی :

### وقتی قیمت را آدم‌های غیر خبره تعیین کنند هر بی سوادی دکتر و آیت الله می‌شود. عناوین به سن و ریش و عمامه نیست.

● شفقتا (پایگاه بین المللی همکاری‌های خبری شیعه) - رئیس حوزه علمیه کاشان با بیان اینکه امروزه نرخ را ارزان گرفته ایم، گفت: چه بسا الان به مداحها و یا حتی شماها پولی بدهند تا به فلانی، آیت الله العظمی بگویند. وقتی قرار باشد قیمت را آدم‌های غیر خبره تعیین کنند معلوم است که هر بی سوادی دکتر و آیت الله می‌شود در حالیکه عناوین به سن و ریش و عمامه نیست. به گزارش خبرنگار شفقتا در کاشان، تعدادی از خبرنگاران این شهر در ضیافت افطاری که توسط آیت الله یثربی برای اصحاب رسانه برپا شده بود شرکت کرده و نظر وی را درباره مسائل مطرح کشور جویا شدند. آیت الله یثربی در این دیدار با انتقاد از کسانی که رسانه را ابزار کاسی می‌پندارند؛ گفت: رسانه وظیفه سنگین روشنگری را بر عهده دارد. خبر رسانی درست، آگاهی بخشی صحیح است و آگاهی بخشی هدایت است که اگر مردم فهم صحیحی داشته باشند تصمیم صحیح می‌گیرند. اگر ما این کار را به مطامع مادی آلوده کنیم و با آن دست به زیاده خواهی بزنیم اصالت کار را از بین می‌بریم. او قلم فروشی را خطری جدی دانست که باعث بی ارزش شدن حرفه خبرنگاری می‌شود و ادامه داد: یک صنعتگر که محصولی را تولید و از کنار آن ارتزاق می‌کند اگر محصول را از اصلش جدا کرده و جنس نامطلوب در تولید به کار ببرد کارش را از ارزش می‌اندازد. نمی‌گوییم یک خبرنگار از زحمتی که می‌کشد نفع نبرد اما همه تلاششان در مسیر نفع بردن و بهره برداری مادی نباشد. نگاه نباید نگاه کسب باشد. مخبر اگر عادل باشد خبرش قابل استناد است و اگر به سراغ منفعت رفتید از عدالت خارجید.

رئیس حوزه علمیه کاشان ادامه داد: برخی از سایتها با نهادهای قدرت بند و بست می‌کنند تا کاسی کنند. این کار نباید منجر به قلب واقعیت شود. کار ژورنالیستی خوب است اما باید جاذبه برای حقیقت درست کنیم.

آیت الله یثربی در پاسخ به سوال دیگر خبرنگار شفقتا درباره مطرح شدن بحث حجاب اختیاری در برخی نشستهای حوزویان گفت: حجاب اختیاری یا روزه اختیاری و یا جهاد اختیاری از ویژگی‌ها و برجستگی‌های شرع مقدس است و

با اشاره به روایت « طلب العلم فریضة علی کل مسلم » کسب دانش و فراگیری احکام حلال و حرام را برای زن و مرد لازم دانستند و فرمودند: در این روایت نظری به مردان نیست بلکه کسب علم بر مسلمان واجب شده است. ایشان در ادامه با بیان خاطره ای از شهید مطهری به توضیح این روایت پرداختند و فرمودند: مرحوم مطهری در بین تعدادی از دانشجویان این روایت را به صورت « طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة » نقل کرده و بر لزوم کسب علم برای دختران اشاره کرده بودند. اول اینکه علی الظاهر کلمه « مسلمة » در روایت نیست و به روایت اضافه شده است. یک روز به مرحوم آقای بهشتی گفتم در چاپ جدیدی که از مجمع البیان به دست من رسیده مطلبی دیده‌ام که غیر طبیعی است. ایشان در منزلش یک مجمع البیان داشتند در آن نسخه که بررسی کردیم متوجه شدیم که کلمه « مسلمة » نیست و در نسخه جدید اعمال سلیقه شده است. آقای مطهری می‌فرمودند که حتی اگر روایت کلمه « مسلمة » را هم نداشته باشد از آن الغاء خصوصیت می‌شود و کلمه « مسلم » از باب مثال است و « کسی » یا « فردی » ترجمه می‌شود. یک قسم دیگری که می‌شود از اینگونه روایات تعبیر کرد « تنقیح مناط » است یعنی اگر کسی اشباه و نظائر را در شرع دیده باشد، برداشت می‌کند که در روایت اختصاص به مرد مورد نظر نیست. مرحوم مطهری می‌گفتند قرآن علم را نور دانسته و نمی‌شود تصور کرد که نور برای مرد و ظلمت برای زن باشد.

آیت الله العظمی شبیری زنجانی دام ظلّه ادامه دادند: آقای مطهری با این روش نتیجه گرفته بود که حکم مربوط به مردها نیست. بنده عرض کردم در اینجا « مسلم » برای مرد وضع نشده است بلکه مراد فرد مسلمان است. آقای مطهری در مقابل این حرف سکوتی کردند که ظاهر آن قبول بود. الغاء خصوصیت برای نمونه ای مانند « رجل شک بین الثلاث و الأربع » است که « رجل » را آورده است اما باید از آن الغاء خصوصیت کرد. در اکثر خطابات عام قرآن نیز خود لفظ عام به کار رفته و از باب الغاء خصوصیت یا تنقیح مناط نیست. این موارد را باید « انسانی که فلان خصوصیت را دارد » معنا کرد.

ایشان در پاسخ به سخنان یکی از مسؤولان دانشگاه حضرت معصومه (علیها السلام) که عدم اختلاط را عامل ارتقاء کیفیت آموزش و کاهش چشمگیر مشکلات اخلاقی در این دانشگاه معرفی نمود، خاطر نشان کردند: این مسأله طبیعی انسان است. و اگر مرد و زن نتوانند خود را کنترل کنند موجب بروز مشکلات و خطرات گوناگون می‌شود. انسانی که به طبع اولی چنین است و قرآن شریف از طغیان و خسران او سخن گفته، باید از نظر نفسانی قوی باشد که بتواند خود را کنترل کند.

حضرت آیت الله العظمی شبیری زنجانی دام ظلّه با تأکید بر نقش مهمی که زن می‌تواند در تربیت و هدایت خانواده داشته باشد، فرمودند: ما در تاریخ زنان قویّ النفس زیادی را مشاهده می‌کنیم که سرمنشأ تحول بوده‌اند. بر اساس برخی از نقلها خانواده زراره که جزء ائمه فقهی‌های زمان خود است سنی بودند و اولین کسی که از این بیت شیعه می‌شود و سبب شیعه شدن بقیه می‌گردد، خواهر زراره است.



شاید صد جلد کتاب بشود و آن هم نه کتاب رو نویسی و روزنامه نویسی؛ کتاب عمیقی که هر ورق آن نیاز به چند روز فکر دارد. این نرخ ما بوده است و چه بسا الان به مداحها و یا حتی شماها پولی بدهند تا به فلانی «آیت الله العظمی» بگویند. وقتی قرار باشد قیمت را آدمهای غیر خبره تعیین کنند معلوم است که هر بی سوادى دکتر و آیت الله می شود. الان اگر کسانی هستند که لیسانس بیشتر ندارند اما چون پست گرفته اند دکتر خطاب می شوند. عناوین به سن و ریش و عمامه نیست. اصحاب رسانه این شرافت را حفظ کنند.

آیت الله یثربی با انتقاد از کمرنگ شدن اخلاق در جامعه گفت: وظیفه ای که ما داریم انتقال معارف دین به مردم است و مابقی امور در رتبه های بعدی قرار می گیرد. من در جلسه با خانم های مبلغ در جمعه آخر شعبان گفتم که ما قبلا سنتی داشتیم که در هر خانه ای هر هفته جلسه ای داشتند و یک روحانی مسئله و حدیثی می گفت و روضه ای می خواند. هم انتقال مسائل اولیه به خانواده ها بود و هم محل دید و بازدید. الان زنان مسائل اصلی را نمی دانند چون یا مسجد نمی آیند و یا نمی خوانند و روحانیون هم توضیح نمی دهند.

رئیس حوزه علمیه کاشان گفت: در جلسه ای که برای والده دکتر ظریف در کاشان داشتیم، ایشان خیلی تشکر کردند و بنده به ایشان گفتم شما از این مردم تشکر کنید و تشکر شما از مردم این است که به دکتر روحانی بگویند بدنه مردمی که به شما رای داده اند استحقاق کمک کردن دارند و باید بیش از اینها به آنها توجه کرد. ما سال های زیادی را دیده ایم و هیچوقت وضعیت جامعه مانند امروز نبوده است. چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب حتی در شرایط سخت جنگ هم اینگونه نبود که در ده سال اخیر اینقدر محتاج و نیازمند دیدیم. ما نباید شعار بدهیم و بگویم پیشرفت کرده ایم بلکه ببینیم که چه چیزی غنی شد که الان این همه فقیر داریم.



#### آیت الله سروش محلاتی:

**از مجموعه اندیشه های شهید مطهری  
درباره روحانیت به اندازه کافی استفاده نکردیم.  
شهید مطهری قائل به ماندن روحانیت در صف ملت بود.**

● آیت الله سروش محلاتی در نشست علمی رسالت روحانیت در عصر معاصر از دیدگاه شهید مطهری که به همت مرکز مطالعات اقتصادی دانشگاه مفید در سالن آمفی تئاتر دانشگاه مفید برگزار شد؛ با طرح این سوال که در زمینه روحانیت چرا سراغ شهید مطهری می رویم اظهار داشت: در نیم قرن اخیر اساسا کسی را مانند شهید مطهری در

تمام احکام شریعت به اختیار مکلف است. یک جاهایی وجود دارد که اگر رعایت نکردن یک اصلی و یا یک قانونی به نظام عمومی جامعه لطمه بزند حاکمیت می تواند رعایت آن قانون و اصل را برای حفظ حرمت جامعه الزامی کند و الا اساس قوانین ما اختیار مکلف نسبت به انجام دادن یا انجام ندادن تکلیف است. کسی نمی تواند به ما بگوید مجبورید نماز بخوانید یا روزه بگیرید. حاکم شرع می تواند بگوید کسی که روزه نمی گیرد حق تظاهر به روزه خواری در جامعه را ندارد و حرمت جامعه مسلمین باید محفوظ بماند. حجاب هم از همین ماده است و باید حرمت جامعه اسلامی حفظ شود و اگر جایی باعث هتک حرمت عمومی جامعه شود حاکم می تواند دخالت کند.

او در پاسخ به این سوال که اگر شما امروز بخواهید برای حجاب تصمیم بگیرید به حجاب اختیاری رای می دهید یا حجاب اجباری گفت: ممکن است سلیقه ها برای اجرا متفاوت باشد. وقتی در عصر حضرت رسول صل الله علیه و آله تتبع کردم چیزی را پیدا نکردم که حضرت مردم را مجبور به پوشش کرده باشند و اگر ما آن سیره ها را مد نظر قرار دهیم وجهی برای الزام و اجبار نمی بینیم. مگر اینکه بگوییم شرایط زمانی متفاوت است گاهی در شرایطی وجود دارد که حاکم تشخیص می دهد که اگر جلوی یک مورد را نگیرد باعث خسارت عمده ای به جامعه می شود و عفت جامعه را مخدوش می کند.

او ادامه داد: فکر می کنم این یک بحث فقهی نیست. فقه این است که ما نسبت به اجرای احکام شرعی آنچه که بین مکلف و خدای او است اجباری نداریم اما یکسری احکام است که به نظام مندی جامعه بر می گردد که باید حاکمیت تصمیم بگیرد. مراد از حاکمیت عقلاء جامعه است؛ یعنی در مجلس ما عقلا مصلح اندیشی کنند و بگویند این موضوع باید الزامی باشد یا نباشد.

#### حکم اولیه حضور بانوان در محافل عمومی مانند حکم حضور آقایان در این محافل است

● آیت الله یثربی در پاسخ به سوال خبرنگاری درباره حضور زنان در ورزشگاهها توضیح داد: نفس تفریح و تفرج اولاً و بالذات مباح است مگر اینکه بگوییم عوارض منفی دارد که من این را بلد نیستم و آقایانی که اداره کننده کارند باید به این مساله پاسخ بدهند. اگر بگوییم حضور خانمها در هر مجلس عمومی اثر منفی دارد باید این اثر همه جا باشد. در این جمع هم الان چند خانم حضور دارند پس باید بگوییم حضور نداشته باشند. حکم اولیه حضور خانمها در محافل عمومی مثل حکم حضور آقایان در این محافل است و تفاوتی با هم ندارد مگر عوارضی بر آن مترتب شود. کسانی که به عدم جواز حکم می کنند لابد آنطرف سکه را می بینند که ما درست بلد نیستیم؛ ببینیم.

#### اصحاب رسانه شرافت روحانیت را حفظ کنند

● این استاد حوزه ادامه داد: ما اینقدر ارزان گرفته ایم که به هر کسی که یک مقدار شال دور سرش پیچیده است آیت الله می گوییم. تا ما یادمان است به علامه حلی آیت الله علی الاطلاق می گفته اند. علامه ای که اگر تالیفات او را به چاپهای موجود بخواهیم جمع کنیم



ساده تر و تقابل روشن تر شده است.

این استاد حوزه دومین دغدغه شهید مطهری را این مسئله دانست که روحانیت تا کی می‌خواهد به مردم وعده بهشت موعود بر روی کره زمین را بدهد و افزود: در قرون قبل، از روحانیت

طرحی برای اداره جامعه نمی‌خواستند به دلیل آنکه یا زمینه برای ارائه طرح نبود و یا مسئله طرح برای اداره جامعه مطرح نبود اما امروز اینگونه نیست. در مسئله بانکداری و ربا علما تنها به حرام بودن آن اکتفا می‌کنند اما آیا طرحی ارائه می‌شود؟ حتی گاهی خود ما طرح ارائه می‌کنیم و آن را ابطال می‌کنیم.

او چگونگی ارتباط روحانیت با قدرت را سومین رسالت این قشر از منظر شهید مطهری دانست و افزود: در گذشته وضع ما در قبال حکومت‌ها روشن بوده است هم در پاسخ به اینکه این حکومت‌ها مشروع هستند یا خیر؟ وهم به لحاظ اینکه روحانیت هرگز بخشی از حکومت تلقی نمی‌شده و نهاد مستقلی بوده است.

آیت الله سروش محلاتی به نقل از شهید مطهری عنوان کرد: «رمز اینکه روحانیت شیعه توانسته انقلاب‌ها را رهبری کند استقلال آن است. عضو دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی و تابع آنها نبوده و از آنها ابلاغ نمی‌گرفته، عکس حاکمان را در خانه اش راه نمی‌داده است؛ این ارزش‌ها برای روحانیت باید محفوظ بماند حتی در جمهوری اسلامی هم روحانیت باید در جای خودش باقی بماند و حتی عضویت در دولت اسلامی را هم نپذیرد یعنی در صف ملت بماند و دولت را ارشاد کند.»

او بیان کرد: بر این اساس اگر علما می‌خواهند حضور اجتماعی داشته باشند باید اقتضائات این حضور را برای خود فراهم کنند اما با این تشنگی و تفرقی که بین علما وجود دارد امکان اینکه روحانیت بتواند رسالت خود را در عصر حاضر ایفا کند نیست.

استاد حوزه علمیه قم با بیان اینکه در عصر ما اجتهاد نیاز به تحول و دگرگونی دارد گفت: شهید مطهری نسبت به نهاد روحانیت اعتقاد داشت و حفظ روحانیت را در زدودن این آفت‌ها می‌دانست و معتقد بود روحانیت برای ایفای نقش خود باید از عهده این مشکلات برآید.

او تعبیر شهید مطهری از روحانیت را عاملان فرهنگ اصیل اسلامی دانست و گفت: ضرورت آن را از اینجا اثبات می‌کند که آگاهی از دین به شکل گسترده و تخصصی نیازمند افرادی است که عمر خود را در این راه صرف کرده باشند و این نقش اول روحانیت است و قهراً کسی که نقش اول را در تفقه داشته باشد نقش ثانوی را که تبیین و ارائه درست اسلام است را پیدا می‌کند و شهید مطهری از این سازمان روحانیت دفاع می‌کند.

زمینه پرداختن به مسائل روحانیت نداریم در حالی که در زمینه فقه، تفسیر و علوم عقلی افرادی در ردیف شهید مطهری می‌توان پیدا کرد.

وی با بیان اینکه در بحث مسائل روحانیت شهید مطهری شخصیتی منحصر به فرد هست، افزود: ایشان تنها کسی است که به صورت جدی ذهنش درگیر مسئله روحانیت بود و با شناخت واقعی از وضعیت این قشر در صدد ارائه طرحی در راستای برطرف کردن مشکلات موجود روحانیت برآمد.

استاد دروس خارج حوزه علمیه قم با اشاره به مقاله شهید مطهری با عنوان مشکل اساسی در سازمان روحانیت در سال ۱۳۴۰ بیان داشت: این مقاله در آن شرایط زمانی و حتی در شرایط امروز هم فوق العاده است و نظیری برای آن نیست؛ مقاله‌ای که به گفته آن شهید بزرگوار محصول بیش از یک دهه مطالعه است.

او افزود: مطالبی که شهید مطهری در زمینه روحانیت دارد بسیار بیشتر از آن چیزی است که در کتابهای خود نگاشته است و حرفهای ناگفته بسیاری در یادداشت‌های آن شهید دیده می‌شود.

آیت الله سروش محلاتی ادامه داد: متأسفانه هنوز از مجموعه افکار و اندیشه‌های شهید مطهری درباره روحانیت به اندازه کافی استفاده نکردیم حتی افکار ایشان را به صورت مرتب و منسجم تدوین نکردیم. وی تصریح کرد: روحانیت به عنوان عالمان دین اولین نقش را در تفقه در دین، شناخت عمیق از دین ایفا کرده و در مرحله بعد تبیین و ارائه احکام دینی و مبارزه با انحرافات را انجام می‌دهند و این رسالت‌ها اختصاص به امروز ندارد.

این استاد فقه و اصول حوزه با بیان اینکه شهید مطهری بیش از هزار مورد در مورد روحانیت مطلب دارد، افزود: استاد مطهری ویژگی‌های این زمان را در ارتباط با روحانیت از چند جهت مطرح کرده است اول آنکه روحانیت چه مقدار آمادگی برای ورود به بحث با ادیان و مذاهب و مکاتب دیگر دارد؟ و البته این مسئله در شرایط امروز کاملاً تغییر یافته است.

او ادامه داد: روحانیت گذشته با مکاتب فکری دیگر درگیر نمی‌شد و درون حوزه مسائل فقهی، کلامی و فلسفی را بررسی می‌کرد اما امروز جامعه بشری این دیوارها را برداشته و فضای گسترده فکری به وجود آورده است و لذا روحانیت مانند گذشته نمی‌تواند در خانه خود بنشیند.

آیت الله سروش محلاتی با بیان این مطلب که شهید مطهری از فضای ایجاد شده در برخورد با ادیان و مذاهب دیگر استقبال می‌کرد به بیان فرازهایی از سخنان آن مرحوم در تایید سخن خود اشاره کرد و گفت: شهید مطهری در جایی می‌گوید: «جنگ ادیان خوب است چون سبب روشن شدن فکرها می‌شود. به عقیده ما نباید از ایراد و شبهه وحشت کرد بلکه باید از دو مقوله دیگر ترسید: یکی اختناق و دیگری خفتگی کسانی که مدعی رسالت یک عقیده‌ای هستند اینکه این عده رسالت عقیده‌ای را اشغال کرده و به جای انجام وظیفه خود بخوابد و متأسفانه امروز عقاید اسلامی دچار هردو مصیبت است.»

او تأکید کرد: این از ویژگی‌های زمان ما است که از زمان شهادت استاد مطهری تاکنون این مسئله شدیدتر و دسترس‌ی به اندیشه‌ها و افکار

از شبکه‌های ارتباطی به ویژه تلفن همراه در مراکز آموزشی حوزه گفت: آنچه برای طلاب و دانشجویان مهم است، استفاده از فرصت‌ها است، درگیر شدن در شبکه‌های اجتماعی و مدیریت نکردن زمان تحصیلی، برای اهالی درس، پژوهش و علم‌ورزی بی‌شک فرصت‌سوزی محسوب می‌شود.

عضو شورای عالی حوزه علمیه این گونه قوانین را زمینه‌ساز بهره‌گیری علمی طلاب در مسیر تولید علم، تفکر برای نوآوری و پاسخ‌گویی به مسائل نوپدید بیان کرد و اظهار داشت: توصیه‌هایی مبنی بر این که طلاب می‌توانند در فضاهای آموزشی از ابزارهایی وقت‌گیر استفاده کنند یا خیر، صرفاً توصیه آموزشی است؛ از این رو زمینه‌های تحصیلی باید به صورت مطلوب برای دانشجویان فراهم شود.

### تهدید بزرگ؛ خدشه به فرهنگ کتاب و کتابخوانی

مدیر حوزه‌های علمیه سراسر کشور خدشه دار شدن فرهنگ کتاب و کتابخوانی را به نفع جامعه ندانست و گفت: امروزه با توجه به شکل‌گیری شبکه‌های ارتباطی و سرگرم‌کننده، متأسفانه میزان مطالعه در جامعه کاهش یافته است، درگیر شدن با ابزارهای ارتباطی جدید بدون مدیریت زمان، جامعه آموزشی را از رسالت اصلی خود عقب می‌اندازد، و این مسأله شامل همه دانش‌پژوهان اعم از طلاب و دانشجویان می‌شود. وی با تأکید بر ایجاد فرصت مطالعه برای اقشار مختلف مردم، اظهار داشت: فرصت کتابخوانی به سبب درگیر شدن افراد با شبکه‌های ارتباطی به خطر افتاده است؛ بنابراین نباید از فرهنگ دیرینه و اصیل کتاب و کتابخوانی غافل شد.

آقای حسینی بوشهری با اشاره به این که مراکز آموزشی و پژوهشی نباید مقهور رسانه‌های ارتباطی شوند، تصریح کرد: در واقع این طلاب و دانشجویان هستند که باید در برابر امکانات جدید مدیریت زمان داشته باشند، شبکه‌های ارتباطی اگر اختیار اهالی علم و پژوهش را از آنها بگیرد، بزرگ‌ترین آسیب آن، سلب فرصت‌های علمی و پژوهشی است و این به ضرر مجموع جامعه و کشور است.



### ممنوعیت استفاده از وای فای و گوشی اندرویدی برای طلاب!

● پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir): دفتر مدیریت و برنامه ریزی مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه سراسر کشور «آئین نامه ساماندهی نحوه استفاده از ابزارهای ارتباطی و مجازی در واحدهای آموزشی و خوابگاهی سراسر کشور» به حوزه‌های علمیه ابلاغ کرد. این آئین نامه که مصوب سی‌ام اردیبهشت ۹۴ است از سوی شورای معاونین حوزه‌های علمیه سراسر کشور تدوین شده است و به امضای آیت‌الله حسینی بوشهری رسیده است. در بخشی از این آئین نامه آشنایی طلاب با آسیب‌های فضای مجازی به عنوان هدف تدوین و ابلاغ این آئین نامه عنوان شده است.

در ماده پنج این آئین نامه آمده است: طلاب واحدهای آموزشی و خوابگاهی می‌توانند از تلفن همراه با گوشی‌های معمولی بدون اندروید، وای فای، آی‌اس استفاده نمایند. تبصره: بایست تصاویر صفحه نمایش و آهنگ و صدای زنگ گوشی‌های تلفن همراه مناسب باشد.

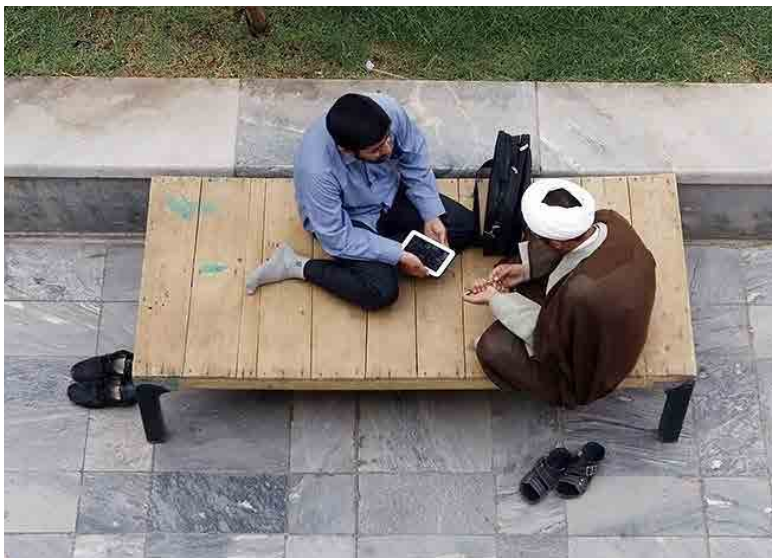
### توضیحات مدیر حوزه‌های علمیه درباره ممنوعیت استفاده از گوشی‌های هوشمند برای طلبه‌ها

● حجت الاسلام و المسلمین حسینی بوشهری ضمن تبیین آفات مترتب بر استفاده بی‌رویه از امکانات ارتباطی جدید، مراکز آموزشی و پژوهشی کشور را به مدیریت زمان در مسیر تولید علم و تربیت نیروهای دانشی توصیه و سرگرم شدن به این شبکه‌ها را آفتی جدی برای عرصه پژوهش و آموزش کشور ذکر کرد.

در پی انتشار خبر ممنوع شدن استفاده از گوشی‌های هوشمند برای طلاب حوزه‌های علمیه، مدیر حوزه‌های علمیه سراسر کشور در این باره توضیحاتی ارائه داد.

به گزارش خبرنگاری «رسا»، آقای حسینی بوشهری ضمن تبیین آفات مترتب بر استفاده بی‌رویه از امکانات ارتباطی جدید، مراکز آموزشی و پژوهشی کشور را به مدیریت زمان در مسیر تولید علم و تربیت نیروهای دانشی توصیه و سرگرم شدن به این شبکه‌ها را آفتی جدی برای عرصه پژوهش و آموزش کشور ذکر کرد.

آقای سیدهاشم حسینی بوشهری، مدیر حوزه‌های علمیه سراسر کشور، در گفت‌وگو با خبرنگار خبرگزاری رسا، در توضیح اخبار منتشر شده درباره آیین نامه استفاده طلاب



### جامعه نیازمند سرمایه‌های علمی و معنوی

● وی وضعیت جهان امروز را نیازمند بهره‌گیری از وجود روحانیت و تفکر اصیل اسلامی دانست و ابراز داشت: فضاهای آموزشی اگر به فعالیت مداوم و تربیت نیرو نپردازند، بی شک طلاب بدون سرمایه‌های علمی و معنوی وارد جامعه خواهند شد.

مدیر حوزه‌های علمیه کشور تقویت طلاب را در عرصه‌های کلامی، تفسیری و اعتقادی را راه برآورده کردن نیازهای جامعه برشمرد و تأکید کرد: اگر با این نگاه حرکت کنیم طبیعتاً باید وقت بیشتری هم برای دریافت مبانی برای طلاب و دانش پژوهان اختصاص دهیم.

وی گفت: آنچه که در آیین‌نامه استفاده از ابزارهای ارتباطی پیش بینی شده چگونگی صحیح استفاده از ابزارهای ارتباطی است، وگرنه در دنیای امروز امکان این که گفته بشود کسی از این امکانات استفاده نکند معنا و مفهوم ندارد، مدیریت کردن این امکانات برای کسانی که زمان تحصیل شان است باید با حساسیت بیشتری پیگیری شود.



### بیانیه اجلاس عمومی

#### اتحادیه اروپایی علما و تئولوگ‌های شیعه

● به گزارش اسراء نیوز چهارمین اجلاس عمومی اتحادیه اروپایی علما و تئولوگ‌های شیعه در هامبورگ آلمان که با قرائت پیام برخی مراجع تقلید شیعه از جمله پیام آیت الله العظمی جوادی آملی آغاز به کار کرده بود با قرائت بیانیه پایانی به کار خود پایان داد. مباحث مطرح شده در این دوره اجلاس به موضوع «ضرورت صلح و امنیت جهانی از دیدگاه اسلام» اختصاص داشت. متن کامل بیانیه اجلاس عمومی

اتحادیه اروپایی علما و تئولوگ‌های شیعه به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

بیانیه چهارمین اجلاس عمومی اتحادیه اروپایی علما و تئولوگ‌های شیعه خرداد ۱۳۹۴ برابر با ژوئن ۲۰۱۵

وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي (النور، ۵۵)

مقدمه: امروزه اسلام بخشی پیوسته، جدایی ناپذیر و ارزشمند برای اروپاست. وجود چندین نسل از مسلمانان از جمله مسلمانانی که آباء و اجدادشان در این قاره می‌زیستند مؤیدی بر این پیوستگی است.

حضور اسلام در کنار ادیان آسمانی دیگر نمایشی با شکوه از همبستگی پیروان ادیان بزرگ در جستجوی معنویت و جلوه‌ای از «وحدت» در عین کثرت و «کثرت» در عین وحدت است که نظر به تنوع و گونه‌گونی ادیان و فرهنگ‌های موجود در اروپا از یک سو و انسجام عملی بین آنان از سوی دیگر می‌تواند به ثمر بخشی فرهنگ این قاره بیفزاید.

این در حالی است که قرآن کریم با معرفی خدای «رحمان» و «رحیم» بنیان‌های اسلام راستین را بر پایه‌های معنویت، عقلانیت، رحمت جهانی و اعتدال استوار فرموده تا با تمسک به سیره پیامبر رحمت و مهربانی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، ثمره شیرین دوستی، صلح، همزیستی مسالمت آمیز و امنیت پایدار را برای همه بشریت به بار نشانند.

و اینک، چهارمین اجلاس عمومی اتحادیه اروپایی علما و تئولوگ‌های شیعه در شرایطی برگزار می‌گردد که مع الأسف افزایش گری، فرقه‌گرایی و خشونت سازمان یافته به اسم دین و البته با مدیریت پنهان و آشکار قدرت‌ها و دست‌های آلوده بیش از هر زمان دیگری صلح و امنیت جهانی را با مخاطره مواجه ساخته است.

ما شرکت کنندگان در اجلاس چهارم در آستانه ماه مبارک رمضان حلول این ماه مبارک را پیشاپیش به همه ی امت بزرگ اسلامی تبریک گفته و به درگاه الهی شاکریم که به عنوان عالمان و صاحب نظران دینی



پشتیبانی و حمایت لازم و عملی از مراکز اسلامی اعتدال گرا و گسترش دانشگاه‌های اعتدال محور به مقابله با تفکر افراطی باطل برخیزند.

۵- اتحادیه نگرانی خود را از روند رو به گسترش افراطیگری و خشونت در برخی مناطق جهان، مانند: عراق، یمن، سوریه، بحرین، لبنان و ... ابراز می‌دارد و از عموم علمای اسلام، امت اسلامی و جوامع جهانی می‌خواهد برای بازگشت آرامش و امنیت به این مناطق بیش از گذشته تلاش کنند.

۶- اتحادیه از حکومت عربستان سعودی می‌خواهد حکم ظالمانه اعدام عالم بزرگوار قطیف آیت الله نمر باقر النمر را لغو نماید و حق، شأن و حریم علمای اسلام را مراعات نماید.

۷- آزادی بیان از ارزشهای پذیرفته شده است و حد و مرز آن تا جایی است که آزادی و امنیت دیگران به خطر نیفتد. از این رو، توهین به اعتقادات و علاقه مندی‌های دیگران و خصوصاً رهبران و مقدّسات ادیان، مصداق آزار و اذیت روانی پیروان مذاهب، عامل تحریک کننده و جریحه‌دار کننده عواطف، ناسازگار با منطق دیالوگ و احترام متقابل به عقائد مخالف و منافی با اخلاق و ادب عمومی و حتی ناقض قوانین جزائی موجود در برخی از کشورهای اروپایی است. لذا از همه رسانههای جمعی می‌خواهیم با احترام گذاشتن به افکار و عقاید، از نشر اهانت به مقدّسات دینی بپرهیزند.

۸- حقوق شهروندی از قبیل دسترسی به امکانات آموزشی و شغلی یکسان، لازمه عدالت در عمل و شعار است. در این راستا انتخاب حجاب توسط زن مسلمان از آن جهت که مصداق آزادی‌های فردی بوده و سنتی دینی در فرهنگ اسلام و برخی از ادیان ابراهیمی دیگر است، باید محترم شمرده شود.

۹- مراجع شیعه در طول تاریخ همیشه نماد معنویت، عقلانیت و اعتدال بوده و هستند و ارتباط مسلمانان با آنان یک ارتباط مبتنی بر فرهنگ اسلامی است. در این راستا از آیات عظام و مراجع بزرگوار و فتاوی سازنده آنان در الزام به قوانین شهروندی، حفظ نظم و امنیت اجتماعی، محکومیت خط افراط گری و ترویج اندیشه‌ی تفریب بین امت بزرگ اسلامی و ضرورت حفظ وحدت بین برادران سنی و شیعه تشکر می‌نماییم و پیامهای سازنده و راهگشای آنان به اجلاس چهارم و خصوصاً نامه پر مهر مرجعیت عالی شیعه به جوانان اروپا و آمریکای شمالی را بر دیدگان مینهیم.

۱۰- همکاری و هم افزایی مراکز شیعی به مثابه کانونهای اسلام اعتدالی، ترسیم گر آینده‌های روشن خواهد بود و می‌تواند خیر و برکت و آثار مطلوب به دنبال داشته باشد...

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

اتحادیه اروپایی علما و تتولوگ‌های شیعه / هامبورگ- ۲۰۱۵/۶/۱۵

توفیق یافتیم طی سه روز مذاکره و مباحثه در موضوع «الأمن و السلام فی الاسلام» به گفت‌وگو و هم اندیشی بپردازیم در راستای عمل به وظایف ذاتی عالمان دینی و تعهد راهبردی خود برای عینیت بخشیدن به اهداف و آرمان‌های اسلام راستین انجام وظیفه نماییم و با استفاده از خرد جمعی در بایسته‌های اجرایی آن چاره اندیشی کنیم؛ چراکه معتقدیم آشنایان با تعالیم قرآن کریم و سنت حقیقی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌توانند با تبیین و معرفی اسلام به عنوان دین رحمت، رسالت خود را در تحقق معنویت، عقلانیت و اعتدال بیش از هر زمان دیگری ایفا نمایند.

### بندهای ده گانه بیانیه

● بدین وسیله بیانیه اجلاس چهارم اتحادیه اروپایی علما و تتولوگ‌های شیعه در ده بند به شرح زیر اعلام می‌گردد:

۱- اتحادیه از دول و ملل اروپایی که زمینه و بستر مناسب برای حضور و انجام فعالیت‌های دینی را فراهم می‌سازند به ویژه دولت و ملت آلمان تقدیر می‌نماید و اعلام می‌دارد که مسلمانان به عنوان بخشی از شهروندان شایسته اروپا، خود را در مسایل و سرنوشت این جامعه شریک و سهیم میدانند و بر نفی خشونت گرای و پشتیبانی از تفاهم و تقارب سلیق و افکار، همزیستی مسالمت آمیز بین پیروان ادیان، قانون گرای و حفظ کرامت انسان تأکید می‌ورزند.

۲- حضور مسلمانان در جامعه‌ی اروپایی فرصتی است که ضمن آشنایی نزدیک شهروندان با مسلمانان و ایجاد پیوندهای مودت و دوستی متقابل، دولت‌ها می‌توانند از توان نخبگان و نیروی فکری و کارآمد آنان بهره مند گردند. همچنین حضور علمای برجسته و اعتدال گرای اسلام موجب ثبات و امنیت و گسترش فرهنگ معنویت و نشاط روحی جامعه بوده و در کنار پیشرفت علم و صنعت بر زیبایی و نشاط اروپا خواهد افزود.

۳- هر گونه خشونت، ارباب و ترور از ذات اسلام بیگانه است و خارج از تعالیم پیامبر رحمت و موجب آزردهی روح مطهر ایشان میباشد. از این جهت، از این امور و مصادیق آن بیزاری جسته و هر گونه سوء استفاده برخی از گروه‌های تکفیری از مفاهیم مقدّسی همچون جهاد را محکوم میکنیم؛ چرا که جهاد حقیقی در اسلام رویکردی انسان گرا دارد و هرگز به معنای ویرانگری نیست؛ بلکه در معنای وسیع خود حتی شامل گروه‌هایی است که وظیفه خدمت رسانی به محرومین و نیازمندان را بر عهده میگیرند. لذا آنچه که تحت عنوان داعش یا دولت اسلامی مطرح شده از نظر ما به هیچ وجه قابل انتساب به اسلام نبوده و رفتار و قواعد به کار گرفته شده توسط آنان خارج از چارچوب‌های شناخته شده اسلام نزد شیعه و سنی می‌باشد.

۴- مقابله با جریان‌های افراطی و طرد آن از جامعه اروپا از دغدغههای اصلی و همگانی است و بهترین راه مقابله با آن آموزش و روشن سازی اذهان عمومی جوانان مسلمان اروپایی می‌باشد. امروزه بر همگان روشن است که خروجی‌ها و تربیت شدگان مراکز اسلامی مربوط به این اتحادیه، نظیر مرکز اسلامی هامبورگ، هیچگاه جذب جریانات تندرو نشده و نخواهند شد. لذا مناسب است عموم دول اروپایی با

## قرائت ابزاری از دین

علامه حلی در کتاب نهج الحق و کشف الصدق، عیناً از قول بلاذری(\*) نامهای از عبدالله بن عمر خطاب(\*\*) به یزید بن معاویه آورده است. جریان این است که: پس از حادثه عاشورای حسینی و شهادت سید شهیدان حضرت ابا عبدالله(ع)، میان عبدالله فرزند عمر بن خطاب، خلیفه دوم و یزید بن معاویه، خلیفه اموی، مکاتبه رخ داده که سند بسیار مهم و قابل توجهی است. در این مکاتبه فرزند عمر که از فقیهان بزرگ زمان خود بود، شاید برای جلب وجهه عمومی، به قتل سید شهیدان اعتراض می کند، یزید پاسخی می دهد که کاملاً می تواند برای عبدالله فرزند خلیفه دوم پاسخی اسکاکی و به اصطلاح معروف، دندان شکن باشد، ولی به هر حال اینک سندی نسبت به برداشتهایی که از دین در آن زمان می شده، محسوب می گردد.

متن نامه بدین شرح است: «لما قتل الحسین کتب عبدالله بن عمر إلی یزید بن معاویه: أما بعد، فقد عظمت الرزية و جلت المصيبة، و حدث فی الإسلام حدث عظیم، و لا یوم کیوم قتل الحسین؛ هنگامی که حسین بن علی بن ابی طالب(ع) کشته شد، عبدالله بن عمر نامه ای به یزید بن معاویه نوشت که: اندوه بزرگ و مصیبتی گران پیش آمده است، و در اسلام حادثه ای بزرگ روی داده است، و هیچ روزی مانند روز کشته شدن حسین نیست.

یزید وقتی نامه عبدالله بن عمر به دستش رسید چنین پاسخ داد: «فکتب إلیه یزید: أما بعد، یا أحمق، فإننا جئنا إلی بیوت مجددة، و فرش ممهدة و وسادة منضدة، فقاتلنا عنها، فإن یکن الحق لنا فمن حقنا قاتلنا، و إن کان الحق لغيرنا، فأبوك أول من سنَّ هذا و استأثر بالحق علی أهله؛ یزید بن معاویه در پاسخ نوشته است: ای نادان! ما وقتی قدرت را به دست آوردیم با خانه های نوساخته و فرش ها و بسترهای گسترده ای آماده و تخت ها، مکتاها و بالش های روی هم چیده شده، مواجه شدیم. [یعنی پدرت با خانه نشین کردن علی بن ابی طالب(ع) به بهای جسارت به دختر رسول الله(ص) و سایر کارها، نخست برای ابوبکر و سپس خودش و در نهایت عثمان از قبیله امویان، قدرت تدارک دید. پدر من هم توانست با برافروختن جنگ های متعدد علیه علی(ع) قدرت را به دست بگیرد، پس من بر سر سفره پهن شده و گسترده نشستم. لذا با تمام قوا برای حفظ آن جنگیدیم. [حال اگر قدرت، حق ما بود [به دلیل غلبه] پس برای حقمان جنگیدیم، و اگر حق دیگری بود پس پدرت اولین کسی بود که چنین سنت نهاد و [با برداشت غلط] حق دیگری را پایمال کرد. یزید می خواست بگوید: تو از دین چه قرائت و تفسیری داری؟ و به دیگر سخن، ملاک مشروعیت قدرت را چه میدانی؟ اگر دین وسیله برای قدرت است، پس من اگر برای آن جنگیدم خطا نکرده ام و اگر مفهوم دین معنویت، اخلاق و ملاک مشروعیت قدرت، اراده الهی و معیارهایی مشخص است و پیامبر، واسطه ی خدا و خلق است و او معیارها را باید برای ما معین کند، پس پدرت نخستین گنهگار بوده است. و به دیگر سخن، ما درست با همان روشی که پدرت برای قدرت، بنیان نهاده به قدرت رسیده ایم، اگر معیار مشروعین، نصب الهی است که پدرت آن را منکر شد و اگر معیار آرای مردم است، باز هم پدرت بدون آرای مردم بر قدرت تکیه زد.

(برگرفته از کتاب فاجعه چهل مقدس همراه با تصرف)

\* احمد بن یحیی بن جابر بلاذری بغدادی کاتب، از مهم ترین مورخان و نسبت شناسان قرن سوم است. سال تولد وی دانسته نیست، اما گفته شده که قدیمی ترین شیخ او که وکیع بن جراح است، در ۱۹۷ هـ، ق، درگذشته و آن زمان، وی باید هفت تا ده سال سن می داشته است. ابن ندیم از او و آثارش یاد کرده و وی را از مترجمان کتاب های فارسی به عربی دانسته است، که از جمله آثارش، ترجمه عهد اردشیر به شعر است (ص ۳۷۴). یاقوت با تفصیل بیشتری از او یاد کرده و از ذکر مشایخ وی توسط یاقوت چنین برمی آید که بلاذری دانش خود را از محدثان شامی عراقی برگرفته است. دو کتاب با ارزش از بلاذری بر جای مانده است: یکی «فتوح البلدان»، و کتاب با ارزش دیگر وی «انساب الاشراف» است که تاریخ دوران اسلامی را در قالب نسب شناسی و خاندانی آورده است.

\*\* عبدالله بن عمر از شخصیت های مدینه است؛ روایات واصله دلالت بر فقاوت او دارد؛ حتی در مسئله ازدواج موقت، رأیش را برای پدرش مخالف بود؛ به هر حال به رغم روایات زیادی که در مدح وی وجود دارد، آنچه مسلم است، میلش به خلافت و وصول به قدرت بسیار بوده، ولی دلش می خواسته به راحتی این سمت نصیبش شود و به قول حافظ: «دولت آن است که بی خون دل آید به کنار».

نوشته اند: سه بار به وی پیشنهاد خلافت داده شد. بلافاصله پس از قتل عثمان در ۳۵ هـ ق / ۶۵۶ م، در هنگام مذاکرات حکمین بر سر نزاع حضرت علی(ع) و معاویه در صفین در ۳۷ هـ ق / ۶۵۷-۶۵۸ م، و پس از مرگ یزید در ۶۴ هـ ق / ۶۸۳ م، که در هر سه بار به علت اینکه تمایل داشته مردم بر خلافتش متفق القول باشند و هیچ گونه خون ریزی برای حفظ آن نیاز نباشد، این پیشنهاد را رد کرد.

«لامنز»، از نویسندگان غربی، در خصوص علت رد کردن خلافت توسط عبدالله، می نویسد: «رد وی به علت روحیات صلح جویانه و آرامش طلبانه وی بوده است. عبدالله از لحاظ جسمی ضعیف بوده و پدرش عمر نیز به این موضوع پی برده بود».

# تک نگاه

مرضیه حدادی

(کارشناس و پژوهشگر دینی)





## اصل تجاوز

اصل تجاوز ... یعنی از حد یک قدم جلوتر رفتن حتی با دشمن. آیا اینجا که اسب ما می‌رود، با دشمن و لو مشرک، حالا که او دشمن است و مشرک و ضد مسلک و عقیده ما، دیگر حدی در کار نیست؟ قرآن می‌گوید حد در کار است حتی در مورد مشرک. می‌گوید: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا» (بقره/۱۹۰) ای مسلمانان! با این کافران که با شما می‌جنگند بجنگید ولی «وَلَا تَعْتَدُوا». اینجا اساساً سخن از کافر است: با کفار و مشرکین هم که می‌جنگید حد را از دست ندهید. یعنی چه حد را از دست ندهید؟ این را در تفاسیر ذکر کرده‌اند، فقه هم بیان می‌کند: پیغمبر اکرم در وصایای خودشان همیشه در جنگ‌ها توصیه می‌کردند، علی علیه السلام نیز در جنگ‌ها توصیه می‌کرد - و در نهج البلاغه هست - که وقتی دشمن افتاده و مجروح است و مثلاً دیگر دستی ندارد تا با تو بجنگد، به او کاری نداشته باشید. فلان پیر مرد در جنگ شرکت نکرده، به او کاری نداشته باشید. به کودکانشان کاری نداشته باشید. آب را بر آنها نیندازید. از این کارهایی که امروز خیلی معمول است (مثل استفاده از گازهای سمی) نکنید. گازهای سمی در آن زمان نبوده ولی استفاده از آن نظیر این کارهای غیر انسانی و ضد انسانی و مثل این است که آب را ببندند. این‌ها دیگر از حد تجاوز کردن است. حتی ببینید راجع به خصوص کفار قریش، قرآن چه دستور می‌دهد؟ اینها اَلدَّخْصَامِ پیغمبر و کسانی بودند که نه تنها مشرک و بت پرست و دشمن بودند بلکه حدود بیست سال با پیغمبر جنگیده بودند و از هیچ کاری که از آنها ساخته باشد کوتاهی نکرده بودند. عموی پیغمبر را همین‌ها کشتند، عزیزان پیغمبر را این‌ها کشتند، در دوره مکه چقدر پیغمبر و اصحاب و عزیزان او را زجر دادند!

دندان پیغمبر را همین‌ها شکستند، پیشانی پیغمبر را همین‌ها شکستند، و دیگر کاری نبود که نکنند. ولی آن اواخر، دوره فتح مکه می‌رسد. سوره مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیغمبر نازل شده. بقایایی از دشمن

باقی مانده ولی دیگر قدرت دست مسلمین است. در این سوره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده/۸)

خلاصه‌ی مضمون این است: ای اهل ایمان! ما می‌دانیم دل‌های شما از این‌ها پُر از عُقده و ناراحتی است، شما از اینها خیلی ناراحتی و رنج دیدید، ولی مبادا آن ناراحتی‌ها سبب بشود که حتی درباره این دشمن‌ها از حد عدالت خارج بشوید.

این اصل چه اصلی است؟ آیا می‌شود گفت که از حد تجاوز کردن در یک مواردی جایز است؟ خیر، از حد تجاوز کردن در هیچ موردی جایز نیست. هر چیزی میزان و حد دارد، از آن حد نباید تجاوز کرد. حد تجاوز در جنگ چیست؟ می‌پرسم با دشمن برای چه می‌جنگی؟ یک وقت می‌گویی برای اینکه عقده‌های دلم را خالی کنم، آن، مال اسلام نیست. ولی یک وقت می‌گویی من با دشمن می‌جنگم تا خاری را از سر راه بشریت بردارم. خوب، خار را که برداشتی دیگر کافی است. آن شاخه که خار نیست، شاخه را برای چه می‌خواهی برداری؟! این، معنی حد است.

\* برگرفته از مجموعه آثار شهید مطهری، جلد ۱۶، صفحات ۸۰ و ۸۱ با اندکی تصرف

## شکل‌گیری تشیع

از میان دلایل فراوان که بیانگر زعامت علی(ع) پس از پیامبر(ص) و پیدایش پیروان و شیعیان آن حضرت است سه حدیث قطعی و معروف می‌تواند آغاز شکل‌گیری تشیع در بین امت پیامبر(ص) باشد: حدیث «یوم الدار» در آغاز رسالت، حدیث «منزلت» در اثنای رسالت و حدیث «غدیر» در اواخر عمر با برکت رسول خدا(ص). این سه حدیث و سفارشات فراوان دیگر رسول خدا(ص) سبب گردید که در عصر حضرت، گروهی از صحابه گرد علی(ع) را بگیرند و به پیروی از او مشهور شوند. محقق معروف آقای محمد کردعلی در کتاب «خطب الشام» می‌نویسد:

« در زمان خود پیامبر(ص) گروهی از بزرگان صحابه به دوستی و موالات علی(ع) معروف بودند؛ مانند سلمان فارسی که می‌گفت: ما با پیامبر(ص) بیعت کردیم بر دو اصل: خیرخواهی برای مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب(ع) و ولایت وی. ابوسعید خدری می‌گوید: مردم به پنج چیز دعوت شدند ولی چهار تا را گرفتند و یکی را رها کردند. سؤال شد: آن چهار تا را که گرفتند چیست؟ گفت: نماز، زکات، روزه ماه رمضان و زیارت

خانه خدا. پرسیدند: آن یکی که رها کردند کدام است؟ گفت: ولایت علی بن ابی طالب(ع). از وی سؤال شد: آیا ولایت علی همانند آن چهار مورد، لازم و واجب است؟ گفت: آری، به سان آنها لازم و واجب است. و از همین افرادند: ابوذر غفاری، عمار یاسر، حذیفه ابن یمان، ذوالشهادتین خزیمه ابن ثابت، ابویوب انصاری، خالد بن سعید و قیس بن سعد بن عباده». (محمد کردعلی، خطب الشام، ج ۵، ص ۲۵۱)

لذا سفارش‌های مؤکد پیامبر سبب شد که بذر تشیع در سرزمین اسلام پاشیده شود و به تدریج رشد کند. گروهی در عصر رسالت، ولایت علی را به دل بگیرند و به عنوان شیعه علی(ع) مشهور شوند و با پایمردی تمام پیمان خود را با امام پس از عصر رسالت نیز حفظ کنند. این گروه هسته تشیع را در صدر اسلام تشکیل می‌دادند. سپس تشیع در طول زمان با توجه به شناخت‌های صحیح از مسأله امامت و جانشینی علی(ع) راه خود را باز کرد و پیوسته در حال گسترش بود. تشیع از حجاز آغاز گردید. سرزمین حجاز زادگاه تشیع است و آنگاه که امام(ع) مقر خلافت را به عراق منتقل کرد، تشیع رشد بیشتری یافت و پیوسته در نقاط مختلف جهان گسترده شد.

(با استفاده از کتاب راهنمای حقیقت از آیت الله جعفر سبحانی، ص ۲۵-۲۸)



## اصل غدیر و خیانت

اکثریت قریب به اتفاق سیاستمداران جهان از اصل غدیر و خیانت برای مقصد و مقصود خودشان استفاده می‌کنند. بعضی تمام سیاستشان بر اساس غدیر و خیانت است و بعضی لا اقل جایی از آن استفاده می‌کنند؛ یعنی می‌گویند در سیاست، اخلاق معنی ندارد، باید آن را رها کرد. یک مرد سیاسی قول می‌دهد، پیمان می‌بندد، سوگند می‌خورد ولی تا وقتی پایبند به قول و پیمان و سوگند خودش هست که منافعی اقتضا کند؛ همین قدر که منافع در یک طرف قرار گرفت، پیمان در طرف دیگر، فوراً پیمانش را نقض می‌کند. چرچیل در آن کتابی که در تاریخ جنگ بین الملل دوم نوشته است و یک وقت روزنامه‌های ایران منتشر می‌کردند، وقتی که حمله متفقین به ایران را نقل می‌کند می‌گوید: «اگر چه ما با ایرانی‌ها پیمان بسته بودیم، قرار داد داشتیم و طبق قرارداد نباید چنین کاری می‌کردیم.» بعد خودش به خودش جواب می‌دهد، می‌گوید: «ولی این معیارها: پیمان و وفای به پیمان، در مقیاس‌های کوچک درست است، دو نفر وقتی با همدیگر قول و قرار می‌گذارند درست است اما در سیاست، وقتی که پای منافع یک ملت در میان می‌آید، این حرف‌ها دیگر موهوم است. من نمی‌توانستم از منافع بریتانیای کبیر به عنوان اینکه این کار ضد اخلاق است چشم‌پوشی کنم که ما با یک کشور دیگر پیمان بسته‌ایم و نقض پیمان بر خلاف اصول انسانیت است. این حرف‌ها اساساً در مقیاس‌های کلی و در شعاع‌های خیلی وسیع درست نیست.»

این همان اصل غدیر و خیانت است، اصلی که معاویه در سیاستش مطلقاً از آن پیروی می‌کرد. آنچه که علی علیه السلام را از سیاستمداران دیگر جهان - البته به استثنای امثال پیغمبر اکرم - متمایز می‌کند این است که او از اصل غدیر و خیانت در روش پیروی نمی‌کند و لو به قیمت اینکه آنچه دارد و حتی خلافت از دستش برود، چرا؟ چون می‌گوید اساساً من پاسدار این اصولم، فلسفه خلافت من پاسداری این اصول انسانی است، پاسداری صداقت است، پاسداری امانت است، پاسداری وفاست، پاسداری درستی است، و من خلیفه‌ام برای اینها، آن وقت چطور ممکن است که من اینها را فدای خلافت کنم؟! نه تنها خودش چنین است، در فرمانی که به مالک اشتر نوشته است نیز به این فلسفه تصریح می‌کند. به مالک اشتر می‌گوید: مالک! با هر کسی پیمان بستنی و لو با کافر حربی، مبادا پیمان خودت را نقض کنی. مادامی که آنها سر پیمان خودشان هستند، تو نیز باش. البته وقتی آنها نقض کردند دیگر پیمانی وجود ندارد. قرآن هم می‌گوید: «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ». (توبه ۷/ در مورد مشرکین و بت پرست‌هاست که با پیغمبر پیمان بسته بودند: مادامی که آنها به عهد خودشان وفادار هستند، شما هم وفادار باشید و آن را نشکنید. اما اگر آنها شکستند، شما نیز بشکنید. می‌فرماید: مالک! هرگز عهد و پیمانی را که می‌بندی، با هر که باشد، با دشمن خونی خودت، با کفار، با مشرکین، با دشمنان اسلام، آن را نقض نکن. بعد تصریح می‌کند، می‌فرماید: برای اینکه اصلاً زندگی بشر بر اساس اینهاست، اگر اینها شکسته بشود و محترم شناخته نشود دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.

(نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۰۲۷، فرمان مالک اشتر)

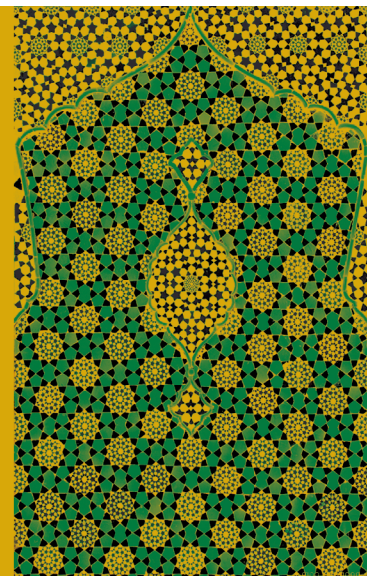
\* برگرفته از مجموعه آثار شهید مطهری، جلد ۱۶، صفحات ۷۸ و ۷۹ با اندکی تصرف

## صاحب نظران و اندیشمندان گرامی

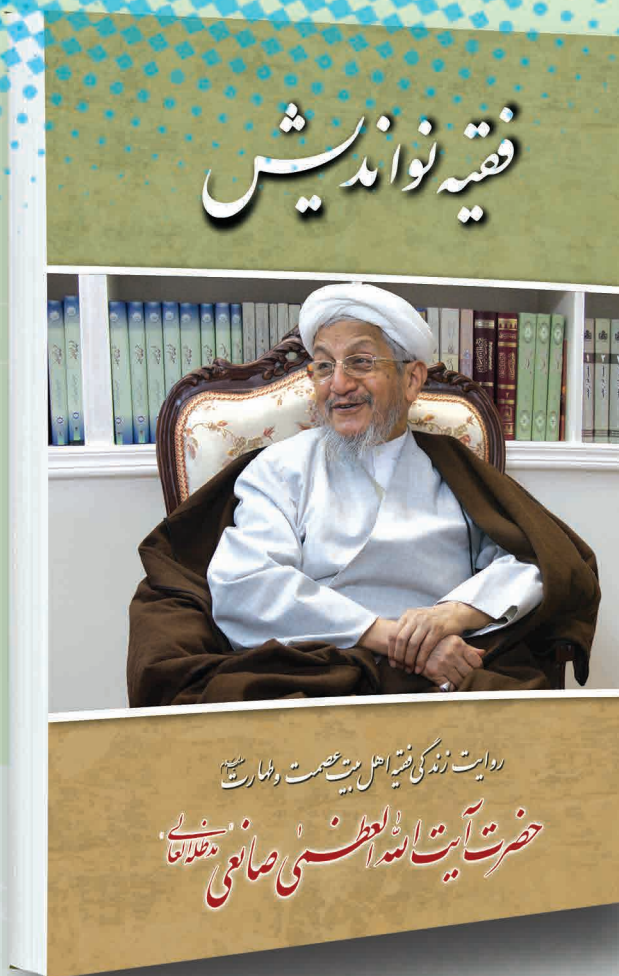
«صفیر حیات» رسالت خود می‌داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی و اجتماعی با مشارکت صاحب‌نظران و اندیشمندان به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می‌توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده، مقالات خود را به آدرس: قم / خیابان شهداء / کوچه ۳۷ / کوچه پنجم / پلاک ۱۶۲ / کدپستی: ۴۷۶۶۴ - ۳۷۱۳۷ دفتر نشریه صفیر حیات و یا به آدرس الکترونیکی نشریه: (safir.hayat@yahoo.com) ارسال نمایند.

موضوع ویژه شماره بعد:

# مدارا



برای تهیه کتاب می توانید از طریق شماره تلفن دفتر نشریه (۰۲۵ - ۳۷۸۳۵۱۰۱) و یا پست الکترونیکی (safir.hayat@yahoo.com) ارتباط برقرار فرمایید. همچنین می توانید به نشانی: قم / خیابان معلم / مجتمع ناشران / طبقه اول / واحد ۱۳۴ - کدپستی: ۹۹۹۶۵ - ۳۷۱۵۶ دفتر نشر انتشارت فقه الثقلین مراجعه یا مکاتبه نمایید. (تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۸۳۵۰۹۰) (دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۸۳۵۰۹۱)



این کتاب بازگوکننده‌ی گوشه‌ای از ویژگی‌ها، رنج‌ها و تلاش‌های سلوک علمی و اجتماعی حضرت آیت الله العظمی صانعی می‌باشد. این مجموعه بر اساس واقعیت‌های موجود در اسناد و همچنین گفتارها، حکایات و خاطرات معظّم‌له و برخی از بزرگان است که از محضرشان و یا از آثار آنان در جهت شناخت هر چه بیشتر سیر زندگانی این فقیه، استفاده شده است.

در این نوشتار سعی شده است به دور از حبّ و بغض، افراط و تفریط و گزافه‌گویی، مطالب به شکل متنوع و گوناگون تقدیم شود تا خوانندگان محترم از هر صنف و طبقه‌ای از موضوعات فصول ده‌گانه‌ی آن بهره‌مند گردند.

# Bimonthly Safir-E-Hayat

## 2



من تأکید می کنم  
که اسلام دین بشریت، دین صلح و صفا و  
رعایت حقوق انسان هاست.  
اسلام دین ظلم و اذیت، دین جنگ و تجاوز،  
دین زندان و خشونت، دین ترور و آدمکشی  
و شکنجه افراد در زندان ها نیست  
و همه ی این اعمال و تهمت ها از  
ساحت اسلام به دور است ... اسلام را بد معرفی کردند.  
اسلام پُر از عطوفت و رحمت، و  
توأم با انصاف و مداراست.